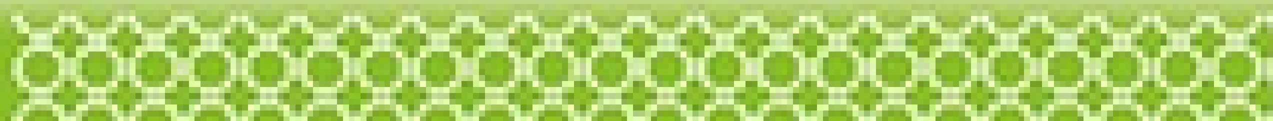
سراب حقیقت

وهابیت



بسم الله الرحمن الرحیم

سراب حقیقت : نگرشی بر فرقه ضاله وهابیت

نویسنده:

امیرحسین اسفندیاری

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سراب حقیقت : نگرشی بر فرقه ضاله وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : اسفندیاری، امیرحسین

عنوان و نام پدیدآور : سراب حقیقت : نگرشی بر فرقه ضاله وهابیت/ امیرحسین اسفندیاری ؛ به سفارش مجمع جهانی شیعه شناسی .

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر،مجمع جهانی شیعه شناسی ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۸۴ ص.

فروست : آشیانه مهر؛ ۸۲

شابک : ۶۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۴۵-۸ ؛ ۹۰۰۰۰ ریال (گالینگور)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه:ص.[۱۸۱]- ۱۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : نگرشی بر فرقه ضاله وهابیت.

موضوع : وهابیه

موضوع : وهابیه -- تاریخ

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/الف۵۵س۴ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۳۶۴۵۶

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

الله تعالی: {... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}((۱))؛ «پس بندگان مرا بشارت ده، کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند».

مکتب اسلام چنان متعالی و مترقی است که در صورت عمل به احکام و دستورات الاهی آن، سعادت دنیا و آخرت را نه تنها برای مسلمین، بلکه برای تمام بشریت تضمین می نماید. اصول و ضوابط ترسیم شده از طرف قرآن کریم و پیامبر اسلام|، به قدری عمیق و دقیق است که می توانیم با تکیه بر آن اصول و ارزش ها، جامعه اسلامی را به مدینه فاضله تبدیل نماییم.

از جمله مهم ترین آموزه ها و ارزش های اسلامی،

رعایت اصول اخلاقی در رفتار، معاشرت، پرهیز از توهین، پرخاشگری، تحقیر و ناسزاگویی نسبت به پیروان دیگر مذاهب اسلامی، رعایت احترام متقابل و وحدت امت اسلام است.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود: «خدای سبحان با الفت و وحدتی که در بین مسلمانان قرار داده است بر تمامی این امت منّت نهاده است... نعمتی که هیچ کس

۱- زمر / ۱۷ و ۱۸.

ارزش و بهای آن را نمی دانـد. برای اینکه نعمت وحدت، برتر از هر بهایی و مهم تر از هر امر گرانقدری است.»((۱))ضرورت اتحاد مسـلمین و رشد و تعالی امت اسلام، به ویژه در جهان امروز، بر هیچ کس پوشیده نیست. مسلم است که رضایت خداوند متعال و رسول گرامی اسلام| در اتحاد و همبستگی مسلمانان و رضایت دشمنان اسلام و

استکبار جهانی در تفرقه و پراکندگی مسلمانان است. به همین دلیل وظیفه ی مسلمانی ما حکم می کند که همه در سایه اتحاد و احترام متقابل، در تلاش برای به دست آوردن مجد و عظمت اسلام عزیز باشیم.

البته کسانی که از بیان حق و حقیقت زیان می بینند و توان مقابله ی فکری و علمی با اسلام اصیل را ندارند، با ایجاد شبهات و نسبت دادن تهمت های ناروا، تکفیر، تحریک احساسات، ایجاد تعصب و تشنج، شیرازه ی همدلی و اتحاد امت بزرگ اسلامی را مورد هجمه قرار می دهند.

حاکمان ستم پیشه، ثروتمندان دنیاطلب، ارباب مذاهب غیر اصیل((۲))

و جاهلان

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- همچون سلفیه که در قرن چهارم به رهبری «بربهاری» م۳۳۹ به حیات خود ادامه داد تا اینکه «در قرن هشتم توسط شخصی به نام احمـد بن عبدالحلیم حرّانی» م۷۲۸ معروف به ابن تیمیه و شـاگردش ابن قیم جـوزی م ۷۵۱ جـانی تازه گرفت. این دو بر روی مسائلی چون حرمت ساختن بنا بر روی قبور، زیارت آنها، توسل و... تأکیـد کردنـد. تلاش های ابن تیمیه پیروان چنـدانی پیدا نکرد تا اینکه در قرن دوازدهم هجری، محمدبن عبدالوهاب ۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ افکار او را احیا نمود. (دانشنامه کلام اسلامی، ج ۱، مـدخل اهـل حـدیث) با کمال تأسف حتی هم اکنون که عصـر بیـداری اسـلامی است، هنوز هم وهابیت در تلاشـند تا با صرف هزینه های فراوان آرا و عقاید خود را به جامعه ی اهل تسنن تحمیل نموده و آنان را با خود همراه نمایند.

متعصب درطول تاریخ، دشمنان اسلام اصیل و بدون انحراف بوده اند.

بـا این وجود می توانیم با عقلانیت والا و اخلاقیات مترقی و خداپسـندانه ی اسـلامی، پیوسـته به دنبال عظمت و وحـدت جهان اسـلام باشـیم، یعنی بـا فراهم نمودن بسترهـا و راهکارهـای منـاسب، جامعه ای سالم، هم دل، همراه و بـدون چالش و اختلاف داشته باشیم و رویکردهای مختلف فقهی، کلامی و رقابت سالم، بین آنان، باعث از هم گسیختن این اتحاد نگردد.

بر همه ی علمای شیعه و علمای اهل تسـنن آشکار است که تنها فرقه ای که عَلَم توهین و تکفیر را برافراشته و بر طبل اختلاف می کوبند، وهابیت هستند؛ آنان به نام

سلفیه((۱))

تازیـانه بر پیکر اصول و ارزش هـای سـلف اسـلامی می زننـد، چرا که به ظاهر دعوت به اصـلاح و دوری از مظاهر شـرک می نماینـد، اما در واقع و حقیقت، باطن اعمال و رفتارشان چیزی غیر از تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف میان مذاهب اسـلامی نیست. خوشبختانه اکثر علمای اسلامی، به مقابله با افکار و عقاید

۱- محمد ابوزهره می نویسد: منظور ما از سلفیه همان کسانی هستند که خود را به سلف منصوب کرده اند، گرچه در برخی از اندیشه های آنان که به مذهب سـلف نسبت داده اند مناقشه خواهیم کرد. آنان در قرن چهارم هجری ظهور کردند و چنین می پنداشـتند که تمام آرایشان به امام احمد حنبل منتهی می شود. بربهاری در قرن چهارم هجری به حمایت از سـلفی گری حنابله پرداخت، سـپس در قرن هفتم ظهور تازه ای یافتند و ابن تیمیه، این گرایش را زنده کرد و در فراخوانی به آن، بسـیار کوشید و مسایل دیگری به آن افزود. (تاریخ مذاهب اسلامی، ص ۳۱۱) سال ها بعد از ابن تیمیه، این تفکر توسط افرادی همچون محمد بن عبدالوهاب و شاه ولی الله دهلوی، در سطح وسیع تری شیوع پیدا کرد.

آنـان پرداخته و ردیه هـای فراوانی بر کتب و آثارشان نوشـته انـد.((۱))پـدر و اسـتادان محمـد بن عبدالوهاب نیز با او مخالفت کرده و افکار و اعتقادات او را ضالّه می شمردند.

برادر محمد بن عبدالوهاب یعنی شـیخ سـلیمان بن عبدالوهاب تمیمی نجدی که فقیه حنبلی، و از قضات و علمای برجسـته نجد است، با تألیف کتابی وزین به مقابله با افکار انحرافی محمد بن عبدالوهاب پرداخته است.((۲))

شیخ سلیمان در مورد برادرش محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «وی شخصیتی است که حتی یک ویژگی از خصلت های اهل اجتهاد را ندارد... هر کس که با او به مخالفت برخیزد، تکفیرش می کند، او امت اسـلام را کافر و جاهل می داند، پروردگارا! ایـن گمراه را هـدایت کن و او را به راه حقیقت بـاز گردان!»((۳)). شـیخ سـلیمان، تبعیت بی چون و چرای برادرش محمـد بن عبدالوهاب از ابن تیمیه و ابن قیم در تکفیر مسلمانان و جاری ساختن احکام مرتدین بر آنان

را مذمت کرده و خطاب به او می نویسد: «این برداشت ها منحصر به شماست، از این روی از اتفاق و اجماع امت بیرون شدید؛ زیرا شما امت حضرت محمّد(ص) را تکفیر

ص: ۱۲

۱- الرد علی الوهابیهْ، حمادی الردیسی، بیروت، دار الطلیعهْ؛ الرسالهْ المرضیهْ فی رد علی الوهابیهْ، محمد ابن فیروز؛ الدرر السنیهْ فی أجوبهْ النجـدیهْ، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم العاصـمی؛ الدرر السـنیهْ فی اجوبهْ الوهابیهْ، احمد بن زینی دحلان، الصواعق الالهیهْ فی رد علی الوهابیهْ، شـیخ سـلیمان بن عبدالوهاب، چاپ مصر؛ مصباح الأنام وجلاء الظلام، علوی بن احمد، نجد، مطبعهْ العامرهْ الشـرفیهْ؛ و کتب فراوان دیگری همچون التوسل بالنبی وجهلهْ الوهابیون؛ مخالفهْ الوهابیهْ للقرآن والسـنهْ؛ السلفیهْ بین أهل السنهْ والامامیهْ؛ السلفیهْ والوهابیهْ؛ الوهابیهْ فی صورتها الحقیقیهْ و... .

۲- خلاصهْ الکلام، احمد بن زینی دحلان، ص ۲۲۹، چاپ مصر.

۳- الصواعق الالهیهْ، ص ۳۷، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب.

می کنید و می گویید، هر کس این اعمال را انجام دهد، کافر است و کسی که تکفیر نکند خودش نیز کافر است... به خدا سوگند، این روش و شیوه ی شما، جنگ با خدا و رسول خدا(ص) و تمام علمای مسلمان است.»((۱))شیخ سلیمان در پایان کتاب خویش ۵۲ حدیث از صحاح سته و سایر کتب معتبر اهل تسنن نقل می کند که ملاک مسلمان بودن، بر زبان جاری ساختن شهادتین و انجام ضروریات دین است.((۲))

برخی عقاید و آموزه های مشترک ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب که مدعی گسترش سلفی گری و وهابیت هستند، عبارتند از: ابراز خشونت غیر شرعی، تعصب و ناسازگاری نسبت به دیگر گروه ها و فرقه های اسلامی، برداشت های ناصحیح از آیات و روایات به ویژه در موضوعات شفاعت، توسل، نذر، وقف، همچنین نسبت دادن آیات مربوط به کفار و مشرکین به مسلمانان و تکفیر مسلمین، فریب افکار عمومی و استفاده ابزاری از شعارهای دینی، لجاجت و سرسختی در تحمیل باورهای خویش، عدم پایبندی به منطق و استدلال، ظاهرگرایی و جمود عقلی نسبت به احکام دین((۳))، بی اعتنایی نسبت به اتحاد مسلمین و ایجاد تفرقه و اختلاف میان آنان، عدم حساسیت و مخالفت با دشمنان

۱- همان، ص ۴۵.

۲- همان، صص ۱۷۲ تا ۱۹۷.

۳- با دقت و تدبر در فتوای زیر، پی می بریم که نه تنها ایشان دارای جمود عقلی هستند، بلکه اجتهادشان نیز غیرصحیح و فاقد ملاک و معیارهای فقه اسلامی است. برای نمونه ابن تیمیه می گوید: اگر کسی نمازش را تا غروب آفتاب به تأخیر بیندازد، قتل او واجب است. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۵۶، استفتای ۱۴۵.

اصلی اسلام، ایجاد بدعت های متعدد در دین مبین اسلام، خشن و بی منطق نشان دادن اسلام، تفسیر به رأی قرآن و نسبت دادن شبهات([(۱)]) و نسبت های ناروا به دیگر مذاهب اسلامی و... همه و همه نشان از عدم درک صحیح اسلام و همراهی وهمکاری جدی بادشمنان واقعی اسلام و مسلمین دارد. پژوهش علمی و بررسی جنبه های متعدد فردی و اجتماعی فرقه های انحرافی و جلوگیری از اثرات مخرب آنان از ارزش و عظمت فوق العاده ای برخوردار است. در راستای انجام این مهّم، اندیشمند متفکر و نخبه اهل قلم جناب مستطاب امیرحسین اسفندیاری «زید عزّه الشریف» با قلمی ساده و روان به تبیین و تحقیق چنین موضوع با عظمتی پرداخته است. این محقق فرزانه با دلایل روشن و بیانات منطقی و صحیح اقدام به تألیف اثر گرانسنگ «نگرشی بر فرقه ضاله وهابیت» نموده است که برای عموم طبقات جامعه اسلامی منشأ آثار و برکات فراوانی است. انشاءالله کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المسلمین فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۴

۱- از ضروریات غیرقابل انکار، حساسیت و عمل به موقع نسبت به شبهات است. شبهات اگر به موقع جواب داده نشود و شیوع پیدا کند، در ذهن افراد قرار می گیرد و در طول زمان، تبدیل به باور شده و به عنوان عقیده پذیرفته شده، طرفداران فراوانی پیدا خواهد کرد. شبهاتی همچون تکفیر شیعیان، شرک دانستن توسل، توسط طرفداران سلفی گری و وهابیت از این دست است. این گونه شبهات است که عملیات های تروریستی و انتحاری را در جهان اسلام به دنبال خواهد داشت. نمونه آن عملیات انفجار مسجد جامع زاهدان در سال ۱۳۸۹ است.

مقدمه حضرت آیهْ الله میر عظیمی

الحمدلله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه علی بن ابی طالب واولاده المعصومین(علیه السلام).

خداوند متعال را سپاس که ما را به بندگی خود نهاد و رسالت بهترین بنده خویش اشرف کائنات و سرور پیامبران محمد مصطفی| را برای ما برگزید و ما را به راه راست که همان اطاعت و پیروی از ائمه معصومین(علیه السلام)، هدایت کرد و از امت خاتم و وصی خاتم قرار داد.

اینک که در هزاره سوم به سر می بریم، هجوم حملات وحشیانه شعاری و فیزیکی به عقاید شیعه اثنی عشر دو چندان شده است؛ به گونه ای که حتی جسارت بالا گرفته و دست به تخریب قبور ائمه معصومین(علیه السلام) می زنند. آنچه ما را بر آن داشت تا این مجموعه تنظیم شود، شناخت دشمن اصلی شیعه همان فرقه ضاله وهابیت است. البته کارهای بزرگی توسط علمای بزرگ صورت گرفته است و هدف ما دفاع از مکتب علوی و فاطمی است. این مجموعه به لطف پروردگار و توسط حجهْ الاسلام امیرحسین اسفندیاری با هدف نگرش بر عقاید و بنیانگذاران و اعمال و جنایات این فرقه به صورت خلاصه تهیه و تنظیم و گردآوری شده است. امیدوارم مورد رضایت حضرت حق و امام زمان(علیه السلام) قرار گیرد، باشد که ما را از شیعیان و مدافعان واقعی معصومین(علیه السلام) قرار دهد.

ان شاء الله سید جواد میر عظیمی، قم

۱۴۲۸ (ه-. ق)

ص: ۱۵

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

یا صاحب الزمان ادرکنا

حمـد و سپاس مخصوص خداونـد یگـانه و بی همتـایی است که خـالق هستی بخش است؛ نعمت هـای بی پایانش بر سر همه بنـدگان سایه افکنـده و پیامبران و رسولان هدایت را برای رسیدن به کمال و سعادت واقعی بر بندگانش ارزانی داشته و دین اسلام را به عنوان بهترین دین برای ما برگزیـده است. پس صلوات خداونـد و ملائکه و بندگان صالح بر محمد بن عبدالله| و ائمه معصومین^ باد که افتخار پیروی از سنت او را به ما بندگانش عنایت فرموده است.

در این پیشگفتار بر آن بودم تا انگیزه خود را از تحریر این مجموعه بیان کنم. آنچه باعث این عمل گردید دیدن جنایات

بی شمار فرقه ضاله وهابیت است که از زمان تأسیس، اسلام و مذاهب اسلامی را در عذاب و نگرانی قرار داده است. جنایات بی شمار، حلال دانستن خون و

نـاموس مسلمین به بهـانه شـرک و کفر، حمله به شـیعیان مظلـوم جهـان، از بین بردن بارگـاه ملکوتی ائمه بقیع(علیه السلام) و شهدای مدفون در بقیع، حمله به کربلا و ویران سازی آن، هتک حرمت امامین عسکریین(علیه السلام) که بی شک قلب تمام مسلمین عامه و خاصه و خصوصاً حضرت بقیهْ الله الاعظم را به درد آورده و ده ها مورد مشابه که این فرقه ضاله مرتکب

شده است. در چنین شرایطی که تمام فرق مسلمین باید بسیج شده و در برابر این توطئه به مبارزه عظیم دست بزنند حتی خود اهل سنت نیز از آزار این فرقه تندرو و خطرناک راحت نبوده و بارها آن را رد کرده و تکفیر کرده اند.

از آنجا که تبلیغات زیادی در مورد این فرقه در مرکز اسلام - که مکه و مدینه است - انجام و به تمام زبان های زنده دنیا کتاب نگاشته می شود، لازم است که امت اسلامی با

عقاید باطل آن ها آشنایی داشته و جواب لازم را در مقابل شبهات آنان بدانند به همین دلیل اینجانب به عنوان خدمتگزار کوچک دین تصمیم به انجام این کار گرفته و این مطالب را از منابع معتبر استخراج کرده و در کنار هم گذاشته و تحقیقاتی در این زمینه داشتم که امیدوارم مورد رضایت حضرت حق و ولی امر مسلمین حضرت حجت بن الحسن(علیه السلام) قرار گیرد و مورد استفاده شما عزیزان باشد. ان شاء الله

والسلام علیکم ورحمه الله

ص: ۱۸

فصل اوّل: بنیانگذار عقائد وهابیت

اشاره

ص: ۱۹

محمدبن عبدالوهاب بنیانگذار آئین وهابی (۱۱۱۵ – ۱۲۰۷)

بنیانگذار مسلک وهابیت محمد بن عبدالوهاب تمیمی

نجدی است که نسبش به «وهیب تمیمی» می رسد. و این نسبت از نام پدرش «عبدالوهاب» گرفته شده است. وهابیان این نسبت را قبول ندارند و از اطلاق آن به فرقه ضاله خود ناراضی هستند و می گویند:

نام وهابی را بعضی از دشمنان معاصر محمد بن عبدالوهاب از روی دشمنی و حسد به آنان داده اند تا به افراد نادان چنین وانمود کنند که آنان بدعت گذار و گمراه کننده هستند تا کسی که از آنها پیروی می کند، به وحشت بیفتد، بدین جهت نسبت فرقه را به شیخ محمد نداده اند که مبادا پیروان این آئین به سبب همنام بودن با نام پیامبر، نوعی شرافت پیدا کنند.((۱))

مورخان در تاریخ تولد و مرگ او اختلاف نظر دارند:

بعضی گفته اند؛ محمدبن عبدالوهاب در سال (۱۱۱۱) هجری قمری در شهر «عینیه» از شهرهای نجد تولد یافت و در سال ۱۲۰۷ درگذشت((۲)) و عمر طولانی حدود ۹۶ سال داشت.

۱- دائرة المعارف، فرید وجدی، ج ۱۰، ص ۸۷۱.

۲-) الدرر السنیه، زینی دحلان، ص ۴۲.

زینی دحلان با این که در کتاب های خود این قول را انتخاب کرده ولی در کتاب «فتنهْ الوهابیهْ» نوشته است.

بعضی در ماده هلاکت او گفته اند: «بدا هلاک الخبیث» یعنی در سال ۱۲۰۶ هجری قمری به هلاکت رسیده است.((۱))

به گفته آلوسی و برخی دیگر، فوت وی در سال ۱۲۰۶ هجری قمری بوده است.((۲))

ولی مشهور این است که تولد وی در سال ۱۱۱۵ و فوتش در سال ۱۲۰۷ اتفاق افتاده است.((۳))

او در شهرک عینیه از بلاد نجد متولد شد. پدرش در آن شهر قاضی بود. وی فقه حنبلی را از پدر خود که از علمای حنبلی بود، آموخت. نوشته اند:

او از آغاز امر علاقه شدیدی به مطالعه تاریخ مدعیان نبوت مانند: مسیلمه، سجاح، اسود عنسی، طلیحه اسدی و مانند اینها داشت. گویند او از اوایل به مطالعه کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم اهمیت زیاد می داد و آنها را زیاد مطالعه می کرد.((۴))

وی بسیاری از اعمال مردم نجد را زشت می شمرد، پدرش که مرد سرشناسی بود، در وی احساس انحراف می کرد و او را مورد نکوهش قرار می داد.

وی برای ادامه تحصیل عازم مکه و مدینه گردید و از طلبه هایی بود که در

۱- فتنهْ الوهابیهْ، ص ۶۶.

۲-) تاریخ نجد، آلوسی، ص ۱۱۱.

۳- ابجد العلوم، قنوجی، ص ۸۷۱.

۴- إزالهْ شبهات، ص ۲۰.

میـان مکه و مـدینه در تردد بود و در نزد علمـای آنجـا مشـغول تحصـیل بود. در آغاز از محضـر درس جمعی از علمای مکه و مدینه از جمله، شـیخ محمد بن سـلیمان کُردی و شـیخ محمد حیاهْ سـندی استفاده کرد. از همان آغاز مطالبی بر زبان او جاری می شـد که اساتیـد و علمـا نسـبت به آینـده او بـدبین بودنـد و پیش بینی می کردنـد که این شـخص در آینـده، مردم را گمراه خواهد ساخت و برادرش سلیمان ابن عبدالوهاب نیز بر وی ایراد می گرفت و مردم را از پیروی وی بر حذر می داشت.((۱))

«ملطبرون» می نویسد:

اصـل و منشـأ وهـابی گری آن است که عرب و به خصوص مردم یمن گفتگو می کردنـد که چوپان بینوایی به نام سـلیمان در عالم رویا دیـد که شـعله آتش از وی خارج و در روی زمین پخش شد و هرکه را که جلو می آمد، می سوزاند. او این رویا را به معبدی گفت و او چنین تعبیر کرد که فرزندی از فرزندان تو نیروی عظیمی پیدا می کند و دولت نیرومندی تشـکیل می دهد و این رویا در نواده او «محمد» تحقق پیدا کرد.

وقتی که محمـد بزرگ شد، نزد همشـهریانش به خاطر این رویا که معلوم نبود همان است یا نه؟ عزیز و محترم بود. او نخسـت مـذهبش را پنهـانی تبلیغ کرد و پیروانی نیز پیـدا نمود سـپس به شـام مسـافرت کرد و چون در آنجا به آئین تازه او نگرویدنـد، دوباره پس از سه سال مسافرت به دیار خود بازگشت.((۲))

۱- کشف الارتیاب، ص ۱۳.

۲- جغرافیای ملطبرون، ترجمه «رفاعه بک».

آلوسی در کتاب «تاریخ نجد» می نویسد:

محمد بن عبدالوهاب در شهر عینیه یکی از شهرهای نجد نشو و نما کرد. فقه حنبلی را نزد پدرش فرا گرفت و از همان اوایل کودکی سخنانی ناآشنا می گفت و بر ضد بسیاری از اعمال و عقائد مورد اتفاق مسلمانان سخن می گفت و آنها را به بادانتقاد می گرفت ولی کسی او را یاری نکرد. پس از شهر عینیه به مکه و سپس به مدینه مسافرت کرد. در مدینه پیش شیخ عبدالله نامی درس خواند و شدیداً به استغاثه و توسل در کنار مرقد مطهر رسول اکرم| اعتراض نمود، آنگاه به نجد و از آنجا به بصره و شام روی نهاد. مدتی در بصره اقامت گزید و در جلسه درس شیخ محمد مجموعی حاضر شد و در این شهر نیز بسیاری از اعمال مذهبی مسلمانان را به باد انتقاد گرفت و مردم از آنجا بیرونش کردند و از آنجا بگریخت.((۱)) اینک مسافرت او را از منابع دیگر پی می گیریم:

گویند: محمد بن عبدالوهاب در سفری که به حج رفت، بعد از انجام مناسک حج رهسپار مدینه شد و در آنجا توسل و استغاثه مردم را در کنار قبر پیامبر| مورد انکار قرار داد، سپس به نجد برگشت و ازآنجا سفر دورو دراز خود را به شهرهای اسلامی آغاز نمود.

ابتدا به بصره رفت به این قصد که از آنجا به شام برود. مدت چهار سال در بصره ماند((۲)) و از یکی از علمای بصره - که شیخ محمد مجموعی نام

۱- تاریخ نجد، ص ۱۱۲.

۲- زعما الاصلاح، ص ۱۰.

داشت – مدتی پیش او درس خواند((۱)) و هنگامی که عقائد خود را اظهار نمود، مردم به مخالفت با وی پرداختند و او را مورد اذیت و آزار قرار دادند و سرانجام او را از شهر خود بیرون کردند و چیزی نمانده بود که در گرمای شدید بیابان میان بصره و زبیر هلاك شود که مردی از اهل زبیر او را نجات داد و به شهر زبیر برد.((۲))

از آنجا عازم بغداد گردید و مدت پنج سال در آنجا ماندگار شد و سپس به کردستان رفت و یکسال هم در کردستان ماند و بعد به همدان رفت و در آنجا هم دو سال ماند((۳)) و از آنجا عازم اصفهان

گردید و مدتی در نزد علمای اصفهان به تحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان پرداخت و نیز در فقه و اصول و مسائل شرعیه به حد اجتهاد رسید.((۴))

طبق گفته احمد امین، وی در اصفهان فلسفه اشراق و تصوف را فرا گرفت.((۵))

مؤلف کتاب «جزیرة العرب فی القرن العشرین» نوشته است:

شیخ محمد به ایران سفر کرد و در آنجا حکمت شرق و ساختن تفنگ و قسمتی از فنون جنگ را فراگرفت((۶)) و از یک منبع دیگر که نسخه خطی آن در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است، نقل شده است که شیخ محمد هفت سال در اصفهان ومدرسه عباسیه از بناهای شاه عباس صفوی اقامت کرده و در این مدت شرح تجرید قوشچی و شرح مواقف میر سید شریف

۱- تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۱۸.
۲- تاریخ نجد، آلوسی، ص ۱۱۱.
۳- زعماء الاسلام، ص ۱۰.
۴-) ناسخ التواریخ، جلد قاجار، ج ۱، ص ۱۱۸.
۵- زعماء الاصلاح، ص ۱۰.
۶- جزیرة العرب فی القرن العشرین، حافظ وهبه، ص ۳۳۶.

و حکمهْ العین کاتبی را نزد میرزا جان اصفهانی، محشی شرح تجرید، خوانده سپس از اصفهان به ری و از آنجا به قم آمده و با دوست همراه خود که علی قزاز نام داشت، یک ماه در این شهر ماند و سپس به بلاد عثمانی و شام و مصر رفت و از مصر به جزیرهْ العرب بازگشت([(۱)]) و مدت هشت ماه از مردم دوری گزید، آنگاه به اظهار عقائد خود پرداخت.([(۲)])

«لو تروب ستو دارد» آمریکایی نیز به مسافرت او به ایران اشاره کرده است.([(۳)]) در این موقع که سال ۱۱۳۹ بود، پدرش شیخ عبدالوهاب از «عینیه» به «حریمله» منتقل شده بود.

شیخ محمد نیز ملازم پدرش گردید و باز کتاب هائی را نزد او فرا گرفت و به انکار عقائد مردم نجد پرداخت و بدین جهت میان او و پدرش نزاع در گرفت و همچنین منازعات سختی میان او و مردم نجد بر اثر عقایدش رخ داد و این امر چندین سال ادامه داشت تااین که در سال ۱۱۵۳ پدرش شیخ عبدالوهاب فوت کرد.([(۴)])

اظهار دعوت

شیخ محمد پس از مرگ پدر، جرأت بیشتری برای اظهار مخالفت با اعتقادات معمول مسلمانان پیدا کرد و عقائد و اعمال مورد اتفاق مسلمانان را مورد حمله قرار داد.

۱- لمع الشهاب فی سیرهْ محمد بن عبدالوهاب.

۲- زعماء الاصلاح، ص ۱۰.

۳- امروز جهان اسلام، ج ۱، ص ۲۶۱.

۴- تاریخ نجد، آلوسی، ص ۱۱۳.

گروهی از افراد بی خبر اطراف او را گرفتند و کار وی بالا گرفت. مردم حریمله متشکل از دو قبیله بودند و هر قبیله رؤسائی داشت و رؤسای شهر از مردم دو قبیله

بودند که هر کدام مدعی ریاست بر دیگری بود.

شیخ محمد پس از این از «حریمله» به شهر «عینیه» رفت و در آن وقت حاکم شهر عینیه مردی به نام عثمان بن حمد بن معمر بود. محمد بن عبدالوهاب او را به طمع حکومت نجد انداخت و به او قول داد که اگر از او حمایت کند، حکومت نجد از آن او خواهد بود.

عثمان نیز پذیرفت و او را گرامی داشت و در نظر گرفت وی را یاری دهد.

شیخ بعد از این، در ادامه ترویج عقائد خود به امر به معروف و نهی از منکر (طبق عقائد خود) پرداخت و در انکار کارهای مردم سختگیری بسیار نمود و عقائد خود را کاملاً آشکار ساخت. از کارهای او در عینیه این بود که دستور داد درختانی را که مورد توجه مردم بودند، قطع کردند و گنبد و ساختمان روی قبر زید بن خطاب را ویران ساختند.((۱))

قبر زید در ناحیه جبلیه (نزدیک عینیه) قرار داشت، شیخ به عثمان گفت: بیا قبر زید و گنبد آن را خراب کنیم، عثمان گفت: این قبر زید و این شما، آن را ویران سازید، شیخ گفت: مادر صورتی می توانیم آن را خراب کنیم که تو هم به ما کمک کنی.

عثمان با ۶۰۰ نفر همراه شیخ و یارانش حرکت کرد اهل جبلیه درصدد منع برآمدند،اما چون توان جنگ با عثمان را نداشتند، خود را کنار کشیدند. عثمان به

۱- زید برادر عمر بن خطاب بود که در جنگ یمامه جنگ مسلمانان با مسیلمه کذاب کشته شده بود و در آن منطقه قبرش مورد توجه مردم بود.

شیخ گفت: من متعرض قبر نمی شوم، شیخ خود کلنگ به دست گرفت و قبر را با زمین برابر کرد و این نخستین اقدام تخریبی پسر عبدالوهاب بود. پس از آن... به دستور شیخ زنی را سنگسار کردند.((۱))و((۲))خبر شیخ محمد و کارهای او به گوش سلیمان بن محمد بن عزیز حمیدی، امیر احساء و قطیف و توابع رسید، سلیمان نامه ای به عثمان حکمران شهر عینیه فرستاد و او را به قتل پسر عبدالوهاب فرمان داد و از مخالفت فرمانش بر حذر داشت و نوشت: اگر این کار را انجام ندهی، خراجی که از احساء برای تو می فرستم قطع خواهم کرد. خراج مورد نظر یکهزار و دویست سکه طلا و مقداری مواد

غذائی و لباس بود.

چون نامه امیر احساء به عثمان رسید، قدرت مخالفت در خود ندید، شیخ را نزد خود خواند و گفت:

ما طاقت جنگ با امیر احساء را نداریم شیخ محمد پاسخ داد اگر به یاری من بشتابی تمام نجد را مالک می شوی، اما عثمان از او اعراض کرد و گفت:

امیر احسا فرمان قتل تو را داده ولی از مروت بدور است که ما تو را در شهر خود به قتل برسانیم هرچه زودتر از شهر ما بیرون رو، سپس سواری به نام «فرید ظفری» را مأمور ساخت تا شیخ را از عینیه بیرون راند.((۳))

۱- تاریخ نجد، ابن بشر، ج ۱.

۲- البته نویسندگانی که به وهابیت گرایش داشته یا تحت تأثیر آنان بوده اند سعی کرده اند که تاریخ محمد بن عبدالوهاب را طوری بنویسند که حساسیت کمتری متوجه او شده یا به نوعی برای اعمال او توجیهی آورده شود. (محقق)

۳- فیلیپی، عبدالله، تاریخ نجد، ص ۳۹۰.

فصل دوم: عقائد وهابیت گرفته شده از کیست؟

اشاره

مؤسس و بنیانگذار مسلک وهابیت «محمد بن عبدالوهاب» از علمای «نجد» بود که در قرن دوازدهم هجری می زیست. ولی باید بدانیم که وی بدعت گذار و به وجود آورنده عقائد وهابیان نبود بلکه قرنها قبل از او این عقائد یا قسمتی از آنها توسط بعضی از علمای حنبلی اظهار شده ولی به صورت مسلک جدید در نیامده بود.((۱))اینک به بعضی از کسانی که قرن ها قبل از «محمد بن عبدالوهاب» این عقائد را اظهار داشته اند، اشاره می کنیم:

۱. حسن بن علی بر بهاری

در قرن چهارم عالم معروف حنبلی «ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری» قسمتی از این عقائد را اظهار داشت. وی در عصر خود شیخ و پیشوای حنبلی ها بود که به سال ۲۳۳ در بغداد متولد شد و در آنجا نشو و نما کرد و از دوران تحصیل و اساتید وی اطلاعی در دست نیست. او عالم کج اندیش و کینه توز بود و سخنان منکر و ناشناخته زیادی می گفت. او بود که برای اولین بار زیارت قبور را منع کرد و نوحه گری و مرثیه خوانی بر امام حسین(علیه السلام) و زیارت

۱- در حقیقت محمد بن عبدالوهاب جمع کننده و کامل کننده عقاید کسانی بود که در گذشته با آراء و نظرات خود به نوعی به اسلام و خصوصاً به پیروان اهل بیت(علیه السلام) ضربه می زدند و با نظرات خود باعث ایجاد تفرقه و عداوت بین مسلمانان شده اند. (محقق)

او را ممنوع کرد و دستور کشتن نوحه خوانان را صادر کرد.

نوحه گری به نام خلب که در کار خود ماهر بود و صدای خوبی داشت. ولی قصیده اش را با این بیت شروع می کرد:

«ایها العینان فیضا واستهلا لاتغیضا».

تنوحی مؤلف کتاب «نشوار المحاضرهْ» می نویسد این قصیده را در خانه یکی از روسا شنیدیم. در آن موقع حنابله در بغداد نفوذزیادی داشتند و از ترس آنها کسی جرأت نوحه گری و روضه خوانی بر امام حسین(علیه السلام) را نداشت مگر این که در نهان یا در پناه قدرت سلطان باشد نوحه هم جز مرثیه های امام حسین(علیه السلام) و اهل بیت(علیه السلام) نبود و هیچ تعرضی به سلف نمی شد با وجود این بر بهاری از این امر آگاه شد و دستور داد نوحه گر را پیدا کنند و او را به قتل برسانند. در آن موقع حنابله در بغداد مکرر به فتنه انگیزی و اذیت و آزار مردم می پرداختند آنها در بغداد مسجدی بنا کردند که مرکز فتنه و فساد بود به همین جهت مردم آن را مسجد «ضرار» نامیدند. و به علی بن عیسی و زید شکایت کردند و او دستور ویران کردن آنجا را داد.((۱))

او دارای آراء مخصوص بود و هر کس با آراء و عقائد او مخالفت می ورزید، شدت عمل به خرج می داد و یاران خود را وادار می کرد با خشونت با مردم رفتار کنند، خانه های

مردم را غارت نمایند و مزاحم کارهای مردم باشند و هرکس سخنانشان را نپذیرد او را بترسانند. یکی از موارد آن، داستان حمله آنها به «محمد بن جریر طبری» مورخ معروف است.

۱- نشوار المحاضرهْ، ج ۲، ص ۱۳۴.

طبری در سفر دوم از طبرستان به بغداد در یک روز جمعه در مسجد جامع، حنبلی ها نظر او را درباره «احمد بن حنبل» و نیز حدیث نشستن خدا بر روی عرش پرسیدند.

پاسخی داد که مخالف «احمد بن حنبل» به حساب نمی آمد. حنبلی ها گفتند: علماء در اختلافات او را به حساب آورده اند، طبری جواب داد: من نه خود او را دیده ام که از وی روایتی شده باشد و نه با یکی از اصحاب او که مورد اعتماد باشد، برخورده ام. و اما حدیث جلوس خداوند بر عرش، امری محال است.

حنبلی ها و اصحاب حدیث چون این سخن را از طبری شنیدند به او حمله بردند و دوات های خود را به طرف وی پرتاب کردند او ناگزیر به خانه خود پناه برد، حنبلی ها که تعدادشان به هزار تن می رسید، خانه اش را

سنگباران کردند به طوری که در جلو خانه او تل بزرگی سنگ پدید آمد. «نازوک» رئیس شرطه بغداد با هزاران سپاهی در رسید و طبری را از شر حنابله رها کرد و یک روز تمام در آنجا ماند و دستور داد سنگ ها را از خانه او دور کردند.((۱))

نویسندگان حنبلی مانند «ابن کثیر و ابن عماد» مطالب مبالغه آمیزی درباره بربهاری نوشته اند:

بربهاری در نزد عموم مردم احترام زیادی داشت. روزی بالای منبر در حال موعظه عطسه کرد، تمام حاضرین او را «تشمیت» یعنی جمله «یرحمک الله» را بر زبان جاری ساختند، صدای اهل مجلس به کوچه و بازار رسید هر کس شنید او نیز گفت و این امر تا آنجا وسعت یافت که

۱- ارشاد، یاقوت، ج ۶، ص ۴۳۶.

اهـل بغـداد، جمله یرحمـک الله را بر زبـان راندنـد، فریاد یرحمک الله مردم به قصـر خلیفه رسـید. این امر بر خلیفه گران آمـد، جمعی نیز سعایت کردند، در نتیجه

درصدد دستگیری وی برآمدند. ولی او متواری شد و پس از یک ماه درگذشت.((۱))

امـا حقیقت این است که علت عمـده ای که بـاعث شـد تـا خلیفه حکم دسـتگیری او را صـادر کنـد، مطالبی بود که بر خلاف عقیده مردم اظهار می داشت.

خلیفه به وزیر خود «ابی علی بن مقله» دسـتور داد او را دسـتگیرکنند تـا فتنه ها بخوابـد و اوضاع آرام بگیرد. «بربهاری» خود را مخفی کرد((۲)) تا اینکه با جمعی از یارانش دستگیر و به بصره تبعید گردید.((۳))

بربهاری در زمان راضـی به سال ۳۲۳ با یاران خود به بغـداد برگشت((۴)) راضـی از جریان مطلع شد و به رئیس شـرطه دستور داد در بغداد از یاران بر بهاری نباید دو نفر در یکجا جمع شوند.

«بدرخرشنی» صاحب شرطه گروهی از اتباع او

را به زندان افکند و خود بربهاری متواری شد. «ابوعلی مسکویه» می نویسد:

علت این اقدام این بود که بربهاری و پیروانش پیوسته فتنه انگیزی می کردند. درباره این گروه از طرف خلیفه «الرافعی» توقیعی صادر گردید، خلیفه در توقیع خود اعمال و معتقدات اتباع بر بهاری را از قبیل

۱- البدایهْ و النهایهْ، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

۲- کامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۸۲.

۳- الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

۴- طبقات حنابله، نابلسی، ص ۲۹۹.

اینکه شیعیان اهل بیت پیامبر| را به کفر و ضلالت نسبت داده و زیارات قبور امامان و پیشوایان را انکار کرده اند، ذکر نموده و به سختی بر آنان تاخته است و تهدید کرده که هرگاه دست از کارهای خویش برندارند گردنشان را خواهد زد و خانه و محله های آنها را به آتش خواهد کشید.((۱))

ابن اثیر در تاریخ خود در حوادث سال ۳۲۳ تحت عنوان فتنه حنابله در بغداد، چنین نوشته است که در این سال کار حنبلی ها در بغداد بالا گرفت و قدرتی پیدا کردند.

«بدر خرشتی» صاحب شرطه، در دهم جمادی

الاخر دستور داد:

در دو طرف جسر بغداد ندا کردند که از اصحاب بربهاری حنبلی دو نفر نباید با هم باشند و حق ندارند در خصوص مذهب خود مناظره کنند.

امام جماعتشان باید در نماز صبح و مغرب و عشا «بسم الله» را بلند و آشکارا بگوید.

این اقدام صاحب شرطه مفید واقع نشد بلکه فتنه جویی یاران بربهاری فزونی گرفت. نابینایانی که در مسجد منزل داشتند آنها را وادار کردند تا هر شافعی مذهبی که وارد مسجد شود، او را تا نزدیک مردن کتک بزنند.

ابن اثیر سپس از توقیع خلیفه که آن را برای حنابله خواندند، سخن گفته و این چنین ادامه داده است که خلیفه «الرافعی» یاران بربهاری را سخت توبیخ کرده و به شدت آنها را تهدید نموده است به این دلیل که برای خداوند، مانند و شبیهی قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان دو پا با کفش

۱- تجارب الامم، ج ۵، ص ۳۲۲.

طلا و صاحب گیسوان تصور می کردند و می گفتند که خداوند به آسمان بالا می رود وبه دنیا فرود می آید.

همچنین خلیفه آنان را چنین خطاب کرده:

ثم طعنکم علی خیار الائمه ونسبتکم شیعه آل محمد| الی الکفر والضلال ثم استدعاوکم المسلمین الی الدین بالبدع الظاهره والمذاهب الفاجره التی لایشهد بها القرآن وانکارکم زیاره قبور الائمه وتشنیعکم علی زوارها بالابتداع وانتم مع ذلک تجتمعون علی زیاره قبر رجل من العوام لیس بذی شرف ولانسب ولاسبب برسول الله| وتأمرون بزیارته وتدعون له معجزات الانبیاء وکرامات الاولیاء فعلن الله شیطانا زین لکم هذه المنکرات وما اغواه... .((۱))

به این معنی که آنان بر برگزیدگان از امامان طعن می زدند و شیعه آل محمد| را به کفر و گمراهی نسبت می دادند و مسلمانان را به بدعت های آشکار و مذاهب زشت که در قرآن نامی از آنها نیست دعوت می نمودند؛ آنها در حالی که زیارت قبور ائمه(علیه السلام) را منع می کردند و عمل زائران قبور ائمه(علیه السلام) را زشت می شمردند و آنها را بدعت گزار می دانستند که خود به زیارت قبر مردی از عوام که هیچ نسبتی هم با رسول خدا| نداشت امر می کردند و برای او معجزاتی مانند معجزات پیامبران و اولیاء الهی ادعا می نمودند، خداوند شیطان را لعنت کند که این اعمال زشت را بر آنها زینت داده است.

از توقیع خلیفه چنین معلوم می شود که اتباع بربهاری در حالی که زوار قبور

۱- کامل، ابن اثیر، ج ۶.

ائمه(علیه السلام) را بدعتگزار می دانستند به زیارت قبر مردی از عوام که هیچ نسبتی هم با رسول الله| نداشت، امر می کردند. سرانجام بربهاری در سال ۳۲۹ در سن ۹۶ سالگی در حالی که در خانه زنی خود را پنهان کرده بود در گذشت و در همان خانه بدون اینکه کسی بداند او را غسل دادند و کفن کردند و در همانجا به خاک

سپردند.((۱))

ملاحظه می کنیم، سخنان بربهاری که در توقیع خلیفه به آن اشاره شد، قسمتی از عقائدی است که بعداً بوسیله «ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب» اظهار شده است.

۲. ابن بطه

عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان عکبری مکنی به «ابوعبدالله» و معروف به «ابن بطه» از فقهاء و محدثین حنبلی است که در سال ۳۰۴ در عکبری واقع در ده فرسنگی بغداد متولد شد و در سال ۳۸۴ در ۸۳ سالگی در همانجا درگذشت. او برای تحصیل و فراگرفتن حدیث به مکه و سرحدات و بصره و سایر شهرها مسافرت نمود و سپس به زادگاه خود مراجعت و مدت چهل سال منزوی و خانه نشین گردید «الابانه علی اصول السنه والدیانه»((۲)) را نوشت. او عالم کج اندیش بود که زیارت و شفاعت پیغمبر| را انکار کرد. وی معتقد بود

که سفر برای زیارت قبر پیغمبر| سفر معصیت است و باید نماز را در این سفر تمام خواند و قصر آن جایز نیست.((۳))

۱- المنتظم، ابن جوزی، ج ۶، ص ۳۲.

۲- ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۸.

۳- کتاب الرد علی الاخنایی، ابن تیمیه، ص ۲۷.

وی عقیده داشت که هر کس سفر به زیارت قبور انبیا و صالحان را عبادت بداند، عقیده او مخالفت؛ سنت پیغمبر| و بر خلاف اجماع است.((۱))

«خطیب بغدادی» شرح حال ابن بطه را ذکر کرده و ایرادهایی به او وارد آورده است و گفته روایات او ضعیف است.((۲))«ابن تیمیه» و «محمد بن عبدالوهاب» هم عقائد خود را از او گرفته اند.((۳))

۱- کتاب الرد علی الاخنایی، ابن تیمیه، ص ۳۰.

۲- تاریخ بغداد، ج۱۰، ص۲۷۰ تا ۲۷۴، ترجمه شماره ۵۵۳۶ (عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان ابو عبدالله العکبری، المعروف بابن بطه). ابن عساکر نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق همین نظر را درباره او بیان کرده است. (ج۳۸، ص۱۰۵ تا ۱۱۲، ترجمه شماره ۴۴۸۸) همچنین ذهبی در میزان الاعتدال، ج۳، ص۱۵، ترجمه ۵۳۹۴. (محقق)

۳- وهابیان مذهب خود را تازه نمی دانند بلکه می گویند این مذهب سلف صالح است و از این روی خود را سلفیه می نامند.

فصل سوم: وهابیت و علمای اسلامی

اشاره

ص: ۳۹

انعکاس عقاید محمدبن عبدالوهاب در میان علمای اسلامی

عقاید محمدبن عبدالوهاب را که با ترفندهای خاص او از مرزهای نجد فراتر رفته بود، پیگیری می کنیم. گفتیم اگرچه مسلک وهابیت در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب پدیدار و منتشر گردید، ولی ریشه های اصلی آن به قرن چهارم به زمان بربهاری و ابن بطه و قرن هفتم و هشتم به زمان ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم نظائر آنها می رسد((۱)). پس از پیدایش وهابیت بعضی از علما از اهالی غیرنجد نیز به آن مسلک گرویدند.

یکی از معاصران محمدبن عبدالوهاب «محمد بن اسماعیل صنعانی» (۱۰۹۹ - ۱۱۸۲) امیر و مجتهد یمن بود. وی که از جریان قیام مذهبی نجدی ها آگاهی یافت، از این ماجرا بسیار خوشحال شد و قصیده ای سرود که مطلع آن این است:

سلام علی نجد و من حل فی نجد وان کان تسلیمی علی البعد لا یجدی سلام من بر نجد و ساکنانش باد اگرچه این سلام من از دور فائده ندارد.

ص: ۴۱

۱- البته در حقیقت این انحرافات فکری ریشه در افکار و روحیاتی داشت که در صدر اسلام نیز توسط بعضی افراد قدرت طلب و خودخواه تحت شعار حسبنا کتاب الله والحکم لله بروز می کرد تا بدین وسیله خود را از ولایت پیامبر | و اهل بیت پاک آن خارج کنند و دیگران را با این شعارها متوجه خود کنند و از اهل بیت(علیه السلام) دور نمایند. (محقق)

و در دنباله آن می گوید:

اعادوا بها معنی سواع ومثله یغوث و ودا لیس ذلک من ودی وقد هتفوا عند الشدائد باسمها کما یهتف المضطر بالصمد الفرد وکم نحروا فی سوحها من نحیره اهلت لغیر الله جهلاً علی عمد وکم طائف حول القبور مقبلاً ویلتمس الارکان منهن بالایدی((۱))

آنان خاطره بت های سواع و ود را زنده کردند که ما را هیچ خوش آیند نیست. در شداید و مشکلات به آنها توسل می جویند، چنانکه انسان به خدای یگانه و بی نیاز پناه می برد، چه بسا در اماکن عمومی شتر ذبح می کنند و ندانسته یا دانسته نام غیر خدا را می آورند و چه بسا مردمی که اطراف قبرها را طواف می کنند و با دست های خود ارکان آنها را لمس می نمایند.

وی در همین زمان رساله ای به نام «تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد» تألیف کرده بود. آنگاه که از حقیقت قضیه اطلاع پیدا کرد و دید که جریان امر خالی از غرض ورزی و توطئه چینی نیست، از کار خود به شدت پشیمان شد، اشعار دیگری ساخت که مطلع آن چنین است:

رجعت عن القول الذی قلت فی نجد فقد صح لی عند خلاف الذی عندی من از آنچه درباره نجد گفته بودم، برگشتم، چون خلاف آنچه پیش من بود، ثابت شد.

مرحوم علامه امین می نویسد:

از همین محمّد بن اسماعیل نقل شده است که وی در شرح قصیده یاد شده که به نام «محو الحوبهٌ فی شرح ابیات التوبه» معروف است، گفته

۱- تطهیر الاعتقاد، به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۵.

است: هنگامی که قصیده اول من به نجد رسید، چند سال بعد مرد عالمی به نام شیخ مربد بن احمد تمیمی در ماه صفر سال ۱۱۷۰ پیش من آمد و او بعضی از کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم را به خط خود فراهم آورده بود و سپس در ماه شوال همان سال به وطن خود بازگشت. او از شاگردان محمّد بن عبدالوهاب بود که ما قصیده خود را برای وی فرستاده بودیم. پیش از او شیخ فاضل به نام عبدالرحمن نجدی نزد ما آمده بود و از پسر عبدالوهاب مطالبی نقل کرده بود که برای ما بسیار عجیب و دردآور بود که قتل و غارت مسلمانان و آدم کشی ولو با خدعه و نیرنگ و به طور کلی تکفیر ملت مسلمان در تمام نقاط جهان از فتاوای منقول از محمّد بن عبدالوهاب بود.

ما در سخنان عبدالرحمن و در آنچه که وی از پسر عبدالوهاب نقل می کرد، در تردید بودیم، تا آن که شیخ مربد دوباره پیش ما آمد. او مردی شریف و زیرکی بود و برخی از رساله های محمّد بن عبدالوهاب را همراه خود داشت که در آنها حکم کفر اهل ایمان و تجویز قتل و غارت مسلمانان نوشته شده بود. ما درباره نویسنده این رساله دقت کردیم و دیدیم که او مردی است که از شریعت اسلام اطلاع کمی دارد و آن هم سطحی است نه عمیق. ولی نزد استادی درس نخوانده که بتواند او را ارشاد و هدایت کرده به دانش های مفید و سودمند راهنمایی کند و در احکام و مسائل دین فقیه و دانا نماید. او را شخصی یافتیم که برخی از کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم را خوانده و بدون فکر و تامل از آنها تقلید کرده است، در صورتی که خود آنها تقلید را جایز نمی دانند. مرحوم امین پس از نقل این داستان می نویسد: ازسخنان محمّد بن اسماعیل صنعانی استفاده می شود که او از مسلک وهابیت برگشته است

ص: ۴۳

و شایـد تاریـخ بـاز گشت او پس از نوشـتن رسـاله «تطهیر الاعتقاد» باشـد؛ زیرا خود این کتاب در گزافه گوئی و مغالطه دسـت کمی از کتابهای محمّد بن عبدالوهاب ندارد.((۱)) نخستین کسی که بر رد محمّد بن عبدالوهاب کتاب نوشت، برادرش بود.

پس از آنکه محمّـد بن عبـدالوهاب عقایـد خود را آشـکار ساخت و مردم را به پـذیرفتن آنها فراخوانـد، عده زیادی از علمای بزرگ اسلام با عقاید او به مخالفت پرداختند و نزدیکان او به جهت شناخت بیشتری که از او و عقائدش داشتند قبل از دیگران به مخالفت او پرداخته و لـذا نخستین کسـی که به شـدت با او به مخالفت برخاست، پدرش عبدالوهاب و سـپس برادرش شـیخ سلیمان بن عبدالوهاب بودند که هر دو از علمای حنبلی بودند.

شیـخ سـلیمان نخستین کسـی بود که در رد عقایـد برادرش کتابی تحت عنوان «الصواعق الالهیهْ فی الرد علی الوهابیهْ» را تألیف نمود. او که از ترس جان خود از «درعیه» به مدینه فرار کرده بود، همین کتاب را نوشت و برای شیخ محمّد فرستاد.

از مقـدمه این رسـاله معلوم می شود که میان آن دو مکاتبه و پیام های شـفاهی در جریان بوده و شـیخ سـلیمان این رساله را در پاسخ نامه های او نوشته و فرستاده است.

وی در این رساله نوشت:

آنچه از گفتار اهل علم آموخته ام برای تو می نویسم خواه تو قبول کنی یا نکنی اگر قبول بکنی چه بهتر و خدا را شـکر و اگر قبول نکنی باز خدا را شکر که من به وظیفه ام عمل کرده ام.

۱- به نقل از کشف الارتیاب، ص ۱۵ - ۱۶.

در آغاز رساله، خطاب به او می نویسد:

بدان خداوند تبارک و تعالی حضرت محمّد| را با قرآن و دین حق به عالم فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند و بر او قرآن را نازل فرمود تا حقیقت هر چیز را روشن نماید و خداوند وعده خویش را عملی ساخت و دینش را بر تمام ادیان غالب گردانید.

بعد با استناد به آیات و روایات ثابت می کند که امت پیامبر|، بهترین امت ها هستند و این امر امت تا قیام قیامت ثابت و مستقیم است و پیروی از این امت را بر هر فردی واجب گردانیده آنجا که فرمود: {وَیُتَبِعْ غَیر سَبیلِ الْمُـؤمِنینَ نَولّه ما تولَّی وَنصله جَهَنَمَ وَسائَتْ مَصیراً}.((۱))

هر کس از راهی جز راه مومنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود، می بریم و به داخل دوزخ می افکنیم و جایگاه بدی دارد.

بدین ترتیب اجماع امت را حجت قاطع قرار داده که بر احدی جایز نیست از آن خارج شود.

سپس به جهالت و نادانی محمّد بن عبدالوهاب اشاره می کند و می نویسد:

«به موجب آنچه که از پیامبر اکرم (ص)

رسیده، آدم جاهل نباید استبداد رای داشته باشد بلکه بر او واجب است آنچه نمی داند از اهل علم سؤال کند، چنانکه خدای تعالی فرموده اند:

{فَاسَئلوا اَهْلَ الْذِکرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمونْ}.

«اگر نمی دانید از اهل علم بپرسید».

۱- نساء / ۱۱۵.

در روایتی پیامبر اکرم| فرمود:

هل لا اذا لم یعلموا سئلوا فانما دواء العین السئوال.

چرا سؤال نمی کنید وقتی که نمی دانید؛ زیرا داروی نادانی و ناتوانی سؤال است.

بالاخره وظیفه جاهل و نادان سؤال کردن و این اجماعی است.

ابوبکر هروی می نویسد:

تمام علما اجماع دارند بر این که جایز نیست کسی ادعای امامت و پیشوائی بکند مگر این که جامع این اوصاف باشد.

سپس شیخ سلیمان اوصافی را که برای امام و پیشوا لازم است، از زبان هروی نقل کرده، و سخن وی را چنین ادامه داده است:

اگر این اوصاف در کسی جمع شد، در این صورت جایز است آن شخص امام و پیشوا باشد و بر دیگران نیز جایز است از او تقلید نمایند و اگر کسی جامع این اوصاف نباشد، یا فاقد یکی از آنها باشد، ناقص است و نمی تواند امام و پیشوا باشد و مردم از او تقلید نمایند وقتی که این شرایط برای صحت اجتهاد و امامت ثابت باشد، باید کسی که واجد این اوصاف نیست، از کسی که جامع این اوصاف است، تقلید نماید. به طور کلی مردم از نظر دین دو قسم هستند: مجتهد یا مقلد.

سپس در تایید این سخن، به کلام «ابن قیم، استناد کرده و گفته است:

ابن قیم در کتاب «اعلام الموقعین» نوشته است:

«مادامی که شرایط اجتهاد از جمیع علوم در کسی جمع نباشد، جایز نیست از قرآن و سنت حکم اخذ کند. احمد بن المنادی گفته است: مردی از احمد بن حنبل سؤال کرد: اگر کسی یکصد هزار حدیث حفظ کند آیا او فقیه است؟ گفت: نه. گفت: اگر دویست هزار حدیث چطور؟

گفت: نه.

پرسید: سیصد هزار چطور؟ گفت: نه. پرسید: چهار صد هزار چطور؟ گفت: آری ابوالحسن می گوید از جدم سؤال کردم، احمد چقدر حدیث حفظ داشت؟ گفت: ششصد هزار.

شیخ سلیمان پس از ذکر این مقدمه، می گوید:

من این مقدمه را برای این ذکر کردم تا قاعده ای باشد در آنچه بعداً ذکر می کنم.

بالاخره شیخ سلیمان پس از آن که در این مقدمه به شرائط صحت و سخت و سنگین اجتهاد اشاره می کند و ثابت می نماید که ادعای اجتهاد کار آسانی نیست و کار هر کس نمی باشد و او که بیش از هر کس از معلومات برادرش آگاه است، به او می فهماند که معلوماتش در آن حدی نیست که ادعای اجتهاد نماید و مثل یک مجتهد مسلم فتوا بدهد. سپس برادرش را به جهالت و گمراهی متصف ساخته و می نویسد:

فان الیوم ابتلی الناس بمن ینتسب الی الکتاب والسنه ویستنبط من علومها و لایبالی من خالفه واذا طلبت منه ان یعرض کلامه علی اهل العلم لم یفعل بل یوجب علی الناس الاخذ بقوله ومن خالفه فهو عنده کافر هذا وهو لم یکن فیه خصلته واحده من خصال اهل الاجتهاد ولا والله عشر واحده ومع هذا خراج کلامه علی کثیر من الجهال فانا لله وانا الیه راجعون.((1))

امروز مردم گرفتار کسی «برادرش محمّد بن عبدالوهاب» شده اند که خود را در علوم قرآن و حدیث وارد می داند و از مخالفان خود هیچ باکی ندارد

۱- الصواعق الالهیه، ص ۴.

و اگر از او خواسته شود سخن خود را به اهل علم عرضه کند، هرگز این کار را نمی کند، بلکه مردم را ملزم می سازد که قول وی را بپذیرند و هر کس با او مخالفت کند، پیش وی کافر شمرده می شود. این در حالی است که حتی یکی از شرایط و اوصاف اهل اجتهاد در او نیست نه به خدا قسم حتی یک دهم آن شرایط در او نیست با وجوداین سخنان، او برای بسیاری از مردم جاهل پسندیده آمده است اینجا ست که باید گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» با این که تمام ملت مسلمان یکصدا بر ضد او هم آواز شده اند، به صدای آنها توجه نمی شود و همه را کافر و نادان می کنند. خدایا این مرد گمراه را هدایت کن و به راه راست برگردان.

کتاب پر مغز و پر مطلب «الصواعق الالهیه» شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد عقاید محمّد بن عبدالوهاب و مسلک وهابیت از بهترین و محکم ترین کتابهاست و اینک چند قسمت دیگر از این کتاب را در اینجا می آوریم.

۱. فان اهل العلم ذکروا فی کل مذهب من مذاهب الاقوالی و الافعال التی یکون بها المسلم مرتداً و لم یقولوا من نذر لغیر الله فهو مرتد... .

علمای هر مذهب، اقوال و افعالی را که موجب مرتد شدن مسلمانی می شود، ذکر کرده اند ولی نگفته اند که هر کس برای غیر خدا نذری بکند. یا از غیر خدا حاجت بخواهد، مرتد می شود و همچنین هیچ کدام به مرتد بودن کسی که برای غیرخدا ذبح کند، یا قبری را لمس کند و از خاک آن بردارد، حکم نکرده است آن چنان که شما می گویید. اگر در این باره حرفی دارید، بگویید. زیرا کتمان علم جایز نیست لیکن شما به گمان خود عمل کرده و از اجماع مسلمانان جدا شده اید و با این سخن خود که هر کس این اعمال را (نذر، لمس، ذبح و...) انجام دهد کافر است، و هر که مرتکبین آن اعمال را کافر نداند، او هم کافر است، بدین

ترتیب همه امت محمّد| را کافر دانسته اید. در حالی که همه مردم می دانند که بیشتر از هفتصد سال است که این اعمال (نذر، ذبح و زیارت و...) همه مناطق اسلام را پر کرده و اهل علم اگر چه خود، این کارها را انجام ندهند، مرتکبین آنها را تکفیر نکرده و احکام مرتد بر آنان جاری نساخته اند. بلکه احکام مسلمین را جاری نموده اند. شما شهرهای مسلمین را بلاد کفر مرتدین می نامید، حتی حرمین شریفین را دارالکفر قرار داده اید، در حالی که در احادیث صحیح از پیامبر اکرم(ص) تصریح شده است این دو شهر همواره دو شهر اسلامی بوده و بت در آن دو شهر پرستیده نمی شود و حتی دجال که در آخرالزمان همه شهرها را زیر پا می گذارد داخل مکه و مدینه نمی شود ولی همه این شهرها در نظر شما بلاد حرب است و اهل آنها کافرند. زیرا به قول شما بت ها را پرستیده اند و به عقیده شما همه آنها مشرک و از ملت اسلام خارج هستند. فانا لله وانا الیه راجعون.((۱))

۲. ان هذه الامور حدثت من قبل زمن الامام احمد فی زمان ائمه الاسلام و انکرها من انکرها منهم و لا زالت حتی ملات بلاد الاسلام کلها و فعلت هذه الافاعیل کلها التی تکفرون بها و لم یرو عن احد من ائمه المسلمین انهم کفروا بذلک... .

این امور و اموری که وهابی ها موجب شرک و کفر می دانند قبل از احمد بن حنبل و در زمان ائمه اسلام به وجود آمده بود. جمعی هم آنها را انکار کردند ولی ازهیچ کدام از ائمه اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور مقابله با

۱- الصواعق الالهیه، ص ۷.

آنان را داده باشند، یا اینکه شهرهای مسلمانان را همانگونه که شما می گویید بلاد شرک یا دارالکفر نامیده باشند، و نیز در این مدت هشتصد سال که از زمان ائمه می گذرد، از هیچ عالمی روایت نشده است که این امور را کفر دانسته باشد، بلکه هیچ عاقلی چنین گمان نمی کند.

به خدا قسم لازمه گفتار شما این است که تمام امت اسلامی و علماء و آنهائی که بعد از زمان احمد بن حنبل تا کنون آمده اند، کافر و مرتد باشند. انا لله و انا الیه راجعون.

شیخ سلیمان در اینجا با حالت تأثر و اندوه می گوید: «واغوثاه الی الله واغوثاه» از این سخن شما که می گویید: هیچ کس دین اسلام را نشناخته است.((۱))

۳. شیخ سلیمان که اساس کتاب خود را بر رد سخن برادرش مبنی بر تکفیر عموم مسلمانان و غیر از اتباع خود قرار داده در پایان ۵۲ حدیث از صحاح سته و سایر کتب معتبر اهل سنت در رد وی نقل کرده است و به موجب همین روایات ملاک مسلمان بودن را، بر زبان جاری ساختن شهادتین و انجام ضروریات دین می داند.((۲))

شیخ سلیمان ظاهراً کتاب دیگری هم موسوم به «فصل الخطاب فی الرد علی محمّد بن عبدالوهاب» در رد عقاید برادرش نوشته است که فعلاً از آن خبری نیست.

«عباس محمّد عقاد» نویسنده نامی مصر می نویسد:

«بزرگ ترین مخالفان شیخ محمّد، برادرش شیخ سلیمان صاحب کتاب «الصواعق الالهیه» است. عقاد همچنین گفته است که شیخ سلیمان برادر

۱- الصواعق الالهیه، ص ۳۸.

۲- همان کتاب، ص ۵۵ تا ۶۳.

شیخ محمّد که از بزرگترین مخالفان او بود، در ضمن

اینکه سخنان برادرش را به شدت رد می کند، می گوید: اموری که وهابیان آن را موجب شرک و کفر می دانند و آن را بهانه مباح شدن مال و جان مسلمانان می پندارند، در زمان ائمه اسلام بوجود آمده بود، ولی از هیچ یک از ائمه اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور جهاد با آنان را داده باشند و یا اینکه بلاد مسلمانان را همانگونه که شما می گویید؛ بلاد شرک و دارالکفر نامیده باشند.((۱))

خلاصه، وقتی محمّد بن عبدالوهاب عقاید خود را آشکار ساخت و مسلک وهابیت را بنیاد نهاد، علمای معاصر وی از این مسلک احساس خطر کردند و در رد او کتاب ها و رساله ها نوشتند و گفتیم اولین کتاب را در رد او برادرش شیخ سلیمان نوشت.

البته پدرش شیخ عبدالوهاب نیز از مخالفان سرسخت فرزند خود محمّد بود و او رابر انحرافش از آئین اسلام سخت نکوهش می کرد ولی ظاهراً او کتابی در این زمینه ننوشته است.

ص: ۵۱

۱- الاسلام فی القرن العشرین، ص ۷ تا ۱۳۶.

فصل چهارم: وهابیت و علمای اسلامی (۲)

اشاره

ص: ۵۳

انعکاس عقاید محمّدبن عبدالوهاب در میان علمای اسلامی

کتاب ها و رساله هایی که معاصران محمّـد بن عبدالوهاب و علمای متاخر از عامه در رد عقاید یا به عنوان نصیحت او نوشته انـد، خیلی بیشتر از آن است که در اینجا ذکر شود. در کتاب «التوسل بالنبی و بالصالحین» تالیف ابی حامد بن مرزوق، نام چهل و دو کتاب در این باره ذکر گردیده است که در اینجا فهرست آنها را نقل می کنیم.

۱. شیخ محمّد بن سلیمان کردی شافعی استاد محمّد بن عبدالوهاب در تقریظی که به رساله سلیمان بن عبدالوهاب نوشته، او را (محمد بن عبدالوهاب) ضال و مضل خوانده است.

۲. استاد دیگر وی، عبدالله بن عبدالمطلب شافعی کتابی در رد محمّـد بن عبدالوهاب نوشته و آن را «تجرید سیف الجهاد لمدعی

الاجتهاد» نامیده است.

۳. «الصواعق و الرعود» تألیف علامه عفیف الدین عبدالله بن داود حنبلی در بیست جزء. بر این کتاب علمای بصره و بغداد و حلب و احساء و بلاد دیگر تقریظ هایی نوشته انـد و محتویات کتاب را تأییـد کرده انـد و این کتاب را محمّد بن بشیر قاضی راس الخیمه تلخیص کرده است.

۴. علامه محقق «محمّـد بن عبدالرحمن بن عفالق» حنبلی در رد پسر عبدالوهاب کتاب بزرگی نوشته و آن را «تهکم المقلدین بمن ادعی تجدید الدین»

نامیده است. وی در آن اقوال و نظریات محمّد بن عبدالوهاب را به بهترین وجه رد کرده است.

۵. رساله ای که علامه احمد بن علی قبانی بصری شافعی نوشته است.((۱))۶. رساله عبدالوهاب بن احمد برکات شافعی احمد مکی.

۷. رساله شیخ عطاء مکی موسوم به «الصارم الهندی فی عنق النجدی».

۸. رساله شیخ عبدالله بن عیسی مویسی.

۹. رساله شیخ احمد مصری احسائی.

۱۰. یکی از علمای بیت المقدس رساله ای نوشته، موسوم به «السیوف الصقال فی اعناق من انکر علی الاولیاء بعد الانتقال».

۱۱. «السیف الباتر لعنق المنکر علی الاکابر» تالیف سید علوی بن احمد الحداد.

۱۲. رساله شیخ محمّد بن شیخ احمد بن عبداللطیف احسائی.

۱۳. «تحریض الاغبیاء علی الاستغاثهْ بالانبیاء و الاولیاء» تالیف علامه عبدالله بن ابراهیم میرغنی، مقیم طائف.

۱۴. سید علوی بن احمد الحداد گفت: در مکه در مقام ابراهیم شیخ محمّد صالح زمزمی شافعی را دیدم که در این باره کتابی جمع آوری کرده است.((۲))

۱۵. سید علوی گفت در طائف، طاهر حنفی را دیدم که کتابی بنام «الانتصار للاولیاء الابرار» در این باره تألیف کرده بود.

۱- این رساله در ۱۰ جزء نگاشته شده است. (آراء علماء السنهْ فی الوهابیهْ، سید مرتضی رضوی، ص۱۱۴). (محقق)

۲- این کتاب در ۲۰ جزء نگاشته شده است. (آراء علماء السنهْ فی الوهابیهْ، ص۱۱۵). (محقق)

۱۶. سید علوی گفته است که در طائف جواب های علمای بزرگ از مذاهب اربعه از اهل حرمین شریفین و احساء و بصره و بغداد و حلب و یمن و دیگر شهرهای اسلامی، چه به نثر و چه به نظم، بی شمار بود که همه آنها را مردی((۱))

جمع آوری کرده بود.

۱۷. سید علوی گفته است: شیخ محدث صالح فلانی مغربی با یک کتاب پر حجم که در آن نامه ها و رساله ها و جواب ها جمع آوری شده بود، پیش ما آمد، همه آنها از علمای مذاهب اربعه، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی در رد محمّد بن عبدالوهاب بود.

۱۸. هنگامی که محمّد بن عبدالوهاب جمعی را که سرهایشان را نتراشیده بودند، بی رحمانه کشت. علامه سید منعمی قصیده ای دررد او سرود که مطلع آن این است:

افی حلق راسی بالسکاکین والحد حدیث صحیح بالاسانید عن جدی

۱۹. علامه سید عبدالرحمن یکی از علمای بزرگ احساء نیز در رد او قصیده ای طولانی دارد که تعداد ابیات آن بالغ بر ۶۵ بیت سروده که با بیت زیر آغاز می شود:

«بدت فتنه کالليل قد غطت الافقا وشاعت فکادت تبلغ الغرب والشرقا».

۲۰. «و مصباح الانام و جلاء الظلام، فی رد شبه البدعی النجدی، التی اضل بها العوام» تألیف علامه سید علوی بن حداد.((۲))

۱- از آل ابن عبد الرزاق حنابله. (آراء علماء السنهْ فی الوهابیهْ، سید مرتضی رضوی، ص۱۱۶)

۲- این کتاب در سال ۱۳۲۵ هجری در چاپخانه العامرهْ به چاپ رسیده است. (محقق)

۲۱. «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیهْ»، تالیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب نجدی.

۲۲. «رساله در رد رساله ابن عبدالوهاب» تالیف: علامه محقق شیخ الاسلام تونسی، شیخ

اسماعیل التمیمی مالکی (متوفی ۱۲۴۸).((۱))

۲۳. رساله علامه محقق شیخ صالح کواش تونسی.((۲))

۲۴. رساله علامه محقق سید داود بغدادی حنفی.

۲۵. شیخ ابن غلبون اللیلی در رد قصیده صنعانی که در آن ابن عبدالوهاب را مدح کرده، به همان وزن قصیده ای سروده که تعداد ابیات آن ۴۰ بیت است که مطلع آن این است:

«سلامی علی اهل الاصابه والرشد ولیس علی نجد ومن حل فی نجد».

۲۶. سید مصطفی مصری بولاقی نیز در رد قصیده صنعانی (قصیده اولی که در آن مدح محمد بن عبدالوهاب را کرده بود)، قصیده ای سروده که مجموع ابیات آن ۱۲۶ بیت است واین قصیده با بیت زیر آغاز می گردد:

«بحمد ولی الحمد لا الذم استبدی وبالحق لا بالخلق للحق استهدی».

۲۷. سید طباطبائی بصری نیز در رد قصیده صنعانی، قصیده ای گفته است که صاحب کتاب «سعادهْ الدارین» ابیاتی را در کتاب خود آورده است. و همین قصیده ها سبب شد که صنعانی از عقیده خود برگشت در رد قصیده خود قصیده

۱- این رساله در نهایت تحقیق و استحکام نوشته شده است. (آراء علماء السنهْ فی الوهابیهْ، ص۱۱۶) (محقق)

۲- این رساله به صورت مسجع (با قافیه) نوشته شده که در ضمن کتاب «سعادهْ الدارین فی الرد علی الفریقین» نوشته شده است. (آراء علماء السنهْ فی الوهابیهْ، ص ۱۱۶ و ۱۱۷) (محقق)

دیگری سرود و گفت: «رجعت عن القول الذی قلت فی النجدی...».[(۱)]

۲۸. کتاب «سعادهْ الدارین فی الرد علی الفریقتین الوهابیهْ ومقلدهْ الظاهریهْ» تالیف علامه شیخ ابراهیم سمنودی منصوری، که در دو جلد چاپ شده است.

۲۹. سید احمد دحلان مفتی مکه (متوفی ۱۳۰۴) در رساله ای موسوم به «الدرر السنیهْ فی الرد علی الوهابیهْ» عقاید وهابیان را رد کرده است.

البته سید احمد زینی دحلان مفتی مکه علاوه بر رساله «الدرر السنیهْ» فصلی را هم در کتاب معروف «الفتوحات الاسلامیهْ» زیر عنوان «فتنه الوهابیهْ» به همین موضوع اختصاص داده و در آن به شیخ محمّد و عقاید او سخت تاخته است. وی در همین کتاب قسمتی از سخنان محمّد بن سلیمان کردی را نیز که در رد عقاید محمّد بن عبدالوهاب و خطاب به وی می باشد، ذکر کرده است.

۳۰. «شواهد الحق فی التوسل بسید الخلق» تالیف شیخ یوسف نبهانی که این کتاب، هم در رد ابن تیمیه و هم در رد محمّد بن عبدالوهاب است.

۳۱. «الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل و الکرامات و الخوارق» تالیف علامه عراق جمیل صدقی افندی زهاوی.

۳۲. «اظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبی والولی الصدوق» تالیف شیخ مشرقی مالکی جزائری.

۳۳. مرحوم علامه مفتی فاس شیخ مهدی وازتانی رساله ای در جواز توسل نوشته که در

آن محمّد بن عبدالوهاب را رد کرده است.

۳۴. «غوث العباد ببیان الرشاد» تالیف شیخ مصطفی حمامی مصری.

۱- ادامه بیت او چنین است: «فقد صح لی عنه خلاف الذی عندی». (تجدید کشف الارتیاب، ص۱۵) (محقق)

۳۵. «جلال الحق فی کشف احوال اشرار الخلق» تالیف شیخ ابراهیم حلمی قادری اسکندری.

۳۶. «البراهین الساطعهْ» تألیف علامه شیخ سلامه عزامی «متوفی ۱۳۷۹».

۳۷. «النقول الشرعیه فی الرد علی الوهابیهْ» تألیف شیخ حسن شطی حنبلی و دمشقی.

۳۸. رساله ای در حکم توسل به انبیاء و اولیا نوشته شیخ محمّد حنین مخلوق.

۳۹. «المقالات الوافیه فی الرد علی الوهابیهْ» تالیف شیخ حسن خزبک.

۴۰. «الاقوال المرضیهْ فی الرد علی الوهابیهْ» تالیف شیخ عطا الکسم دمشقی از فقهای حنفی.

۴۱. علامه شیخ عبدالعزیز قرشی علجی مالکی احسائی در رد ابن عبدالوهاب قصیده ای است گفته که ۹۵ بیت است و مطلع آن این است.

الا ایها الشیخ الذی بالهدی رمی من یک مسعاه النفیس لربه سترجع بالتوفیق حظا و مغنما سعی النصر فی مسعاه ایان یممالا ایها الشیخ الذی بالهدی رمی

من یک مسعاه النفیس لربه سترجع بالتوفیق حظا و مغنما سعی النصر فی مسعاه ایان یمماگذشته از اینها، کتاب های دیگری در رد عقاید محمّد بن عبدالوهاب تألیف یافته است که یک یک عقاید او را مطرح و با دلیل رد کرده اند:

۴۲. کتاب «الاصول الاربعهْ فی تردید الوهابیهْ» تالیف خواجه محمّـد حسن جان صاحب سرهندی مجددی (به زبان فارسی). خواجه در این کتاب به نقل از کتاب ها و رساله های طرفداران وهابیت در هند و برخی از رساله های دیگر، می نویسد: عقاید وهابیان متجاوز از ۲۵۰ مورد است و قسمتی از آنها را ذکر کرده است سپس در مقام رد آنها برآمده است.

۴۳. «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد» تالیف شیخ محمّد بخیت مطبعی حنفی از علماء الازهر مصر.

ص: ۶۰

۴۴. کتاب «ضیاء الصدور لمنکر التوسل باهل القبور» تألیف ظاهر شاه میان بن عبدالعظیم میان مدینی.

۴۵. «المنحهْ الوهبیهْ فی الرد علی الوهابیهْ» تالیف داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی (۱۲۹۹ ه–).

۴۶. «اشد الجهاد فی ابطال دعوی الاجتهاد» تالیف شیخ داود موسوی بغدادی که همراه با کتاب منحهْ الوهبیهْ به چاپ رسیده است.

۴۷. «کشف النور عن اصحاب القبور» تالیف عبدالغنی بن اسماعیل نابلسی.

۴۸. «سیف الابرار المسلول علی الفجار» تالیف محمّد عبدالرحمن سلهتی حنفی هندی (به زبان فارسی).

۴۹. «سیف الجبار المسلول علی الاعداء الابرار» تالیف شاه فضل رسول قادری (به عربی و فارسی).

۵۰. «مدارج السنیهْ فی رد علی الوهابیهْ» به کوشش عامر قادری، معلم دارالعلوم کراچی.

۵۱. «کشف النقاب عن عقاید ابن عبدالوهاب» تألیف سید علینقی هندی.

۵۲. «ازهاق الباطل فی الرد علی الوهابیهْ» تالیف امام الحرمین میرزا

محمّد بن عبدالوهاب آل داود همدانی (۱۳۰۳ ه–).

۵۳. «اللمعات الفریدهْ فی المسائل المفیدهْ» تالیف سید ابراهیم رفاعی.

۵۴. رساله «الاوراق البغدادیه فی الحوادث النجدیه» تالیف سید ابراهیم راوی رفاعی (۱۲۷۶ – ۱۳۶۵ ه–).

۵۵. «صلح الاخوان فی الرد علی من قال علی المسلمین بالشرک و الکفران» تألیف داود بن سلیمان بغدادی (۱۲۹۹ ه–).

ص: ۶۱

۵۶. «علماء المسلمین و الوهابیون» تألیف جمعه حسین حلمی ایشیق.

۵۷. «فصل الخطاب فی الرد علی محمّد بن عبدالوهاب» تألیف شیخ سلیمان، برادر محمّد بن عبدالوهاب.((۱))

۵۸. «فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبدالوهاب» تألیف احمد بن علی بصری مشهوربه قبانی.

۵۹. «الوهابیهْ فی نظر علماء المسلمین» تألیف احسان عبداللطیف بکری.

۶۰. «البراءهْ من الاختلاف فی الرد علی اهل الشقاق والنفاق والرد علی الفرقهْ الوهابیهْ الضالهْ» شیخ علی زین العابدین سودانی.

۶۱. «التوسل» تالیف شیخ علامه مفتی محمّد عبدالقیوم قادری هزاری.

۶۲. «الدولهْ المکیهْ بالمادهْ الغیبهْ» تألیف احمد رضا خان، صاحب قادری.

۶۳. «البصائر لمنکری التوسل باهل المقابر» تألیف شیخ حمدالله داجوی هندی.

علماء شیعه نیز در نقد آراء ابن عبدالوهاب دوشادوش علماء اهل سنت تلاش های فراوانی نموده و کتابهای ارزشمندی نوشته اند:

۶۴. «آیات والبینات فی قمع البدع و الضلالات» تالیف شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء بن حسین (متوفی ۱۳۷۳).

۶۵. «منهج الرشاد» تألیف شیخ جعفر کاشف

الغطاء (متوفی ۱۲۲۸).

این اثر اولین کتابی است که از طرف علماء شیعه بر رد عقاید محمّد بن عبدالوهاب نوشته شده است. نویسنده محقق، این کتاب را در پاسخ به مساله ای که

۱- این اولین کتابی بوده که در رد وهابیت نوشته شده است. (ایضاح المکنون، اسماعیل پاشا البغدادی، ج۲، ص۱۹۰؛ نقض فتاوی الوهابیهْ، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ص۶۷، شماره ۱۶۱). (محقق)

یکی از امراء آل سعود به نام «عبدالعزیز بن سعود» برای او فرستاده بود، نوشت و در آن رساله قسمت عمده عقاید محمّد بن عبدالوهاب جمع آوری شده است.

۶۶. «آلایات الجلیهْ فی رد شبهات الوهابیهْ» تألیف شیخ مرتضی کاشف الغطاء (متوفی ۱۳۴۹).

۶۷. «البراهین الجلیه فی دفع شبهات الوهابیهْ ودفع تشکیکهم» تألیف سید محمّد حسن قزوینی (متوفی ۱۳۸۰) این کتاب تحت عناوین زیر به فارسی برگردانده شده است:

۱) «فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها»، ترجمه علی دوانی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی.

۲) «نقدی بر اندیشه وهابی ها»، ترجمه حسن طارمی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی.

۶۸. «ازاحهْ الوسوسهْ عن تقبل الاعتاب المقدسهْ» تألیف شیخ عبدالله بن علامه محمّد حسن

مامقانی.

۶۹. «دعوی الهدی الی الورع فی الافعال و الفتوی» تألیف شیخ محمّد جواد بلاغی.

۷۰. «الرد علی الوهابیهْ» تألیف شیخ محمّد علی غروی اردوبادی.

۷۱. «الرد علی الوهابیهْ» تألیف سید حسن صدر کاظمی.

۷۲. «کشف الارتیاب فی اتباع محمّد بن عبدالوهاب» تألیف علامه سید محسن امین عاملی شامی (متوفی ۱۳۷۲) این کتاب گرانقدر که مکرر چاپ شده است، از جامعیت خاصی برخوردار است که هم تاریخچه و هم عقاید و افکار آنها را به صورت بسیار گسترده و مشروح مطرح کرده و مورد نقد و بررسی علمی قرار داده است. و در سال ۱۹۶۲ میلادی توسط فرزند فاضل مولف تجدید

چاپ و فصل های تازه و پاورقی های مفیـدی بر آن افزوده شده است. این کتاب به وسـیله سـید ابراهیم سـید علوی و تهرانی و سید حسن افتخار زاده به طور جداگانه ترجمه و تلخیص شده است.

۷۳. «هذه هی الوهابیهْ» تألیف شیخ محمّد جواد مغنیه (متوفی ۱۴۰۰) در این کتاب

وهـابیگری آن طـور کـه در کتـاب هـای آنهـاست، مـورد بحث قرار گرفته است و تنـاقض و اختلال سـخنان و افکـار آنـان را خاطرنشان ساخته است و این کتاب توسط سید ابراهیم سید علوی به نام «این است آئین وهابیت» به فارسی ترجمه شده است و به وسیله انتشارات غدیر تهران چاپ شده است.

۷۴. «الوحـدهْ الاسـلامیهْ» تـأ لیف محمّـد خنیزی نجفی، این کتـاب در رد کتـاب «الصـراع بین الوثینهْ و الاسـلام» تـألیف عبـدالله قصیمی نویسنده وهابی مصری است که وی آن را در رد «کشف الارتیاب» نوشته است.

۷۵. «التبرک» تالیف شـیخ احمد علی میانجی، این کتاب محور و موضوع اصـلی خود را پیرامون تبرک جسـتن صحابه و تابعین به آثار پیامبر| و صالحان اختصاص داده است و در این نوشـته ثابت شده است که تبرک جستن به آثار رسول خدا| به خلاف ادعای وهابیان نه تنها شرک نیست، بلکه نشانه ایمان و یقین نیز هست.

۷۶. «المواسم و المراسم» تألیف سید جعفر

مرتضـی عـاملی که در تهران چـاپ و دربـاره مشـروعیت اقـامه مراسم جشن در اعیـاد و سوگواری و حزن در ماتم سـخن گفته است.

۷۷. «صفحهْ عن آل سعود الوهابیین و آراء علماء السنهً فی الوهابیهْ»، به قلم سید مرتضی رضوی.

ص: ۶۴

۷۸. «وهابیان» نوشته علی اصغر فقیهی، بررسی و تحقیق گونه ای درباره عقاید و تاریخ فرقه وهابیت است که تاکنون سه مرتبه چاپ شده است.

۷۹. «آئین وهابیت» تالیف شیخ جعفر سبحانی، این کتاب مکرر چاپ شده است.

مؤلف کتاب غیر از «آئین وهابیت» کتاب های دیگری نیز در رد وهابیت نوشته است: «مع الوهابیین فی خططهم و عقائدهم»، «الوهابیهْ فی المیزان» و «اخیر الردود لآخرها».

غیر از اینها، کتاب ها و رساله های دیگری نیز توسط علمای شیعه و سنی در رد وهابیت نوشته شده است که ذکر این تعداد در اینجا

کافی است.(۱) ولی ناگفته پیداست وهابیان متعصب غالباً حاضر نیستند حتی یک صفحه از این کتاب ها را مطالعه کنند، اعم از آنچه از سوی علمای اهل سنت نوشته شده باشد یا علمای شیعه. آنها نه تنها این کتاب ها را کتب ضلال می پندارند بلکه مطالعه بسیاری از آثار اسلامی، حتی کتب فقهی که از سوی علمای اهل سنت نوشته شده را نیز موجب کفر می دانند؛ زیرا آنها همه مردم را جزء خودشان کافر و مشرک خیال می کنند و طبعاً آثار آنها را ضلال و گمراه می پندارند.

۱- برای آشنایی بیشتر با کتبی که در ردّ وهابیت منتشر شده است می توانید به کتاب «آراء علماء السنهْ فی الوهابیهْ، نوشته سید مرتضی رضوی، صفحه ۱۱۳ تا ۱۳۷»و نیز «مجلهْ تراثنا، مؤسسه آل البیت، ج۱۷، ص۱۴۶ تا ۱۷۹» و نیز کتاب «نقض فتاوی الوهابیهْ، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ص۳۹ تا ۱۱۷۴» و کتاب «معجم ما ألفه علماء الامهْ الاسلامیهْ ضد الوهابیهْ، سید عبدالله محمد علی» که به صورت مستقل در این موضوع تألیف شده و در آن بیش از دویست کتاب و رساله معرفی شده است و نیز کتاب «السلفیهْ بین اهل السنهْ والامامیهْ، سید محمد کثیری، ص ۳۶۴ تا ۳۹۰».

فصل پنجم: وهابیت، حنبلی ها و خوارج

اشاره

ص: ۶۷

فرقه وهابی و فرقه حنبلی

اگرچه نویسندگان ایرانی معاصر([(۱)]) محمّد بن عبدالوهاب و برخی از نویسندگان عثمانی، وی را حنفی مذهب دانسته اند ولی با توجه به نحوه تعلیمات او و موافق بودن آنها با مذهب حنبلی و اینکه پدرش و برادرش از علمای حنبلی بودند و پیروانش همواره خود را حنبلی می دانسته اند، دیگر شکی باقی نمی ماند که بنیانگذار مسلك وهابیت در آغاز امر، مذهب حنبلی داشته است و این مسلك از مذهب حنبلی سرچشمه گرفته است و عموم بنیانگذاران عقائد وهابیت، مانند ابومحمّد بربهاری، ابن بطه، ابن تیمیه و ابن قیم و محمّد بن عبدالوهاب همه از علمای حنبلی بوده اند و به همین جهت وهابیان، خود را ازاهل تسنن و حنبلی مذهب می دانند.

صبحی محمّد صافی در این باره می نویسد:

... رواج مذهب حنبلی از سه مذهب دیگر اهل سنت و جماعت کمتر است، مجدد این مذهب سال ها پس از ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم بودند، و سال ها بعد، در قرن دوازدهم هجری محمّد بن عبدالوهاب تجدید نظری در آن مذهب کرد و عقیده دینی خود را بر مذهب حنبلی استوار ساخت و مذهب جدیدی پدید آورد که به نام او مذهب وهابی

۱- ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۹.

خوانده می شود و اکنون در عربستان سعودی رواج دارد.((۱))

ولی طبق نوشته دکتر زکی، وهابی ها از دو جهت با حنبلی ها تفاوت دارند:

یکی اینکه تقلید از غیر پیشوایان چهار گانه اهل سنت یعنی مالک و ابوحنیفه و شافعی و ابن حنبل را منع می کنند و مذاهب دیگر و از جمله مذاهب شیعه را قبول ندارند.

دوم: اینکه وهابی ها در برخی از مسائل فرعی، هرگاه نظری متکی به نص جلی از کتاب و سنت یا از یکی از پیشوایان سه گانه (غیر از احمد حنبل) صادر شده باشد و به صدور آن یقیین کنند، به آن رای عمل می کنند و در آن مساله به خصوص به رای احمد حنبل عمل نمی کنند.

دکتر زکی در دنباله آن می افزاید:

«مذهب وهابی هم مانند فرقه های دیگر مذهبی و سیاسی و اجتماعی، دستخوش دگرگونی هایی شده است و اختلاف سلیقه در درک تعالیم آن و کیفیت اجراء و عمل به آن اثر گذاشته است.

عبدالعزیز آل سعود، که پیشوا و امام وهابیان به شمار می رفت، در سال ۱۹۳۴ میلادی بعد از جنگ که میان او و امام یحیی پادشاه شیعی زیدی مذهب، یمن رخ داد؛ با امام یحیی عهد نامه دوستی بر اخوت اسلامی امضاء کرد و در آن عهد نامه اعتراف نمود که ملک یحیی، حاکم شرعی یمن است که این خود اعتراف ضمنی به مذهب زیدی است با اینکه اعتراف مذکور با آنچه قبلاً گفته شده که وهابی ها، مذاهب دیگر غیر از مذاهب

اربعه را قبول ندارند، منافات دارد.((۲))

ص: ۷۰

۱- صبحی محمّد صافی، فلسفه التشریع، ص ۴۵ و ۴۸.

۲- المسلمون فی العالم الیوم، ج ۳، ص ۶۳.

البته گذشته از این دو امر میان وهابی ها و حنبلی ها تفاوت های دیگری نیز وجود دارد. احمد بن حنبل و پیروانش گرچه قسمتی از اموری را که وهابیان منع می کنند، آنها هم منع می کردند و گاهی هم در زمان بربهاری شدت عمل به خرج دادند و تبدیل به فتنه می شدند، ولی به کفر فرقه های دیگر اسلامی حکم نمی کردند و شهرهای اسلامی را دارالکفر نمی دانستند و کسانی را که به زیارت قبر مطهر رسول اکرم| و یا یکی از بزرگان دینی می رفتند، تکفیر نمی کردند و مشرک نمی خواندند.

شباهت وهابی ها به خوارج

از نظر محققان، مسلک وهابیت شباهت زیادی با مسلک خوارج دارد و چنین می نماید که کیش وهابی ادامه تاریخی فتنه خارجیگری و اندیشه خوارج است. می دانیم که فرقه خوارج در جنگ صفین از جریان حکمیت پیدا شد

که خود داستان مفصلی دارد.

ریشه اصلی و پایه اعتقادات خوارج را چند چیز تشکیل می دهد:

۱. تکفیر امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و عثمان و معاویه و اصحاب جمل و اصحاب تحکیم، به طور کلی کسانی که به حکمیت رضایت دادند.

۲. تکفیر کسانی که قائل به کفر کسانی که یادآور شدیم، نباشند.

۳. ایمان تنها عقیده قلبی نیست، بلکه عمل به اوامر و ترک، جزء ایمان است.

۴. وجوب قیام و شورش بر ضد حاکم و امام ستمگر.((۱))

این گروه آشوبگر و شورشی با این عقاید تند افراطی به جایی رسیدند که تمام مسلمانان را کافر و همه را مهدور الدم و مخلد در آتش می دانستند.

۱- فضل بن شاذان، الایضاح، ص ۴۸.

مرحوم علامه سید محسن امین در کتاب گرانقدر «کشف الارتیاب فی اتباع محمّد بن عبدالوهاب» درباره شبهات های وهابی ها وخوارج بحث نسبتاً مفصلی دارد که خلاصه آن را در اینجا ذکر می کنیم:

۱. شعار خوارج این بود: «لا حکم الا لله» و این کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است. چنانکه امیر مؤمنان علی(علیه السلام) فرمود: آری! این کلمه به خاطر مطابقتی که با قول خداوند «ان الحکم الا الله» دارد، کلمه حقی است ولی از آن باطل اراده شده است. مقصود خوارج از این کلمه این است که کسی نمی تواند امیر و حاکم باشد و در مسائل دینی نمی توان به «حکمیت» پرداخت و به همین دلیل حکمیت صفین را کفر و گناه می پنداشتند در صورتی که در خود قرآن مردم در موارد اختلاف به حکمیت و داوری فرا خوانده شده اند؛

{وَاِنْ خِفْتُمْ شِقاق بَیْنَهُما فَابْعَثوا وَحُکْمَاً مِنْ اَهْلِه وَحُکْمَاً مِنْ اَهْلِها...}.((۱))

هرگاه ترسیدید که میان زن و شوهراختلاف پدید آید، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن برگمارید.

و در آیه دیگر می فرماید:

{یَحْکُمُ بِهِ ذوا عَدْلٍ مِنْکُمْ}.((۲))

دو نفر عادل از شما داوری کند و حکم نماید.

شعار وهابی ها این است:

لا دعا الا لله، لا شفاعه الا لله لا توسل الا بالله، لا استغاثه الا بالله و... .

دعا، شفاعت، توسل و مدد خواهی جزء از خدا و برای خدا نیست.

ص: ۷۲

۱- نساء / ۳۵.

۲- مائده / ۹۵.

این سخن، درست است ولی وهابی ها منظور نادرستی را از آن اراده کرده اند.

آری! دعا، شفاعت، توسل و استغاثه از خداست و در حقیقت خداست که خوانده می شود و برای رفع ناملایمات و بدی ها و جلب فائده، تنها به او توسل می شود و کمک و مددکار واقعی او است و امر شفاعت به دست اوست. اما مقصود وهابیان آن است که نباید کسی را

که خداوند بزرگش کرده((۱))، ما نیز او را بزرگ بداریم و به اوتوسل بجوئیم تا در پیشگاه خداوند برای ما شفاعت کند و برای ما دعا نماید.

۲. شباهت دیگر وهابیان با خوارج آن است که خوارج خیلی به ظاهر مقدس بودند و نسبت به نماز و تلاوت قرآن اهتمام زیاد می ورزیدند، حتی از کثرت سجده، پیشانی آنها پینه بسته بود و طالب حقیقت بودند.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرمود:

لاتقاتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فاصابه.((۲))

پس از من با خوارج نجنگید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که طالب باطل بود، و آن را یافته است.

آری! خوارج مردمانی بودند که به ظاهر از محرمات اجتناب می کردند تا

۱- خدای متعال مردم را به او متوجه ساخته و او را الگوی بندگان قرار داده و توسل کردن به او را وسیله پذیرفتن توبه و استغفار بندگان قرار داده و فرمود: {وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّابًا رَحيمًا}. (نساء/۶۴) (محقق)
۲- نهج البلاغه، کلام شماره ۶۱.

آنجـا که یکی از آنـان خوکی را بـا شمشـیر کشت، دیگری اعتراض کرد و گفت: این عمـل تو فساد در روی زمین است و باز یکی در سـر راه خود خرمایی پیـدا کرد و آن را برداشت و در دهان گـذاشت دیگری رسـید و خرما را از دهان او بیرون آورد که چیز حرامی می خوری!

وهابی ها نیز این چنین اند به ظاهر تعصب در دین دارند و در مسائل دینی سختگیرند، نماز را به موقع می خوانند و از محرمات ظاهری اجتناب می نمایند تا آنجا که از تلگراف که حکم شرعی آن معلوم نیست، استفاده نمی کنند.

از شواهـد تعصب و مقدس مآبی آنها آنکه من خودم یک نفر نجدی (وهابی) را دیدم ریال های جدید را با ریال های کهنه با تفاوت صرف می کرد، مردی خواست به او ریال قدیم با اضافه ریال جدید بدهد، وهابی فوراً گفت: نه هرگز این رباست.

دلاـل یهودی همراه او بود وقتی که خواست از او جـدا شود، یهودی گفت: ما را دعا کن. گفت: خداونـد تو را هـدایت کنـد، آنگاه رو به من کرد و گفت: این مرد یهودی است.

۳. شـباهت سوم وهـابی هـا بـا خوارج این است که خوارج بـا مسـلمانانی که مرتکب گناهی شـدهماننـد مشـرکین برخورد می کردند و می گفتند کسی که مرتکب گناه کبیره می شود، در آتش مخلد خواهد بود و همچنین خون و مال مسلمانان را حلال می دانستند و فرزندان آنها را اسیر می کردند و می گفتند کشور اسلامی اگر گناه کبیره در آن آشکار گردد، تبدیل به کشور کفر می شود. آنـان عبـدالله بن خبـاب صـحابه پیـامبر را که روزه بود و قرآن به گردن خود حمایـل کرده بود، بـا همسـرش که آبستن بود، بی رحمانه کشتند و شکم زنش را پاره کردند؛ زیرا او از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) تبری نجست و به او گفتند به حکم همین

قرآنی که حمایل کرده ای، تو را می کشیم!((۱))

آری! او را در کنار آب سر بریدند و خونش را بر جوی روان ساختند.((۲))

خوارج هر گاه زنان مسلمان را اسیر می گرفتند آنها را میان خود خرید و فروش می کردند و... وهابی ها نیز وضعی مشابه آنها را دارند. آنان سایر مسلمانان را مشرک می دانند و خون و مال آنها را حلال می شمارند و مسلمانان را مشرک خطاب می کنند و کشورهای اسلامی را سرزمین کفر معرفی می نمایند و هجرت از آنها را لازم و ضروری می دانند و کسی را که نماز را ترک کرده اگر چه منکر آن نباشد، واجب القتل می شمارند.((۳))

سلیمان بن عبدالوهاب در رساله ای در رد برادرش محمّد بن عبدالوهاب می نویسد: ابن قیم معتقد است خوارج دو ویژگی داشتند که آنها را از سایر مسلمانان و پیشوایان آنان جدا شدند:

نخست: آن که از سنت فاصله گرفته و آنچه را که سنت نیست، سنت پنداشتند دوم: اینکه مسلمانان را به سبب ارتکاب گناه کافر دانستند و در اثر آن حکم به حلیت خون و مال آنها دادند و سرزمین اسلام را سرزمین کفر شمردند.

پس سزاوار است که مسلمان از این دو اصل و پایه غلط برحذر باشند و از

۱- در این جریان فریبکاری و قساوت آنها مشخص می شود چون این صحابی مظلوم مرتکب گناهی نشده بود که او را به آن گناه مجازات نمایند بلکه طبق امر پیامبر(ص) به علی بن ابی طالب(علیه السلام) محبت داشت و می بینیم که آنچه برای آنان بیان شده شعاری برای ضربه زدن به دین می باشد. محقق

۲- این جنایت در روایت کتب اهل تسنن نیز ذکر شده است. (مسند احمد، ج۵، ص۱۱۰، حدیث خباب بن الأرت) (دار صادر، بیروت). (محقق)

۳- رساله دوم از مسائل الهدیهْ السنیهْ، ص ۶۵ و ۸۶.

نتایـج آن دو اصـل دشـمنی مسـلمانان و لعن و سـرزنش آنـان و حلاـل شـمردن خون و مـال آنها و به طور کلی از هر بـدعتی، بپرهیزند و این ویژگی که او برای خوارج بیان کرده در وهابیان وجود دارد.

۴. همـان طوری که خوارج در شـبهه هـای خود به ظـاهر برخی از آیـات که به زعم آنهـا به کفر مرتکب کبیره دلالت دارنـد، اسـتنادکرده اند وهابی ها نیز در این شـبهه به ظواهر بعضـی آیات و ادله که گمان می کنند بر حرمت و شـرک بودن استغاثه و استعانت از غیر خدا، دلالت دارند، تمسک جسته اند.

۵. خوارج جنگ و قتال و قیام بر ضد اسـلام را حلال می شـمارند؛ زیرا به عقیده آنها، همه آنها ائمه ضـلال و گمراهی هستند، عقیده وهابیها نیز همین طور است.

۶. جهالت و تعصب خوارج در حدی است که در جنگ با مسـلمانان باکی از مرگ نداشـتند و آن را با آغوش باز استقبال می کردند؛ زیرا چنان می پنداشتند که پس از مرگ به بهشت خواهند رفت.

آورده انـد که یکی از آنهـا در جنـگ نیزه ای خورد و او همینطور خود را به دشـمن رسانیـد و او را بکشت و این جمله را می خواند:

وعجلت الیک رب لترضی.

به سوی تو پروردگارا شتاب کردم تا از من خشنود شوی.

وهابی ها نیز در میدان جنگ از خود گذشتگی و فداکاری نشان می دهند و به گمانشان اگر

مردند راهی بهشت می شوند و در جنگ این رجز را می خوانند:

هبت هبوب الجنه؛ وین أنت یا باغیها.

۷. خوارج مردمان قشری و کوته نظر و کودن بودند، در عین حال که از

خوردن خرمائی که در سر راه افتاده بود، خودداری می کردند و کشتن خوک را در بیابان، فساد در زمین می پنداشتند ولی کشتن صحابی پیامبر را که روزه دار بوده و قرآن به گردن داشته را واجب می دانستند و تمام مسلمانان را کافر تصور نموده و هر گناه کبیره را کفر تلقی می کردند.

روزی گروهی از مسلمانان با خوارج رو به رو شدند، خوارج از آنها پرسیدند، شما کیستید؟ یکی از مسلمانان که خیلی باهوش بود، گفت: بگذارید من پاسخ دهم. او چنین پاسخ داد: ما طائفه ای از اهل کتاب هستیم به شما پناه آورده ایم تا کلام خدا را بشنویم، سپس ما را به نقطه اصلی برسانید. خوارج به همدیگر گفتند: پیمان پیامبر را

محترم بدارید تا بخشی از قرآن را به آنها بخوانید و کسی را بر آنان بگمارید تا آنها را سالم به نقطه امن برسانند. به عبدالله بن خباب صحابی پیامبر گفتند: نظرت درباره علی بن ابیطالب چیست؟ او شروع به مدح و ثنای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) کرد. به او گفتند: تو از کسانی هستی که مرید نام اشخاص هستید ایشان را کشتند به نحوی که گذشت.

وهابی ها نیز از این گونه قشری گری و کوته نظری برخوردار هستند؛ از یک طرف رحمت فرستادن و ذکر گفتن را حرام می دانند و در حلیت تلگراف تردید نشان می دهند و استعمال دخانیات را حرام و مرتکبش را مجازات می کنند ولی از سوی دیگر مسلمانان را کافر و مشرک می دانند و خون و مالشان را حلال دانسته و قتلشان را به بهانه اینکه از صاحبان شفاعت طلب شفاعت می کنند و به بندگان مقرب الهی توسل می جویند، لازم می شمارند.

۸. در مورد خوارج، رسول خدا(ص) فرمود: همچنان که تیر از کمان رها می شود، آنان از دین خارج می شوند و در حدیثی دیگر فرموده:

خوارج چنان در

مسائل دینی زیاده روی می کنند که سرانجام مانند تیری که ازکمان جدا شود، از دین خارج می شوند.((۱))

درباره وهابیان نیز احادیثی از رسول خدا| نقل شده که امام احمد بن حنبل در مسند خویش به آن اشاره کرده است.

مضمون حدیث این است: ابن عمر گوید: رسول خدا| فرمود: خدایا! کشور شام را برای مامبارک گردان! خدایا! کشور یمن را نیز برای ما مبارک گردان، حاضران گفتند: سرزمین نجد را نیز مبارک فرما، رسول خدا| باز در حق شام و یمن دعای خویش را تکرار فرمودند، حاضران باز سرزمین نجد را اضافه کردند. پیامبر فرمودند: نه!

این سرزمین، با میمنت و مبارک نیست، در اینجا آشوب ها رخ می دهد و حوادث تکان دهنده ای پدید می آید، شاخ شیطان از این نقطه سر بیرون می آورد.

بخاری هم این حدیث را در کتاب فتن از ابن عمر روایت کرده و در نوبت سوم پیامبر جمله مذکور را فرمودند. ترمذی نیز این حدیث را در مناقب روایت کرده است.

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص۱۱۸، مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه. - «... فقال علی رضی الله عنه: یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد حدثنا بأقوام یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه ثم لا یرجعون فیه ابداً حتی یرجع السهم علی فوقه...». در روایات زیادی در کتب اهل تسنن با تعابیر مختلف از رسول خدا| خروج خوارج روایت شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: مسند احمد، مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه، ج۱، ص۹۱ و ۱۰۷ و ۱۴۷ (دار صادر، بیروت) و ج۵، ص۴۴، حدیث أبی بکرهْ نفیع بن الحرث بن کلدهْ (دار صادر، بیروت)؛ سنن دارمی، ج۲، ص۲۱۳، باب فی قتال الخوارج؛ صحیح بخاری، ج۸، ص۵۱، کتاب استنابهْ المرتدین والمعاندین و...، باب قتل الخوارج والملحدین بعد اقامهْ الحجهْ علیهم؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۱۱۴، کتاب الزکاهْ، باب ذکر الخوارج وصفاتهم. (محقق)

احمد در مسند از عبدالله بن عمر و مسلم در صحیح خود این سخن پیامبر را نقل کرده اند که آن حضرت در حالی که رو به مشرق داشت، فرمود:

الا ان الفتنه هیهنا الا ان الفتنه

هیهنا من حیث یَطلَعُ قرنَ الشیطان.((۱))

آگاه باشید که فتنه از آنجاست، آگاه باشید که فتنه از آنجاست از این جهت که شاخ شیطان پدیدار می گردد.

بخاری هم در کتاب فتن «باب آشوب از سمت مشرق» از ابن عمر روایت کرده است که پیامبر به طرف منبر می رفت و می فرمود:

آشوب از اینجاست آشوب از اینجاست، آنجا که شاخ شیطان درآید یا فرمودند: آنجا که آفتاب سردر آورد.

در کتاب قاموس آمده است:

شاخ شیطان و دو شاخ آن، یاران و پیروانش می باشند یا منظور نیروی آن و انتشار و تسلطش در روی زمین است.

مسلم در صحیح خود می نویسد:

راس الکفر نحو المشرق.

و در روایت دیگر آمده است:

الایمان ایمان والکفر قبل المشرق.

یعنی ایمان در یمن است و کفر از سوی مشرق می آید.

دو حدیث اول که در آنها اسم «نجد» برده شده، بقیه احادیثی را که کلمه مشرق و مطلع شاخ شیطان در آنها به کار رفته، تفسیر می کند و روشن می سازد که منظور از مشرق همان سرزمین نجد است؛ زیرا «نجد» در مشرق مدینه قرار

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۹.

دارد و از مجموع احادیث استفاده می شود که مقصود از مشرق که در مقابل حجاز آورده شده همان «نجد» است.((۱))

۱- این مسئله یکی از پیشگوئی های اعجازگونه رسول خدا| می باشد و در روایات بسیاری در کتب معتبر اهل تسنن ذکر شده که به جهت اهمیت آن و برای استفاده بیشتر به بعضی از آنان اشاره می کنیم: الف) صحیح بخاری: ۱. أبواب الاستسقاء؛ باب ما قیل فی الزلازل والآیات (ج۲، ص ۲۲-۲۳): «حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا حسین بن الحسن قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر قال اللهم بارک لنا فی شامنا وفی یمننا قال قالوا وفی نجدنا قال قال اللهم بارک لنا فی شامنا وفی یمننا قال قالوا وفی نجدنا قال قال هناک الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان». ۲. کتاب الخمس؛ باب ما جاء فی بیوت أزواج النبی صلی الله علیه وسلم وما نسب من البیوت إلیهن وقول الله تعالی وقرن فی بیوتکن ولا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم (ج۴، ص۴۶): «حدثنا موسی بن إسماعیل حدثنا جویریه عن نافع عن عبد الله رضی الله عنه قال قام النبی صلی الله علیه وسلم خطیبا فأشار نحو مسکن عائشه فقال ههنا الفتنه ثلاثا من حیث یطلع قرن الشیطان». ۳. کتاب بدء الخلق؛ باب صفهْ إبلیس وجنوده (ج۴، ص۹۳): «حدثنا عبدالله بن مسلمه عن مالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یشیر إلی المشرق فقال ها ان الفتنه ههنا ان الفتنه ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان». ۴. کتاب بدء الخلق؛ باب نسبهْ الیمن إلی إسماعیل (ج۴، ص۱۵۷): «حدثنا أبو الیمان أخبرنا شعیب عن الزهری عن سالم ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وهو علی المنبر الا ان الفتنه ههنا یشیر إلی المشرق من حیث یطلع قرن الشیطان». ۵. کتاب الفتن؛ باب قول النبی صلی الله علیه وسلم الفتنهْ من قبل المشرق (ج۸، ص۹۵): «حدثنا عبدالله بن محمد حدثنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری عن سالم عن أبیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قام إلی جنب المنبر فقال الفتنه ههنا الفتنه ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان أو قال قرن الشمس». «حدثنا قتیبه بن سعید حدثنا لیث عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنه ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان». «حدثنا علی بن عبد الله حدثنا أزهر بن سعد عن ابن عون عن نافع عن ابن عمر قال ذکر النبی صلی الله علیه وسلم الله بارک لنا فی شأمنا اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا وفی نجدنا قال اللهم بارک لنا فی شأمنا اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا یا رسول الله وفی نجدنا فأظنه قال فی الثالثه هناک الزلازل والفتن وبها یطلع الشیطان». ب) صحیح مسلم؛ کتاب الفتن و اشراط الساعه؛ باب الفتنه من المشرق من حیث یطلع قرنا الشیطان (ج۸، ص۱۸۰-۱۸۲). ۱. «(حدثنا) قتیبه بن سعید حدثنا لیث ح وحدثنی محمد بن رمح أخبرنا اللیث عن نافع عن ابن عمر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنه هاهنا الا ـ ان الفتنه هاهنا من حیث یطلع قرن الشیطان». ۲. «(وحدثنی) عبیدالله بن عمر القواریری ومحمد بن المثنی ح وحدثنا عبیدالله بن سعید کلهم عن یحیی القطان قال القواریری حدثنی یحیی بن سعید عن عبید الله ابن عمر حدثنی نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عند باب حفصه فقال بیده نحو المشرق الفتنه هاهنا من حیث یطلع قرن الشیطان قالها مرتین أو ثلاثا وقال عبید الله بن سعید فی روایته قام رسول الله صلی الله علیه وسلم عند باب عائشه». ۳. «(وحدثنی) حرمله بن یحیی أخبرنا ابن وهب اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن أبیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو مستقبل المشرق ها ان الفتنه هاهنا ها ان الفتنه هاهنا ها ان الفتنه هاهنا من حیث یطلع قرن الشیطان». ۴. «(حدثنا) أبو بکر بن أبی شیبه حدثنا وکیع عن عکرمه بن عمار عن سالم عن ابن عمر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من بیت عائشه فقال رأس الکفر من هاهنا

من حيث يطلع قرن الشيطان يعنى المشرق». ۵. «(وحدثنا) ابن نمير حدثنا إسحاق (يعنى ابن سلمان) أخبرنا حنظله قال سمعت سالما يقول سمعت ابن عمر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يشير بيده نحو المشرق ويقول ها ان الفتنه هاهنا ها ان الفتنه هاهنا ثلاثا حيث يطلع قرنا الشيطان». ۶. «(حدثنا) عبد الله بن عمر بن ابان وواصل بن عبد الأعلى وأحمد بن عمر الوكيعى (واللفظ لابن ابان) قالوا حدثنا ابن فضيل عن أبيه قال سمعت سالم بن عبد الله بن عمر يقول يا أهل العراق ما أسألكم عن الصغيره وأركبكم للكبيره سمعت أبى عبد الله بن عمر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن الفتنه تجئ من هاهنا وأومأ بيده نحو المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان وأنتم يضرب بعضكم رقاب بعض وإنما قتل موسى الذى قتل من آل فرعون خطأ فقال الله عز وجل له وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا قال أحمد بن عمر فى روايته عن سالم لم يقل سمعت». ج) سنن الترمذی: ۱. باب۶۵ (ج۳، ص۳۶۲، ح۲۳۷۰): «حدثنا عبد بن حميد، أخبرنا عبد الرزاق، أنبأنا معمر عن الزهرى عن سالم عن ابن عمر قال: (قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر فقال هاهنا أرض الفتن وأشار إلى المشرق حيث يطلع قرن الشيطان أو قال قرن الشمس). هذا حديث حسن صحيح». ۲. فى ثقيف وبنى حنيفهْ (ج۵، ص۳۸۹-۳۹۰، ح۴۰۴۷): «حدثنا بشر بن آدم بن ابنه أزهر السمان، حدثنى جدى أزهر السمان عن ابن عون عن نافع عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «اللهم بارك لنا فى شامنا. اللهم بارك لنا فى يمننا قالوا وفى نجدنا. فقال اللهم بارك لنا فى شامنا وبارك لنا فى يمننا. قالوا وفى نجدنا قال هنالك الزلازل والفتن وبها. أو قال: منها يخرج قرن الشيطان». هذا حديث حسن صحيح غريب من هذا الوجه من حديث ابن عون. وقد روى هذا الحديث أيضا عن سالم بن عبدالله بن عمر عن أبيه عن النبى صلى الله عليه وسلم». د) مسند احمد (مسند عبدالله بن عمر): ۱. «حدثنا عبدالله حدثنى أبى ثنا يحيى عن عبيدالله أخبرنى نافع عن ابن عمر عن النبى صلى الله عليه وسلم أنه كان قائما عند باب عائشه فأشار بيده نحو المشرق فقال الفتنه ههنا حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۱۸) ۲. «حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا وكيع حدثنى عكرمه بن عمار عن سالم عن ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيت عائشه فقال رأس الكفر من ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۲۳) ۳. «حدثنا عبدالله حدثنى أبى ثنا وكيع ثنا عكرمه بن عمار عن سالم عن ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيت عائشه فقال إن الكفر من ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۲۶) ۴. «حدثنا عبدالله حدثنى أبى ثنا محمدبن عبدالله الزبيرى ثنا سفيان عن عبدالله بن دينار سمعت ابن عمر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وأشار بيده نحو المشرق فقال ها ان الفتن من ههنا ان الفتن من ههنا ان الفتن من ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۵۰) ۵. «حدثنا عبدالله ثنا أبى ثنا أبو سعيد مولى بنى هاشم ثنا عقبه بن أبى الصهباء ثنا سالم عن عبدالله بن عمر قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر ثم سلم فاستقبل مطلع الشمس فقال ألا ان الفتنه ههنا ألا ـ ان الفتنه ههنا حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۷۲) ۶. «حدثنا عبد الله حدثنا أبى ثنا عفان ثنا عبد العزيز بن مسلم ثنا عبد الله ابن دينار عن عبد الله بن عمر قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يشير إلى المشرق ويقول ها ان الفتن ههنا ان الفتن ههنا حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۷۳) ۷. «حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا أبو عبد الرحمن ثنا سعيد ثنا عبد الرحمن بن عطاء عن نافع عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم بارك لنا فى شامنا ويمننا مرتين فقال رجل وفى مشرقنا يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من هنالك يطلع قرن الشيطان ولها تسعه أعشار». (ج۲، ص۹۰) ۸. «حدثنا عبدالله حدثنى أبى ثنا أبو النضر ثنا ليث حدثنى نافع عن عبد الله أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنه ههنا الا ان الفتنه ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۹۱-۹۲) ۹. «حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا مؤمل ثنا سفيان ثنا عبد الله ابن دينار سمعت ابن عمرقال سمعت النبى صلى الله عليه وسلم وأو ماء بيده نحو المشرق ههنا الفتنه ههنا الفتنه حيث يطلع قرن الشيطان». (ج۲، ص۱۱۱) ۱۰. «حدثنا عبد الله ثنا أبى ثنا أر هر بن سعد أبو بكر السمان أنا ابن

عون عن نـافع عن ابن عمر أن النبی صـلی الله علیه وسـلم قـال اللهم بارک لنا فی شامنا اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا وفی نجـدنا قـال اللهم بـارک لنـا فی شامنـا اللهم بـارک لنـا فی یمننـا قالوا وفی نجـدنا قال هنا لک الزلازل والفتن منها أو قال بها یطلع قرن الشیطان». (ج۲، ص۱۱۸) ۱۱. «حدثنا عبدالله حدثنی أبی حدثنا أبو الیمان انا شـعیب عن الزهری أخبرنی سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر قال سـمعت النبی صـلی الله علیه وسـلم وهو یقول علی المنبر الا ان الفتنه ههنا یشـیر إلی المشـرق من حیث یطلع قرن الشیطان». (ج۲، ص۱۲۱) ۱۲. «حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا یونس ثنا حماد بن سـلمه عن بشـر بن حرب سمعت ابن عمر یقول سمعت رسول الله صـلی الله علیه وسـلم یقول اللهم بارک لنا فی مدینتنا وفی صاعنا ومدنا ویمننا وشامنا ثم اسـتقبل مطلع الشمس فقـال من ههنا یطلع قرن الشـیطان من ههنا الزلازل والفتن». (ج۲، ص۱۲۶) ۱۳. «حـدثنا عبدالله حدثنی أبی ثنا حجاج ثنا لیث ثنا عقیـل عن ابن شـهاب عن سالم بن عبـدالله عن عبـدالله بن عمر أن رسول الله صـلی الله علیه وسـلم قام یخطب فقال الا وان الفتنه ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان یعنی المشرق». (ج۲، ص۱۴۰) در مجموع وقتی در روایات دقت می شود متوجه می شویم که رسول خدا| به دو مکان با عبارت قرن الشیطان بیان کرده اند یکی به مسکن یکی از همسران خود که بخاری روایت آن را در بـابی به عنوان «باب ما جاء من بیوت ازواج النبی صـلی الله علیه و سـلم» ذکر کرده و در روایت صـحیح مسـلم صـراحتاً وقتی از منزل عایشه خارج شدنـد فرمودند: «راس الکفر من هنا من حیث یطلع قرن الشـیطان» دیگری در ردیف شام و یمن که دو اسـم علم برای مکان مشخص می باشد و در جواب کسانی که اسم نجد را ذکر کردند تا برای آن نیز ان حضرت دعا کنند این تعبیر را فرمودند. (محقق)

پس اینکه برخی از بعضی وهابیان گفته اند: مقصود از «نجد» سرزمین عراق است چون آنجا بلندتر از حجاز است و «نجد» از نظر لغت به سرزمین مرتفع می گویند، کاملاً بی پایه و بی اساس است؛ زیرا هر کجا کلمه «نجد» به کار برده شود و قیدی بر آن اضافه نگردد، منظور همان سرزمین نجد است؛ چون «نجد» نام

ص: ۸۳

سرزمینی است از قدیم تا کنون اهل آن را «نجدی» گویند و پادشاه آن را پادشاه نجد می نامند و سخن اهل لغت و همچنین اشعار عرب در این باره صراحت کامل دارد.

در صحاح می نویسد:

«نجد» سرزمین عربی است و آن را «غور» گویند و غور سرزمین «تمامه» است و هر زمین مرتفعی از تهامه گرفته تا سمت عراق را نجد نامند.

در مصباح آمده است: «نجد» سرزمین معروفی است از بلاد عرب پشت سرزمین عراق و آن جزو

۱. کشف الارتیاب

۲. لمع الشهاب فی سیرهْ محمد بن عبد الوهاب

۳. محاضرات فی تاریخ الدولهْ السعودیهْ، ابو علیه عبد الفتاح

۴. مرآهْ الحرمین

۵. مسند احمد بن حنبل

۶. مسیر طالبی

۷. مفتاح الکرامه، علامه سید محمد جواد عاملی

۸. ملوک المسلمین المعاصرون

۹. المنتظم، ابن جوزی

۱۰. ناسخ التواریخ

۱۱. نشوار المحاظرهْ، قنوحی

۱۲. نظام آل سعود

۱۳. نظام آل سعود، روزنامه نگار فرانسوی اکلود فویبه

۱۴. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو

۱۵. نیل الاوطار

۱۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۱۷. هدیهٔ الاحباب

هدیهٔ السبیل

۱. کشف الارتیاب

۲. لمع الشهاب فی سیرهْ محمد بن عبد الوهاب

۳. محاضرات فی تاریخ الدولهْ السعودیهْ، ابو علیه عبد الفتاح

۴. مرآهْ الحرمین

۵. مسند احمد بن حنبل

۶. مسیر طالبی

۷. مفتاح الکرامه، علامه سید محمد جواد عاملی

۸. ملوک المسلمین المعاصرون

۹. المنتظم، ابن جوزی

۱۰. ناسخ التواریخ

۱۱. نشوار المحاظرهْ، قنوحی

۱۲. نظام آل سعود

۱۳. نظام آل سعود، روزنامه نگار فرانسوی اکلود فویبه

۱۴. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو

۱۵. نیل الاوطار

۱۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۱۷. هدیهٔ الاحباب

هدیهٔ السبیل

۱. کشف الارتیاب

۲. لمع الشهاب فی سیرهٔ محمد بن عبد الوهاب

۳. محاضرات فی تاریخ الدولهٔ السعودیهٔ، ابو علیه عبد الفتاح

۴. مرآهٔ الحرمین

۵. مسند احمد بن حنبل

۶. مسیر طالبی

۷. مفتاح الکرامه، علامه سید محمد جواد عاملی

۸. ملوک المسلمین المعاصرون

۹. المنتظم، ابن جوزی

۱۰. ناسخ التواریخ

۱۱. نشوار المحاظرهٔ، قنوحی

۱۲. نظام آل سعود

۱۳. نظام آل سعود، روزنامه نگار فرانسوی اکلود فویبه

۱۴. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو

۱۵. نیل الاوطار

۱۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۱۷. هدیهٔ الاحباب

هدیهٔ السبیل

۱. کشف الارتیاب

۲. لمع الشهاب فی سیرهْ محمد بن عبد الوهاب

۳. محاضرات فی تاریخ الدولهْ السعودیهْ، ابو علیه عبد الفتاح

۴. مرآهْ الحرمین

۵. مسند احمد بن حنبل

۶. مسیر طالبی

۷. مفتاح الکرامه، علامه سید محمد جواد عاملی

۸. ملوک المسلمین المعاصرون

۹. المنتظم، ابن جوزی

۱۰. ناسخ التواریخ

۱۱. نشوار المحاظرهْ، قنوحی

۱۲. نظام آل سعود

۱۳. نظام آل سعود، روزنامه نگار فرانسوی اکلود فویبه

۱۴. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو

۱۵. نیل الاوطار

۱۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۱۷. هدیهْ الاحباب

هدیهْ السبیل

۱. کشف الارتیاب

۲. لمع الشهاب فی سیرهً محمد بن عبد الوهاب

۳. محاضرات فی تاریخ الدولهْ السعودیهْ، ابو علیه عبد الفتاح

۴. مرآهْ الحرمین

۵. مسند احمد بن حنبل

۶. مسیر طالبی

۷. مفتاح الکرامه، علامه سید محمد جواد عاملی

۸. ملوک المسلمین المعاصرون

۹. المنتظم، ابن جوزی

۱۰. ناسخ التواریخ

۱۱. نشوار المحاظرهْ، قنوحی

۱۲. نظام آل سعود

۱۳. نظام آل سعود، روزنامه نگار فرانسوی اکلود فویبه

۱۴. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو

۱۵. نیل الاوطار

۱۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۱۷. هدیهْ الاحباب

هدیهْ السبیل

پس اینکه برخی از بعضی وهابیان گفته اند: مقصود از «نجد» سرزمین عراق است چون آنجا بلندتر از حجاز است و «نجد» از نظر لغت به سرزمین مرتفع می گویند، کاملاً بی پایه و بی اساس است؛ زیرا هر کجا کلمه «نجد» به کار برده شود و قیدی بر آن اضافه نگردد، منظور همان سرزمین نجد است؛ چون «نجد» نام سرزمینی است از قدیم تا کنون اهل آن را «نجدی» گویند و پادشاه آن را پادشاه نجد می نامند و سخن اهل لغت و همچنین اشعار عرب در این باره صراحت کامل دارد.

در صحاح می نویسد:

«نجد» سرزمین عربی است و آن را «غور» گویند و غور سرزمین «تمامه» است و هر زمین مرتفعی از تهامه گرفته تا سمت عراق

را نجد نامند.

در مصباح آمده است: «نجد» سرزمین معروفی است از بلاد عرب پشت سرزمین عراق و آن جزو

حجاز نیست اگر چه جزو جزیرهٔ العرب محسوب می شود.

این بود نظر گروهی از اهل لغت که همگی صراحت دارند که عراق غیر از نجد و حجاز و یمن و شام است و منظور از «نجد» مقابل «تهامه» است که «غور» نیز نامیده می شود. علاوه بر اینکه سخن صحابه به رسول خدا| که خود اهل حجاز و در حجاز بودند «نجدما نیز مبارک باد» خود شاهد بر آن است که مقصود از «نجد» همان نجد حجاز است، یعنی سرزمین وهابی ها که در مشرق حجاز قرار دارد. پس سخن وهابی ها که می گویند منظور از «نجد» عراق است، کاملاً واهی و بی اساس است.

در کتاب «قاموس الامکنهٔ و البقاع» آمده است:

نجد سرزمینی است واقع در مشرق حجاز و آن دو ناحیه است: نجد حجاز و نجد عارض. قرمعلی ها و مسلیمه کذاب و وهابیان از این سرزمین سر در آورده اند و مرکز آن «ریاض» است که سی هزار نفر جمعیت دارد.

پس حدیث نبوی که فرمودند: شاخ شیطان و

فتنه و آشوب در نجد پدیدار می شود، اشاره به خروج مسیلمه کذاب و قرمعلی ها و وهابی هاست.

از دانشمندانی که این احادیث را بر وهابیان تطبیق کرده و نیکو استدلال نموده، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمّد بن عبدالوهاب است.

ص: ۸۴

وی پس از نقل این روایات می نویسد:

اقول اشهد ان رسول الله| لصادق فصلوات الله وسلامه وبرکاته علیه وعلی آله وصحبه اجمعین لتدادی الامانه وبلغ الرساله.

می گویم شهادت می دهم که پیامبر راست فرمود و رسالت خویش را ادا کرد.

قال الشیخ تقی الدین فالمشرق عن مدینه| شرقاً ومنها خرج مسیلمه الکذاب الذی ادعی النبوه وهو اول حادث حدث بعده واتبعه خلائق... .

ابن تیمیّه معتقد است:

مشرق مدینه بود که مسیلمه کذاب از آنجا ظهور کرد و مدعی نبوت شد و این نخستین رویداد بدی بود که پس از رحلت

آن بزرگوار رخ داد و عده ای از مردم از او تبعیت نمودند.((۱))

این حدیث شریف نبوی «ان الایمان یمانی والفتنه تخرج من المشرق» هشداری بود که مردم در رویدادهای این سرزمین بیندیشند و با آگاهی آنها را بسنجند و زود فریب مدعیان آنجا را نخورند؛ چرا پیامبر مکرر برای حجاز و اهل آن دعا کرد ولی از دعا درباره «نجد» خودداری فرمود؟ اگر بنا بود آداب و سننی که در حجاز و یمن و مکه و مدینه رواج داشت، آداب ضد دینی و شرک و کفر محسوب شود، پس چرا پیامبر آن مناطق را دعا کرد ولی سرزمین «نجد» را که این آداب و سنن در آنجا ریشه کن شده، دعا نکرد. شما وهابی ها فقط سرزمین

۱- در روایت از اتفاقات آنجا به لفظ جمع ذکر شده و چنین بیان شده که در آنجا زلزله ها و فتنه ها (زلازل و الفتن) رُخ خواهد داد و همانطور که در عبارت ابن تیمیه آمده نخستین اتفاق آن شاید همین فتنه مسیلمه باشد و فتنه های دیگر آن نیز بعد اتفاق افتاده است. (محقق)

خود را سرزمین اسلامی می دانید و سایر کشورها و شهرهای اسلامی را بلاد کفر می پندارید، این عقیده و رفتار شما با سخن و دعای پیامبر چگونه سازگار است؟!

پیامبر اکرم| که از همه حوادث مهم و غیر مهم خبر می دهد، اگر می دانستند که سرزمین نجد و زادگاه محمد بن عبدالوهاب بعدها دارالایمان خواهد بود و امت برگزیده در آنجا به وجود خواهد آمد، حتماً در حق شما و سرزمین شما دعا می کرد.

آری! شما بر خلاف سخنان رسول خدا| سرزمین فتنه و آشوب را دارالایمان و شهرهای مکه و مدینه و یمن را دارالکفر می خوانید و هجرت از آنجا را لازم می شمارید.((۱))

از اخباری که با اوضاع و اعتقادات وهابی ها تطبیق می کند، سخن رسول خدا| در حق «ذوالخویصره» تمیمی است که فرمود: از قوم و خویش این مرد کسانی بوجود آیند که قرآن می خوانند لیکن آیات قرآن از حنجره آنان فراتر نمی رود و در دلشان نمی نشیند؛ آنان همچون تیری که از کمان جدا شود، از دین فاصله می گیرند؛ مسلمانان را می کشند و بت پرستان را آزاد می گذارند، هرگاه من آنان را درک کنم، همه شان را نابود می کنم.

برخی از رؤسای خوارج از قبیله تمیم یعنی قبیله شخص «ذوالخویصره» بودند، محمّد بن عبدالوهاب نیز از همین قبیله تمیم است. این حدیث بر حال او و پیروانش نیز تطبیق می شود.((۲))

۱- الصواعق الالهیهْ فی الرد علی الوهابیهْ، ص ۴۳ و ۴۴.

۲- در این موضوع در کتاب «صحیح بخاری» چنین روایت با تعابیر مختلف به آدرس های ذیل ذکر شده است: کتاب المغازی، باب بحث علی بن ابی طالب و خالد بن الولید رضی الله عنهما الی الیمن قبل حجهْ الوداع، (ج۵، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)؛ کتاب تفسیر القرآن، باب قوله والمؤلفهْ قلوبهم (ج۵، ص۲۰۵)؛ کتاب الأدب، باب ما جاء فی قول الرجل ویلک (ج۷، ص ۱۱۱)؛ کتاب استتابهْ المرتدین والمعاندین وقتالهم، (ج۸، ص۵۲ و ۵۳)؛ کتاب التوحید، (ج۸، ص۱۷۸). (محقق)

۹. خوارج آیات قرآن را که درباره کفر و مشرکین نازل شده بود، بر مسلمانان و مؤمنان تطبیق می کردند وهابی ها نیز این چنین می کنند و آیات مربوط به مشرکان را بر

مومنان تطبیق می نماید.

در «خلاصهْ الکلام» آمده است:

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر در وصف خوارج نقل شده که پیامبر| فرمودند: آنان آیاتی را که راجع به کفار است، بر مومنان شامل می دانند.((۱)) و در حدیث دیگر باز از ابن عمر در غیر بخاری نقل شده است که پیامبر| فرمودند.

اخوف ما اخاف علی امتی رجل متاول للقرآن یضعه فی غیر موضعه.((۲))

خطرناکترین چیز بر امت من مردی است که قرآن را تاویل کند و آن را بر افرادی شامل بداند که شامل نیست.

۱- صحیح بخاری، کتاب استتابهْ المرتدین والمعاندین، باب قتل الخوارج والملحدین، (ج۸، ص۵۱) و نیز ابن عبد البر در کتاب الاستذکار (ج۲، ص۵۰۱، ح۴۴۸) و نیز ابن حجر در کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری، (ج۱۲، ص۲۵۳، کتاب استتابهْ المرتدین...، باب قتل الخوارج...) نظر ابن عمر را درباره خوارج چنین بیان کرده است: «یراهم شرار خلق الله وقال انهم انطلقوا إلی آیات أنزلت فی الکفار فجلعوها علی المؤمنین». (محقق)

۲- به همین معنی از معاذ بن جبل از رسول خدا| روایت شده که فرمودند: «اخوف ما أخاف علی امتی ثلاث رجل قرأ کتاب الله حتی إذا رأیت علیه لهجه وکان علیه رداء الاسلام أعاره الله ایاه اخترط سیفه وضرب به جاره ورفاه بالشرک...». (المعجم الکبیر، طبرانی، مغدی کرب عن معاذ، ج۲۰، ص۸۸). (محقق)

از ابن عباس روایت شده است:

لا تکونوا کالخوارج تاولوا آیات القرآن فی اهل القبله... .

همچون خوارج نباشید که آیات قرآن را تاویل می کنند و شامل اهل قبله و مسلمانان می دانند» در صورتی که آن آیات در حق اهل کتاب و مشرکین نازل شده است.

آنها معنی این آیات را درک نکردند، خونها ریختند و اموال مردم را غارت کردند و در حالات وهابیان می بینیم که عین همین کارها را وهابی ها نیز کردند.

۱۰. همچنان که خوارج مسلمانان را می کشتند ولی بت پرستان و مشرکان از شرّ آنها در امان بودند، وهابی ها نیز چنین می کردند. در هیچ تاریخی نقل نشده است که وهابیان با کفار جنگ کرده باشند آنان هر چه کشته اند، از

مسلمانان کشته اند، بی آنکه گناهی از آنها سر زده باشد. کافی است که به تاریخ آنها مراجعه کرده و کشتار بی رحمانه آنها را در حمله به مکه و مدینه و طائف و کربلا و یمن و نجف و سایر بلاد اسلامی از نظر بگذرانیم در صورتی که در همین زمان، کفر و الحاد در روی زمین گسترده و عالمگیر شده بود وهابیان به فکر پیکار با آنان بر نیامدند، بلکه با انگلیسی ها و دیگر بیگانگان هم پیمان شده اند و مسلمانان را قتل عام کردند.

۱۱. امیرالمومنین علی(علیه السلام) فرمود:

کلما قطع منهم قرن نجم قرن.((۱))

۱- در کتاب سنن ابن ماجه (باب فی ذکر الخوارج، ج۱، ص۶۱، ح۱۷۴) از رسول خدا| چنین روایت شده است: «ان رسول الله| قال: ینشأ نشء یقرؤن القرآن لایجاوز تراقیهم کلما خرج قرن قطع، قال ابن عمر سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلما خرج قرن قطع اکثر من عشرین مره حتی یخرج فی عراضهم الدجال». (محقق)

هر گاه شاخی از آنها قطع شود شاخی دیگر بروید و ظاهر گردد.

بارها خوارج ریشه کن شدند، باز گروهی ازجای دیگر سربلند کردند و همین طورند وهابیان، شریف و محمّد علی پاشا با فتنه آنـان به پیکـار برخواسـتند و فرزنـدش ابراهیم پاشا به مرکز درعیه حمله کرد و به شـدت با آنان جنگیـد ولی باز از جای دیگر سردرآوردند و فتنه و آشوب بپا کردند.((۱))

جمعیت خوارج که در اواخر دهه چهارم قرن اول هجری در اثر یک اشـتباه خطرناك به وجود آمده بودند، بیش از یک قرن و نیم دوام نیاوردند و در اثر تهورها و بی باکی های جنون آمیز مورد تعقیب خلفا قرار گرفتند و خود و مسلکشان را به نابودی و اضمحلال کشاندند و در اوائل دولت عباسی یکسره منقرض گشتند ولی این مسلک خطرناکترین اثر خود را باقی گذاشت.

افکار و عقاید خارجیگری در سایر فرق اسـلامی نفوذ کرد و طرز فکر خارجیگری در مسـلک وهابیت به شـکلی مقدس مآبانه تر و خشونت آمیزتر و مصیبت بارتر احیا شده و

رواج دارد و موجب بروز فـاجعه هـایی در قلب عـالم اسـلام گشـته و می شود. بنـابراین فرقه خوارج اگرچه منقرض شـده ولی مکتب و طرز فکر خارجیگری در جهان اسلام باقی است.

مخالفت های علماء مردم با اعتقادات و روش ابن تیمیه و همفکرانش

مردم و علمای اهل تسـنن در آن زمان مخالف رویه معدود کسانی بودند که روش متحجرانه ابن تیمیه و هم فکرانش را داشتند و لذا با آنان به شدت به مخالفت بر می خواستند با این وجود عده ای بودند که پیروی از آراء ابن تیمیه

۱-) کشف الارتیاب، از ص ۱۱۲ تا ۱۱۷.

کردنـد که از آنـان می توان به ابن کـثیر (متوفی ۷۴۴) نـام برد او در اکـثر مسائـل دینی موافـق اقوال ابن تیمیه فتوا می داد و به همین دلیـل در زحمت و ابتلا بوده است. او در روز فوت ابن تیمیه به قلعه دمشق رفت و بر سـر جسـد او نشـست و صورتش را باز کرد و بوسید.((۱))

از علمای معاصـر ابن تیمیه که از او دفاع کرده و به سـبب اختلاف انگیزی و مخالفت مردم با او در رنـج افتاد، حافظ و محدث مشـهور وهابیون «ابوالحجاج مزی» صاحب کتاب «تهذیب الکمال» (معتبرترین کتاب وهابیون) است که در سال ۷۴۲ درگذشته است.((۲))

«احمـد بن محمّـد مری لبلی» سـرانجام اخنائی، قاضـی مالکی او را احضار کرد و آنقـدر زد تا خونین شد و سـپس او را وارونه سوار قاطر کردند و در شهر گرداندند.

بزرگترین شاگرد و مدافع سرسـخت ابن تیمیه بی شک شـمس الدین محمّد بن ابی بکر بن ایوب، معروف به «ابن قیم الجوزیه» است که در همه اقوال و عقائـد تابع و حامی بی چون و چرای او بود و نشـر و بسط عقائد ابن تیمیه را در زمان حیات او و پس از مرگ او بر عهـده داشت، کتاب های او را شـرح می کرد و بارها با وی به زنـدان رفت و به همین سـبب او را تازیانه زدند و سوار بر شتر در شهر گرداندند و با ابن تیمیه در قلعه دمشق

زندانی کردند. او از سال ۷۱۲ تا سال مرگ ابن تیمیه ملازم او بود و با مخالفان او از جمله «تقی الدین سُبُکی» درافتاد، از این رو نام او همیشه با نام استادش ابن تیمیه قرین است.((۳))

ص: ۹۰

۱- البدایهْ و النهایهْ، ابن کثیر، ج۱۴، ص ۱۳۸.

۲- تذکرهْ الحفاظ، ذهبی، ج۴ ص ۱۴۹۸.

۳- هدیهْ الاحباب، ص ۴۰۰.

«زرکلی» صاحب کتاب «الاعلام» درباره وی می نویسد:

از حـدود اقـوال و نظرات اسـتادش ابن تیمیه فراتر نمی رفت، بلکه به تاییـد و تکمیـل آرای او می پرداخت و کتـاب هـای او را منتشر می ساخت.((۱))

دکتر «نزار رضا» در مقدمه کتاب «اخبار النساء» تالیف ابن قیم، که خود آن را تحقیق و تصـحیح کرده است، شرح مختصری از زندگی و تألیفات او را آورده و می نویسد:

بیشترین بهره را از ابن تیمیه برده است و سـخنان و انـدیشه هـای او را پـذیرفته است و به نشـر افکـار او پرداخته است و با او در رای و عمل مشارکت و همراهی داشت. در زنـدان همراه او بود.((۲)) شـخص بصیر و بینا با مطالعه آثار و تالیفات او، به خوبی پی می برد که او نیز همچون اسـتادش ابن تیمیه در مسائل اعتقادی دچار لغزش ها و خطاها و انحرافات فراوانی بوده است و در جهل مرکب باقی مانده است.

یکی از انحرافات ابن تیمیه و همفکران او من جمله ابن قیم مساله «رویت حسّی خداوند» است((۳))

و ابن قیم در قصیده طولانی خود به نـام «کـافیهْ الشافیهْ» صـریحاً به این عقیـده خطا اعتراف دارد و درباره این که اهل بهشت، خداوند متعال را می بینند و به وجه کریم او نظر می اندازند، گفته است:

ویرونه سبحانه من فوقهم

رویا العباد کما یری القمران

۱- الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۵۶.

۲- اخبار النساء، ابن قیم، تحقیق دکتر نزار.

۳- ابن تیمیه این اعتقـاد را در کتاب العقیـدهْ الواسـطیهْ، ج۱، ص۱۸ (الایمـان برؤیهْ المـؤمنین لربهم) و دیگر کتبش بیـان کرده است. (محقق)

هذا تواتر من رسول الله(ص) لم ينكره الا فاسد الایمان((۱))

اهل بهشت خداوند را از بالای سر خود می بینند، به همانگونه که خورشید و ماه را بالای سر خود می بینند، این مطلب به طور متواتر از پیامبر رسیده است آن را انکار نمی کند، مگر کسی که ایمانش فاسد است.

یکی از علمای حنبلی به نام «احمد بن ابراهیم» همین قصیده را در دو جلد موسوم به «توضیح المقاصد» مفصل شرح کرده است.

وی می نویسد:

تمام پیامبران و مرسلین و صحابه و تابعین و پیشوایان اسلام بر این امر دیدن اهل بهشت ذات احدیت را، اتفاق نظر دارند!!! اما اهل بدعت مانند جعمیه و معتزله و باطنیه و رافضه، منکر رویت هستند.((۲))

ابن قیم درباره همین قصیده گفته است:

در همان وقت که اهل بهشت، سرگرم عیش و نوش و سرور و غرق در نعمت و لذت و مشغول تبریک گویی به یکدیگر هستند، ناگهان نوری می درخشد که همه جای بهشت را روشن می سازد، سرها را به طرف نور بلند می کنند می بینند نور خداست که بر هیچ کس نهان نیست، در همین حال، خدا را بالای سر خود مشاهده می کنند که برای سلام دادن به اهل بهشت آمده است آنگاه خداوند خطاب به آنان می گوید:

۱- توضیح المقاصد وتصحیح القواعد فی شرح قصیده الامام ابن القیم، احمد بن ابراهیم بن عیسی، فصل فی رؤیهْ اهل الجنهْ ربهم...، ج۲، ص۵۶۷. (محقق)

۲- توضیح المقاصد وتصحیح القواعد فی شرح قصیده الامام ابن القیم، فصل فی رؤیهْ اهل الجنهْ ربهم...، ج۲، ص۵۶۸. (محقق)

السلام علیکم، در این هنگام اهل بهشت پروردگار قادر خویش را آشکارا، مشاهده می کنند.

ابن قیم در این سخن به روایتی از ابن ماجه، استناد جسته است باز می گوید:

خداوند با خطابی لذت بخش، برای اهل بهشت، به نوعی قرآن را تلاوت می کند که گویی چنین تلاوتی را قبل از این، هرگزنشنیده اند.((۱)) این را طبرانی نیز روایت کرده است، شنیدن قرآن به طور مطلق و حقیقی، این است و آنچه ما در دنیا می شنیدیم نوعی دیگر است.

اعتقاد صحیح درباره باریتعالی این است که وی دیده نمی شود و با هیچ یک از حواس درک نمی گردد؛ و در قرآن فرموده است:

{لاتُدْرِکُهُ الأَبْصار وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصار}.((۲))و((۳))

ص: ۹۳

۱- ابن قیم در قصیده خود چنین می گوید: وروی ابن ماجه مسندا عن جابر بیناهم فی عیشهم وسرورهم واذا بنور الساطع قد اشرقت رفعوا الیه رؤوسهم فرأوه نو واذا بربهم تعالی فوقهم قال السلام علیکم فیرونه خبرا وشاهده ففی القرآن ونعیمهم فی لذه وتهان منه الجنان قصیها والدانی والرب لایخفی علی انسان قد جاء للتسلیم بالاحسان جهراً تعالی الرب ذو السلطان توضیح المقاصد و تصحیح القواعد فی شرح قصیدهْ الامام ابن القیم، فصل فی رویهْ اهل الجنهْ ربهم...، ج۲، ص۵۷۳. (محقق)
۲- انعام/ ۱۰۳؛ منهاج الکرامه، ص ۸۲.
۳- در قرآن عقیده به رؤیت رد شده و در دو آیه قرآن اینطور بیان شده که بنی اسرائیل وقتی که از موسی خواستار دیدن خدای تعالی شدند دچار عذاب الهی شد آنجا که گفته بودند {لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللهَ جَهْرَهً}. (بقره / ۵۵) و حضرت موسی(ع) نیز وقتی که خواسته قوم خود را در دیدن خدای تعالی بیان کرد از طرف خدا او چندین بار خطاب شده «لن ترانی یا موسی» «یعنی تو هرگز مرا نخواهی دید» و برای اینکه محدودیت موجودات را برای این چنین درخواستی شان دهد فرمود: {وَلکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ مُوسی صَعِقًا فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنینَ} (اعراف / ۱۴۳) و به این صورت خدای تعالی محال بودن این مسئله را تا ابد نشان داد و این مانند بیانی است که در سوره اعراف، آیه ۴۰ بیان شده است. (محقق)

از دیگر همفکران او محمّد بن علی شوکانی صنعانی (۱۱۷۳ - ۱۲۵۰) است.

او کتابی به نام «السیل الجرار» را تألیف نمود و در آن اجتهادات و آرائی را مطرح کرد که باعث شد میان او و اهل زمانش، مناقشاتی رخ دهد و آنها علیه او قیام کردند. او تقلید را حرام می دانست و در این باره رساله ای هم تالیف کرد و آن را «القول المفید فی حکم التقلید» نامید.

وقتی این کتاب نوشته شد، جمعی از علمای

وقت بر او حمله کردند و از او به شدت انتقاد نمودند. بدین جهت در صنعای یمن، میان طرفداران تقلید و اجتهاد فتنه و آشوب بپا شد و طرفداران تقلید، شوکانی را متهم کردند که قصد ویران کردن مذهب اهل بیت(ع) را دارد. عقیده او باب اجتهاد را مسدود نمی دانست و صفات باری تعالی را که در قرآن و حدیث آمده است حمل بر ظاهر می کرد و با تاویل مخالف بود. او ساختن بنا بر روی قبور و سفر برای زیارت قبور را شرک می شمارد.

او عقائد و سخنان خاص خود داشت از آن جمله:

۱. او مَجاز در قرآن و حدیث را جایز نمی داند؛ با این که اهل ادب و ارباب لغت معتقدند که مَجاز و لفظی که در غیر معنی حقیقی به کار می رود در لغت عرب وجود دارد و در قرآن و حدیث هم به حد وفور یافت می شود، ولی شوکانی

منکر بودن مجاز در قرآن و حدیث است((۱))و((۲)) و هر لفظ را به معنی حقیقی

آن می گیرد، مثلاًـ یـد (دست) در لغت عرب به معنای زیادی اطلاق می شود که یکی از آنها دست است و دیگری (نعمت) و (قـدرت) و (حکومت) و (تسـلط) و معنی حقیقی همان دست است بقیه معنای خارجی است. به عقیده شوکانی «ید» هر کجای قرآن که استعمال شده به معنی «دست» است مثلا در آیه شریفه:

{وَقالَتْ الیَهودُ یَدُ الله مَغْلولَه غُلَتْ اَیدِیهِمْ وَلُعِنوا بِما قالوا بَلْ یَداهُ مَبْسوطَتان یُنْفِقُ کَیفَ یَشاء...}.((۳))

یهود گفتند: دست خدا به زنجیر بسته است، دستهایشان بسته باد و به خاطر این سخن از (رحمت الهی) دور شوند!

بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد... .

همه مفسرین به قرینه اینکه خداوند جسم نیست و دست حقیقی ندارد، «ید» را به معنی مجازی گرفته و آن را به معنی «قدرت» و به معنی مجازی حمل کرده انـد. شوکانی به موجب چند آیه برای ذات احدیث دست و گوش و چشم و چهره و دیگر اعضـا قائل شده است.

۲. تاویل در عقائد و صفات حق تعالی هست ولی باید از آن خودداری کرد.

۱- ارشاد الفحول، ص ۳ - ۲۲.

۲- یکی از علمـای شـیعه نزد «ابن بـاز» که یکی از علماء وهابیت بوده و هم فکر شوکانی می باشـد رفت و از او درباره آیه ۷۲ سوره اسـراء پرسـید آنجا که خدای تعالی می فرماید: {وَمَنْ کانَ فی هذِهِ أعْمی فَهُوَ فی ٱلآخِرَهِ أعْمی وَأضَلُّ سَبیلًا}، بن باز که خودش نابینا بود طبق این آیه و نظر خودش بایـد در آخرت اعمی و گمراه باشد، و با این آیه شـریفه به او اشـتباه اعتقاداتش را نشان داد. (محقق)

۳- مائده/ ۶۴.

در مورد امکان تاویل در اصول عقائد و صفات حق تعالی، سه قول وجود دارد:

الف: تاویل در اینها راهی ندارد و باید بدون هیچ گونه تاویلی حمل به ظاهر بشود و این قول مشبهه است.((۱))

ب: آنها تاویل دارند لیکن ما از آن، خودداری می کنیم بدون اینکه عقیده به تشبیه یا تعطیل داشته باشیم؛ زیرا خداوند فرموده است که {وَما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلاّ الله}.((۲))و((۳))

شوکانی نیز این را اختیار کرده است، یعنی تاویل وجود دارد ولی ما از آن خودداری می کنیم.

مفهوم سخن شوکانی این است که به موجب ظاهر آیات، خدا را می توان دید و همچنین می توان برای او اعضا و جوارح قائل شد.

ج: تأویل در امور مذکور راه دارد. ازاین سه قول، بنا به گفته «ابن برهان» اولی باطل و دو تای دیگر از صحابه نقل شده است وسومی از حضرت علی(ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ام سلمه روایت نشده است.

۱- مشبهه: کسانی بودند که خدا را جسم می دانستند و به انسان تشبیه می کردند.

۲- آل عمران / ۷.

۳- وهابیون و همفکرانشان چون نخواسته اند به سفارشات و روایات فراوانی که از رسول خدا| رسیده مانند حدیث ثقلین و جریان غدیر و بسیاری از روایات که در معرفی امام و جانشین بعد از پیامبر| صراحت دارد آنها را قبول کرد و عمل کنند دچار حیرت و سردرگمی شده اند در حالی که رسول خدا| در حدیث ثقلین حقیقت آیات قرآن را که می فرماید {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ}. (رعد/۷) {وَما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ} (آل عمران/۷ و ۸) و آیه {فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ} (نحل/۴۳) و آیه {کَفی بِاللهِ شَهیدًا بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} (ابراهیم/۴۳) و آیه {وَکُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ} (یس/۱۲) و آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ} (مائده/۵۵) را مشخص کرده است. (محقق)

۳. شوکانی بر خلاف وهابیان، اصل اباحه را اختیار کرده است.

اصل اباحه این است که هر چیزی که نصی بر منع آن نیست، ارتکاب آن مباح و جایز است و اصل منع این است که هر چیزی که دلیلی بر جواز آن نباشد، انجام آن ممنوع است. شوکانی اصل اباحه را از جمعی از فقها و گروهی از شافعیه و از محمّد بن عبدالله بن عبدالحکم و از بعضی از متاخرین نقل کرده و اصل منع را به جمهور نسبت داده است ولی خود با استدلال هایی، اصل اباحه را اختیار کرده است((۱)) و این بر خلاف عقائد وهابیان است.

۴. شوکانی ساختن بنا و تعمیر قبور را حرام می داند:

شوکانی با این که زیارت قبور را جایز می داند ولی درباره تعمیر قبور و ساختن بنا بر روی آن و سفر به قصد زیارت، همان سخنانی را که ابن تیمیه قبل از او گفته بود و محمّد بن عبدالوهاب در زمان وی می گفت را تکرار کرده است و همان تهمتهایی که آنان به ناحق به مسلمانان و به خصوص به شیعیان داده اند را بیان می کند و آنچنان به آنها تهمت شرك و نفاق و دیگر الفاظ را می زند که مسلمانان را به کشتار آنان ترغیب کرده و خون آنان را بر زمین بریزد.((۲))

۱- ارشاد الفحول، ص ۲۸۴.

۲- نیل الاوطار، ج۴، ص۸۳.

فصل ششم: وهابیت و کشتار مسلمانان

اشاره

ص: ۹۹

توافق محمّد بن عبدالوهاب با محمّد بن سعود برای کشتن مسلمانان

سرانجام پسر عبدالوهاب از «عینیه»بیرون رانده شد و به سال ۱۱۶۰ به شهر «درعیه» رفت (همان شهری که مرکز مسیلمه کذاب بود) و در خانه مردی به نام «عبدالله بن سویلم» فرود آمد. در آن موقع حکمران این سرزمین «محمّد بن سعود» (جد آل سعود) از قبیله «عنیزه» بود. محمّد بن سعود زنی داشت به نام «موصی» دختر «ابی وحطان» از آل کثیر که زنی سیاست باز و فرصت طلب بود. این زن از وضع شیخ اطلاع یافت و به محمّد، شوهر خود اظهار داشت که این مرد غنیمتی است که خداوند برای تو فرستاده، مقدم او را گرامی بدار و در بزرگداشت وی کوشا باش و یاری او را غنیمت شمار.

ابن سعود پیشنهاد زن خود را پذیرفت و درخانه عبدالله بن سویلم به دیدن شیخ رفت و به عزت و نیکی به او مژده داد. شیخ نیز قدرت و تسلط بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد و درباره روش پیامبر اکرم| و اصحاب آن حضرت در امر به معروف و نهی از منکر در راه سخن گفت و همچنین به او یاد آور شد که هر بدعتی گمراهی است و این که مردم نجد بدعت هایی بکار می برند و مرتکب ظلم می شوند و دچار اختلاف و تفرقه هستند.

محمّد بن سعود، سخنان شیخ محمّد را به مصلحت خود تشخیص داد و آنها را پذیرفت و به وی اطمینان داد که به یاریش برخواهد خاست و با مخالفان،

جهاد خواهد کرد ولی به دو شرط یکی آنکه وقتی کارها رو به راه شد، شیخ از او جدا نشود و با دیگری رابطه

برقرار نکند. دوم اینکه مجاز باشد خراجی را که همه سال از اهل درعیه، دریافت می دارد، باز هم دریافت کند. شیخ شرط اول را پذیرفت و درباره شرط دوم گفت: امید است خداوند فتوحات و غنائم بسیاری بیشتر از

خراج درعیه نصیب تو گرداند.((۱))

بدین ترتیب محمّد بن عبدالوهاب و محمّد بن سعود در مورد جنگ با مسلمانان و با شعار امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دین (طبق عقاید خود) با یکدیگر بیعت کردند.

بعضی از مستشرقین مثل «فیلیپ حتی»((۲)) و «گلذریهر»((۳)) و برخی دیگر گفته اند: محمّد بن سعود پسر خود عبدالعزیز را داماد شیخ ساخت و اگر این امر صحیح باشد، موجب رابطه نزدیکتری میان آن دو گردید و این عهد و پیمان میان آل سعود و عائله عبدالوهاب تا به امروز همچنان استمرار دارد و روابط فامیلی نیز همچنان میان آنها در جریان است.

عثمان بن معمر نخستین قربانی این توافق

گفتیم که «عثمان بن معمر» امیر عینیه شیخ را از آن شهر بیرون کرد، اما وقتی «محمد بن سعود» امیر درعیه به یاری شیخ شتافت و با یکدیگر بیعت کردند و کار او بالا گرفت. عثمان از کار خود به شدت پشیمان شد و به این فکر افتاد که

۱- ابوعلیه، عبدالفتاح، محاضرات فی تاریخ الدولهْ السعودیهْ، ص ۱۴ و ۱۳.

۲- فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ج ۲، ص ۹۲۶.

۳- العقیده والتشریعهً، ص ۲۶۷.

شیخ محمد را دوباره به «عینیه» برگرداند و بدین منظور با جمعی از یاران خود به درعیه رفت و شیخ را به بازگشت به عینیه ترغیب کرد اما شیخ بازگشت خود را موکول به اجازه «محمد بن سعود» نمود. محمد هم به هیچ وجه به این امر راضی نشد و عثمان به عینیه بازگشت

در حالیکه سخت پشیمان و بیمناک بود. ((۱))

طولی نکشید که شیخ محمد به قصد انتقام حکم کفر عثمان بن معمر را صادر کرد و گفت: «ان عثمان بن معمر مشرک کافر» و دو نفر را مأمور کشتن او نمود. آن دو نفر در نماز جمعه شرکت کردند پس از پایان نماز او را

در محراب مسجد در ماه رجب سال ۱۱۶۳ به قتل رساندند. روز بعد محمد بن عبدالوهاب به عینیه آمد و «مشاری بن معمر» را که از پیروانش بود، به عنوان حاکم عینیه تعیین کرد.((۲))

با اینکه «عثمان بن معمر» همیشه کمک مردم درعیه بود و با تزویج کردن دخترش با «عبدالعزیز بن محمد» با سعودی ها روابط نزدیکتری برقرار کرده بود و از این دختر فرزندی به دنیا آمده به نام «سعود» که در عصر او وهابی ها به اوج قدرت رسیدند ولی شیخ اولین کاری که کرد، عثمان را به بهانه اینکه کافر شده به قتل رساند و شخصا به «عینیه» رفت و دستور داد قصر آل معمر را با خاک یکسان کردند.

حال نمی دانیم چگونه «عثمان بن معمر» حاکم عینیه کافر و مشرک شده بود که در روز جمعه در محراب نماز به قتل رسید؟! در آن وقت که شیخ محمد به درعیه آمد و با محمد

بن سعود برای کشتن مسلمانان توافق کرد. مردم درعیه در

۱- ابن غنام، تاریخ نجد، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴.
۲- ابن بشر، عنوان المجد، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴.

نهایت تنگـدستی و احتیاج بودند و برای قوت روزانه خود کار می کردند و نیز در مجلس شیخ حاضـر می شدند تا به وعظ او گوش فرا دهند.

«ابن بشر نجدی» چنین می گوید:

من (ابن بشـر) شـهر درعیه را بعـد ازاین تاریـخ در زمان سـعود مشاهـده کردم در حالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند و سـلاح های ایشان با زر و سـیم تزیین شده بود و بر اسبهای اصیل سوار می شدند و لباس های فاخر به تن می کردند و از هر نظر در نعمت و رفاه بودند، به حدی که زبان از شرح و بیان آن ناتوان است. روزی که در یکی از بازارهای درعیه دیدم که مردها در طرفی و زنها در طرف دیگر قرار داشتند، در آنجا، طلا و نقره و اسلحه و شتر و اسب و گوسفند و لباس های فاخر و مـواد غـذائی به قـدری زیـاد بود که زبـان از وصف آن عـاجز است تـا چشم کـار می کرد، بـازار دیـده می شـد و من فریـاد فروشندگان و

خریداران را می شنیدم که مانند زنبور عسل همهمه می کردند که یکی می گفت فروختم و دیگری می گفت خریدم.((۱))

«ابن بشـر» از ثروت های انباشـته در درعیه، سـخن گفته وی شـرح نداده است که این ثروت های هنگفت از کجا پیدا شده بود ولی از تاریـخ پیـداست که آنرا از حمله به قبائل و شـهرهای دیگر نجد و کشـتار و غارت کردن اموال دیگر مسـلمانان به بهانه شرک و کفر آنان بدست آورده بودند. خود ابن بشـر در ضمن بیان سیره سعود بن عبدالعزیز (درگذشته ۱۲۲۹) گفته است که وی در حملات

۱- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۳.

خود به غیر از کودکان نابالغ و زنان و سالخوردگان همه را از دم شمشیر می گذارنید و تمام اموال را تصاحب کرد.((۱))

پس از آنکه محمد بن عبدالوهاب برای کشتار مسلمانان با حکمران درعیه محمد بن سعود پیمان بست، آنگاه به رؤسای قبائل و تمام ردم نجد و قاضیان نامه نوشت و آنها را به قبول مذهب تازه فرا خواند. برخی پیروی کردند و برخی نیز بی اعتنایی نمودند. او مردم درعیه را به جنگ و پیکار فرا خواند، آنان به ندای وی پاسخ گفتند. و درباره مخالفان با بدعت های او اعلام نمود:

کفره تباح دماؤهم نساؤهم ومتملکاتهم والمسلم هو من آمن بالسنه التی یسیر علیها محمد بن عبدالوهاب ومحمد بن سعود. ((۲))

کافران خون ها و زن ها و اموالشان مباح است و مسلمان کسی است که به سنتی که محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود سیر می کنند، ایمان بیاورد.

بعد از پنج سال از پیمان «محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود» هنوز سلطه امیر درعیه در منطقه حتی در نزدیک ترین آبادی ها پذیرفته نشده بود. در «حریمله»، «سلیمان» برادر «محمد بن عبدالوهاب» مردم را بر ضد

وهابی ها تحریک می کرد و به تمام شهرهای نجد نامه هایی فرستاد و در آنجا تعالیم برادرش را مصیبت بار خواند، نامه های او در مردم اثر می گذاشت، الاـ اینکه «عبدالعزیز» با ۸۰۰ نفر پیاده و ۲۰ سواره بر «حریمله» استیلاـ یافت و «سلیمان» به طرف «سدیر» فرار کرد.((۳))

۱- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲- تاریخ نجد، ص ۹۸ و ۹۹.
۳- عنوان المجد، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰.

«ملطبرون» می گوید:

او در سرزمین نجد مذهبش را آشکار ساخت و سعود از وی تبعیت نمود. او مردی بود زیرک و محکم کار. هر یک خود را با دیگری تقویت کرد، سعود با پیروی از آئین تازه «محمد بن عبدالوهاب» پایه های حکومت خویش را محکم می کرد و پسر عبدالوهاب هم در اثر کمک های نظامی سعود به زور شمشیر او داعیه خویش را بگسترد و تقویت نمود و در نتیجه، سعود حکمران منطقه و محمدبن عبدالوهاب رهبر مذهبی مردم شد.

فرزندان هر یک پُست پدر خود را اشغال می کردند و بعد از آنکه سعود بر قبیله خود پیروز گشت و بر دو قبیله دیگر از یمن نیز غلبه یافت و قبائل بسیاری از عرب و نیز همه اعراب نجد به وهابیت گرویدند، شهر درعیه را که در جنوب شرقی بصره واقع است، پایتخت خویش قرار داد و پس از پانزده سال، حکومت سعود توسعه پیدا کرد و باز به توسعه بیشتری حرص می ورزید.

او از پیروان خود یک دهم چهار پایان، نقدینه و اجناس، بلکه انسان ها را می گرفت. او با قرعه کشی یک دهم نیروی انسانی پیروان خود را به خدمت خویش می گماشت، در نتیجه ثروتی کلان بهم رساند و سپاهی انبوه تدارک دید که بر یکصد و بیست هزار رزمنده بالغ می شد.(۱)

زینی دحلان در کتاب «خلاصهْ الکلام فی امراء البلد الحرام» می نویسد:

ابتدای ظهور محمد بن عبدالوهاب به سال ۱۱۴۲ (هجری قمری) می رسد پس از پنج سال آئین او شهرت پیدا کرد و عقاید واهی او در نجد ظاهر شد و تعالیم خود را بر مردم علنا بخواند.

ص: ۱۰۶

۱- به نقل از کشف الارتیاب، ص ۱۳.

حکمران درعیه محمد بن سعود به یاری او شتافت و اهالی این شهر را به متابعت از وی فراخواند. آنها نیز جملگی تبعیت کردند و به تدریج طوائف بسیاری از عربها از او پیروی نمودند تا نیروی او عظیم شد به حدی که عرب های بدوی از او بیمناک شدند.

برنامه دعوتش این بود که می گفت:

انما ادعوکم الی التوحید وترک الشرک بالله.

من شما را به توحید و یگانه پرستی و ترک شرک به خدا فرا می خوانم.

در دائرة المعارف اسلامی آمده است:

«محمد بن سعود» پس از توافق با «محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۵۹، از هر طرف به بلاد مجاور و مناطق بدویانی که به او نزدیک بودند، حمله می برد و اموالشان را غارت می کرد این امر باعث شد امرای نیرومند نجد که با او همسایه بودند، مانند بنی خالد از «لحایا»، «احسا» و

«آل مکرمی» از نجدان در کار او مداخله نمایند، اما آنها نتوانستند جلو پیشرفت وهابیت را بگیرند.((۱))

نخستین کسی که با «محمد بن سعود» به دشمنی برخاست، «دهام بن داوس» بود که به درعیه حمله برد و دو پسر محمد، فیصل و سعود را به قتل رساند.((۲))

در سال ۱۱۶۲ اشراف مکه، جریان کار وهابیان را به باب عالی عثمانی اطلاع دادند و این نخستین بار بود که حکومت عثمانی از فتنه وهابی اطلاع یافت.

۱- دائرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۱.
۲- رساله شیخ عبدالرحمن آل شیخ، ج ۲، ص ۲۴.

ابن بشر می نویسد:

سال ۱۱۷۸ برای محمد بن سعود سخت ترین سال ها بود، زیرا «عرعربن خالدی» حاکم احسا و «حسن بن هبةً الله» حاکم نجران با یکدیگر هم قسم شده بودند که به «درعیه» حمله کنند و دعوت جدید دینی را از میان ببرند و شوکت مروجان آن را در هم شکنند. از طرفی محمد بن سعودمی دید که هنوز سپاه عرعر و دیگر مخالفان او نرسیده، فرزندش در ناحیه حائر، ما بین خرج و ریاض شکست خورده حدود ۵۰۰ کشته و ۲۰۰ اسیر داده است. این پیشامدها او را بسیار نگران ساخته بود، اما شیخ محمد او را با سخنان خود، دلگرم می ساخت. در اینجا شیخ محمد بن عبدالوهاب یک زیرکی بزرگ دیپلوماسی

نشان داد و قبل از رسیدن حاکم احساء با حاکم نجران پیمان صلح برقرار نمود و به همین دلیل نجرانی ها بدون اینکه منتظر آمدن سپاه عرعر بشوند، منطقه را ترک گفته به سوی احساء حرکت کردند(۱) و بدین ترتیب خطری که در این ناحیه، محمد بن سعود را تهدید می کرد، از میان رفت و پس از رفتن آنها سپاه عرعر فرا رسید و در پشت حصار درعیه ماندند و کاری نتوانستند انجام بدهند.

وهابیان و شرفاء مکه

«زینی دحلان» می نویسد:

وهابی ها در زمان حکومت شریف سعود متوفی به سال ۱۱۶۵ سی تن از علمای خود را برای بحث و گفتگو به مکه و مدینه فرستادند. شریف سعود از علمای حرمین خواست که با آنان به بحث و گفتگو بپردازند و علمای

۱- ابن غنام، تاریخ نجد، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۵.

مکه با آنها بحث کردند و سرانجام عقائد آنها را فاسد و بی اساس یافتند و قاضی شرع، حکم کفر آنان را صادر کرد و به حبشیان فرمان داد، برخی از آنان را زندانی کردند و برخی دیگر فرار را بر قرار ترجیح دادند.((۱))

«زینی دحلان» در کتاب دیگر می نویسد:

وهابیان نزد شریف سعود عده ای را فرستادند تا از او اجازه حج دریافت دارند، مقصود نهایی آنها این بود که معتقدات خود را به مردم حرمین شریفین عرضه کنند، آنان قبل از این، سی تن ازعلمای خود را فرستاده بودند تا به اثبات تباهی عقاید اهل مکه و مدینه بپردازند.

وهابیان تا آنجا حاضر بودند که در مقابل دریافت اجازه حج، پرداخت مالی را به طور سالیانه بر عهده بگیرند. مردم مکه و مدینه پیدایش مسلک وهابی را شنیده بودند ولی از حقیقت آن آگاه نبودند. چون علمای نجد به مکه رسیدند، شریف سعود، دستور داد علمای حرمین با آنان به مناظره بپردازند، سرانجام شریف به قاضی شیخ دستور داد سند به کفر آنها بنویسد و آنها را زندانی کرد و دست و پایشان را درغل و زنجیر نهاد.((۲))

در سال ۱۱۷۹ محمد بن سعود پس از سی سال فرمانروایی به هلاکت رسید.

«عبدالعزیز» بزرگترین پسر محمد بن سعود به جای پدر نشست و زمام امور را در دست گرفت. «ابن غنام» و «ابن بشر» نوشته اند که «عبدالعزیز» تنها حاکم و صاحب تخت نبود، بلکه امام و پیشوای وهابیها به حساب می آمد.

او در راه پیشرفت مسلک وهابی و توسعه حکومت خود، بسیار کوشش کرد.

۱- خلاصهٔ الکلام، به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۳.

۲- الدرر السنیه، ص ۴۴ و ۴۳.

وی در سی سال اول فرمانروایی خود، مدام با قبائل مجاور در حال جنگ بود و بیشتر آنها را شکست داده و رام کرده بود و در سال ۱۲۰۸ منطقه احساء را فتح کرد و با فتح احساء و قطیف، وهابیان بر کرانه های خلیج فارس راه یافتند.

البته سلطه سعودی ها تنها قائم به سلاح نبود، بلکه به مجرد فتح یک منطقه، عده ای از علمای وهابی از درعیه می رسیدند و مردم را به قول خودشان به توحید حقیقی دعوت می کردند.

بنابراین قسمتی از ساکنان درعیه را علماء و مبلغین وهابی تشکیل می دادند که برای تبلیغ مسلک وهابی به سراسر منطقه اعزام می گردیدند.

گفتیم: که محمد بن عبدالوهاب عده ای ازعلمای وهابی را برای اظهار دعوت و گرفتن اجازه حج نزد شریف سعود فرستاد ولی شریف سعودبعد از آشکار شدن عقایدشان دستور دستگیری آنان را صادر کرد و حکم به کفرشان داد و اجازه حج هم به آنان نداد.

وهابی ها تا زمان فوت «شریف سعود» (۱۱۶۵) از شرکت در مراسم حج محروم بودند، بعد از شریف سعود برادرش «شریف مساعد بن سعید» به امارت مکه رسید. وهابیها برای دریافت اجازه حج عده ای را نزد او فرستادند، او نیز مانند برادرش از دادن اجازه خودداری کرد.

«مساعد» در سال ۱۱۸۴ درگذشت و برادرش «شریف احمد» به جای او نشست. امیر درعیه عده ای از علمای وهابی را نزد او فرستاد.

شریف به علمای مکه دستور داد آنها را بیازمایند علمای مکه آنها را آزمایش کردند و آنها را بی دین و زندیق تشخیص دادند و شریف اجازه حج به آنها نداد. و در سال ۱۱۸۶ «شریف سرور بن مساعد» امارت مکه را از عمویش گرفت.

ص: ۱۱۰

وی اجازه زیارت خانه خدا را به وهابیان داد به شرط اینکه مانند رافضه و عجم ها صد راس اسب بپردازند، ولی آنان از اینکه مثل رافضی ها باشند، از پرداخت آن امتناع کردند.((۱))

و چون در سال ۱۲۰۲ شریف مسرور درگذشت، «شریف غالب» جانشین او گردید. باز وهابی ها عده ای را برای گرفتن اجازه به مکه فرستادند، شریف غالب نیز از دادن اجازه به آنها امتناع ورزیده و آماده جنگ با «عبدالعزیز» امیر وهابی گردید و در سال ۱۲۰۵ لشگری جهت جنگ با وهابیت آماده ساخت.

«عبدالعزیز» که همواره در فکر تصرف مکه بود و بهانه ای برای این کار می جست، بلافاصله به سوی مکه لشگر کشید و میان او و شریف غالب جنگ آغاز گشت. این

جنگ از سال ۱۲۰۵ تا سال ۱۲۲۰ ادامه داشت و در این مدت پانزده ساله وقایع مهمی میان طرفین رخ داد ولی کار یک طرفه نشد.

«صلاح الدین مختار» مولف کتاب «تاریخ المملکهً العربیهً السعودیهْ» درباره این جنگ می نویسد:

در سال ۱۲۰۵ شریف غالب، سپاه گرانی که تعداد آنان به ده هزار تن بالغ می شد، و بیش از ۲۰ عدد توپ همراه ایشان بود، به فرماندهی برادرش «عبدالعزیز» برای جنگ با مردم نجد، تجهیز کرد ولی این سپاه کاری از پیش نبرد.

نویسنده، دفاع وهابیان را به طرز مبالغه آمیزی وصف کرده و از جمله نوشته است که سپاه عظیم شریف غالب که در بین راه جمعی از عشایر

۱- الدرر السنیه، ص ۴۳.

حجاز و شـمر و مطیر و افراد دیگر نیز به آنها ملحق شده بودند، نتوانسـتند قصـر بسام را که فقط سی تن از آن دفاع می کردند، به تصرف خود درآورند و همچنین نتوانستند قریه شعرا را بعد از یک محاصره طولانی فتح کنند در حالی که بیش از چهل تن از آن دفاع نمی کردنـد. این جنگ ها همچنان ادامه داشت و محمد بن عبدالوهاب آخرین سال های عمر خود را می گذارند، عبدالعزیز برای تحکیم موفقیت خود وخاندانش با صـلاحدید شـیخ، سلطنت را در خانواده خود ارثی ساخت و پسرش سعود را در حـال حیات خود به ولایتعهـدی انتخاب کرد و شـیخ نیز آن را تأییـد نمود. و سـرانجام شـیخ محمـد بن عبـدالوهاب در سال ۱۲۰۶ به هلاکت رسید و حکومت پادشاهی وهابی براساس مسلک محمد بن عبدالوهاب در نجد برقرار شد.

ص: ۱۱۲

فصل هفتم: وهابیت و تخریب قبورمتبرکه

اشاره

ص: ۱۱۳

بیانیه علمای مکه و نجد

علمای مکه و در رأس آنها، شیخ عبدالقادر شیبی کلید دار خانه کعبه، به دیدن ابن سعود آمدند. ابن سعود سخنانی ایراد کرد و در ضمن آن از دعوت محمد بن عبدالوهاب یاد کرد و اظهار داشت که احکام دینی ما، طبق فقه احمد بن حنبل است، حال اگر این سخنان در نزد شما پذیرفته است، بیایید تا برای عمل کردن به کتاب خدا و سنت خلفای راشدین با یکدیگر بیعت کنیم، همه با او بیعت کردند.

سپس یکی از علمای مکه از ابن سعود درخواست کرد که مجلسی ترتیب بدهد تا علمای مکه و نجد در اصول و فروع به مباحثه بپردازند، وی این پیشنهاد را پذیرفت و در روز یازدهم جمادی الاولی، پانزده نفر از علمای مکه و هفت نفر از علمای نجد، اجتماع کردند و مدتی با هم بحث کردند و در پایان بیانیه ای از طرف علمای مکه صادر شد، مبنی بر اینکه در پاره ای از مسائل اصولی، میان علمای مکه و علمای نجد موافقت گردید، از جمله اینکه هر کس میان خداوند و خود واسطه قرار دهد، کافر است و تا سه بار توبه داده می شود و اگر توبه نکرد، باید کشته شود. دیگر ساختمان بر روی قبور و چراغ روشن کردن در اطراف قبور و نماز خواندن در کنار آنها حرام است و نیز اگر کسی خدا را به جاه و مقام کسی بخواند، مرتکب بدعت شده و بدعت در اسلام حرام است.((۱))

۱- تاریخ المملکةً العربیه السعودیه، ج ۲، ص ۳۴۴.

ویران ساختن مقابر و مشاهد حجاز بوسیله وهابیان

وقتی که وهابیـان وارد طـائف شدنـد، گنبـد مـدفن ابن عباس را خراب کردنـد، چنان که این کار را یکبار دیگر نیز انجام داده بودنـد و هنگامی که وارد مکه شدند، قبه های قبرهای عبدالمطلب جد پیامبر اکرم| و ابوطالب عموی پیامبر| و خدیجه(س) ام المؤمنین و همسر اول پیامبر| و همچنین بنای زادگاه پیامبر| و حضرت فاطمه زهرا(س) را با خاک یکسان نمودند.

در جـده قبه قبر حوا را ویران ساختند و به طور کلی تمام مقابر و مزارات را در مکه، جده و طائف و نواحی آنها از بین بردند و زمانی هم که مدینه را محاصره کرده بودند، مسجد و مزار حمزه و مقبره شهدای احد را که بیرون شهر بود، خراب کردند.

مرحوم علامه امین می نویسد:

و شایع است که آنها گنبد مرقد مطهر نبوی| را هم به توپ بستند، اما خود وهابی ها منکر چنین چیزی هستند. چون این خبر به گوش ملت ایران رسـید، سـخت دچـار نگرانی شدنـد و علمـا و بزرگـان اجتمـاع کردنـد و این پیش آمـد را امری بزرگ تلقی نمودنـد و ما در دمشق از یکی از علمای بزرگ خراسان و از شـهر مقـدس مشـهد تلگرافی دریافت نمودیم که طی آن حقیقت قضیه را از ما سؤال کرده بودند، سپس دولت ایران گروهی را برای تحقیق به حجاز اعزام داشتند تا از حقیقت

ماجرا دولت خویش را مطلع سازند.((۱))

۱- کشف الارتیاب، ص ۵۵.

پس از تسلط وهابی ها بر مدینه منوره قاضی القضات وهابیها، شیخ عبدالله بن بلیهد در ماه رمضان ۱۳۴۴ از مکه به مدینه آمد و اعلامیه ای صادر نمود و ضمن آن از اهل مدینه سوال کرد که درباره خراب کردن قبه ها و مزارات چه می گویند؟

بسیاری از مردم از ترس جوابی ندادند و بعضی از آنان خراب کردن را لازم دانستند و متن سؤال و جواب را منتشر ساخت. ((۱))مرحوم علامه سید محسن امین در ادامه می نویسد:

مقصود شیخ عبدالله از این سؤال استفتاء حقیقی نبود، زیرا وهابی ها در وجوب خراب کردن تمام قبه ها و ضریح ها حتی قبه روی قبر پیامبر اکرم| هیچ تردیدی ندارند، این ۲ قاعده و اساس مذهبشان می باشد و این سؤال مزبور تنها برای تسکین خاطر مردم مدینه بود.

بعد از سؤال مذکور، آنچه در مدینه و اطراف آن گنبد و ضریح و مزار بود، ویران ساختند از جمله گنبدهای ائمه معصوم^ در قبرستان بقیع که عباس عموی پیغمبر| نیز در آن مدفون هستند و دیوارها و صندوق روی قبور، همه را خراب کردند، همچنین گنبدهای عبدالله پدر بزرگوار پیامبر| و حضرت آمنه÷ مادر آن حضرت و نیز گنبدها و قبور زوجات پیامبر| و گنبد عثمان بن عفان و اسماعیل بن جعفر الصادق× و مالک پیشوای مذهب مالکی را ویران ساختند. خلاصه سخن اینکه در مدینه و اطراف و در بقیع قبری باقی نگذاشتند.

مرحوم علامه سید محسن امین عاملی در ادامه می نویسند:

وهابی ها از ترس نتیجه کارشان از خراب کردن گنبد و بارگاه رسول

۱- کشف الارتیاب، ص۵۵، هجوم الوهابیین علی الحجاز واستیلاؤهم علیه. (محقق)

اکرم(ص) خودداری کردنـد و گرنه آنان هیـچ قبر و ضـریحی را اسـتثناء نکرده انـد، بلکه قبر پیامبر| از جهت آنکه بیشتر مورد احترام و علاقه مردم است، از نظر آنهـا اولی به خرابی است. امـا آنچه پادشـاه سـعودی اظهـار داشت این بود: «ما قبر پیامبر| را محترم می دانیم» بدون شک چنین

کلامی بر خلاف عقائـد آنهاست و این سـخن را جز برای مصـلحت و جلوگیری از تحریک عواطف جهان اسـلام، بر ضدشان نگفتـه اسـت و اگر از این نظر خـاطر جمـع می شدنـد، حتمـا قـبر پیـامبر| را نیز ویران می ساختنـد بلکه نخست و پیش از سـایر مزارات آنجا را خراب می نمودند.

چون این عمـل زشت وهابیـان در حجاز و آنچه نسـبت به قبور ائمه بقیع(ع) کرده بودنـد، به گوش مسـلمانان در نقاط مختلف جهـان رسـید، این جنایت را بزرگ شـمردند و در محکومیت آن، تلگراف هایی از عراق و ایران و سایر کشورها به ابن سـعود مخابره شد و به عنوان اعتراض درس ها و نماز جماعت ها تعطیل شد و مجالس سوگواری تشکیل گردید.

مطلبی که بیشتر موجب نگرانی شـد، انتشـار این موضوع بود که گنبـد روی قبر مطهر پیـامبر اکرم| را نیز به گلوله بسـته انـد (و حتی قبر مقدس را خراب کرده اند) اما بعدا معلوم شد این خبرصحت نداشته خود وهابی ها هم آن را انکار کردند.

صابری انصاری در کتاب «تاریخ اصـفهان» در ضمن وقایع سال **۱۳۴۳** هجری به داسـتان حمله وهابی در حجاز و ویران ساختن قبور اشاره می کند و می نویسد:

ضریـح پولاـدی که حـاج امین السـلطنه در سال ۱۳۱۲ دسـتور داد در اصـفهان دو سـالی ساختنـد (از روی قبـور ائمه بقیـع(ع)) برداشتند و چون وهابی ها خواسته بودند وارد مرقد مقدس ختمی مرتبت شوند یکی از آنان این آیه را خوانده بود:

ص: ۱۱۸

{یا أیُها الْذینَ آمَنوا لاتَدْخِلوا بُیُوتَ النَّبی...}.

لذا از آن جسارت گذشتند.((۱))

بمباران مدینه و انعکاس آن در ایران و سایر ممالک اسلامی

مؤلف کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» حسین مکی، تحت عنوان فوق می نویسد:

تقریبا در اوایل شهریور ۱۳۰۴ برابراوایل صفر ۱۳۴۳ در نتیجه محارباتی که بین طائفه وهابی ها (ابن السعود ملک نجد و حجاز) که بعدها به نام کشور عربی سعودی موسوم گردید و صاحب الاحساء و ملک حسین شریف بخاطر مکه و مدینه روی داد، برخی از شهرهای مکه و مدینه بمباران گردید و پس از تصرف مدینه، شهر از طرف قوای ابن السعود، بمباران شد. بعضی از مقابر صحابه و مساجد و مقابر ائمه شیعه(ع) ویران گردید. خبر این بمباران در عالم اسلام و مخصوصا عالم تشیع صدای عجیبی کرد و عواطف مذهبی مردم را سخت تحریک نمود، از تمام نقاط ایران تلگرافاتی به علمای تهران شد و علمای مرکز نیز جلساتی تشکیل داده و در اطراف این موضوع به مذاکره و بحث پرداختند. سردار سپه نیز در این زمینه بخشنامه زیر را صادر نمود:

متحد المال تلگرافی و فوری است. عموم حکام ایالات و ولایات و مأمورین دولتی به موجب اخبار تلگراف از طرف طائفه وهابی ها اسائه ادب به مدینه منوره شده

و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده اند. دولت از استماع این فاجعه عظیم بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثره می باشد. عجالتا با توافق نظر آقایان حجج

ص: ۱۱۹

۱- تاریخ اصفهان، ص ۳۹۲.

اسلام مرکز تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری یک روز تمام مملکت تعطیل عمومی شود، لهذا مقرر می دارم عموم حکام و مأمورین دولتی در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.

ریاست عالیه کل قوا و رئیس الوزراء... رضا مکی می افزاید:

بر اثر تصمیم فوق روز شنبه شانزدهم صفر تعطیل عمومی شد، از طرف دستجات متخلفه تهران مراسم سوگواری و عزاداری به عمل آمد و بر طبق دعوتی که به عمل آمده بود در همان روز علما در مسجدسلطانی اجتماع نمودند و دستجات عزادار با حال سوگواری از کلیه نقاط تهران به طرف مسجد سلطانی عزیمت کرده در آنجا اظهار تأسف و تأثر به عمل آمد و عصر همین روز یک اجتماع چندین ده هزار نفر در خارج دروازه دولت تشکیل گردید و در آنجا خطبا و ناطقین نطق های آتشین و مهیجی کرده نسبت به قضایای مدینه و اهانتی که از طرف وهابی ها به گنبد مطهر حضرت رسول الله | به عمل آمده بود، اظهار انزجار و تنفر شد.((۱))

وضع قبور ائمه بقیع(ع) پیش از خراب کردن وهابی ها در سفر نامه های حج به تفصیل شرح داده شده و تصاویر از آنها ارائه گردیده است. میرزا حسین فراهانی سال ۱۳۰۲ قمری توفیق زیارت حج پیدا کرده و درباره قبور ائمه

۱-) حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

بقیع(ع) چنین نوشته است:

قبرستان بقیع، قبرستان وسیعی است که در شرق سور (بارو) مدینه متصل به

دروازه سور واقع شده و دور تا دور آن را دیوار سه ذرعی از سنگ و آهک کشیده اند و چهار درب دارد، دو درب آن از طرف غرب و در کوچه پشت سور است و

یک درب طرف جنوب و درب دیگر آن شرق و طرف حش کوکب است که در کوچه باغ های بیرون شهر است و از بس در این قبرستان سر هم دفن کرده اند، اغلب قبرستان یک ذرع متجاوزانه سطح زمین ارتفاع بهم رسانیده است و در اوقات آمدن حجاج به مدینه، همه روزه درهای این قبرستان تا وقت مغرب باز است و هر کس می خواهد می رود و در غیر وقت حج، ظهر روز پنجشنبه باز می شود و تا نزدیک غروب روز جمعه بعد بسته است مگر آن که کسی بمیرد و آنجا دفن کنند.

چهار نفر از ائمه اثنی عشر(ع) بر بقعه بزرگی که به طور هشت ضلعی ساخته شده، واقعند و اندرون گنبد او سفیدکاری است و بنای این بقعه معلوم نیست که از کی و چه وقت بوده است؟ اما محمد علی پاشای مصری در سنه ۱۲۳۴ به امر سلطان محمود خان عثمانی آن را تعمیر کرده وبعد همه ساله از جانب سلاطین عثمانی این بقعه مبارکه و سایر بقعه جات در بقیع تعمیر می شود و در وسط این بقعه مبارکه، صندوق بزرگی است از چوب جنگلی خیلی ممتاز و در وسط این صندوق بزرگ دو صندوق چوبی دیگر است و در این دو صندوق پنج نفر مدفونند:

یکی امام ممتحن حضرت حسن(ع) و یکی حضرت سجاد× و یکی امام محمد باقر(ع) و یکی حضرت صادق(ع) است و یکی عباس عم رسول الله(ص) که بنی عباس از اولاد اویند و در وسط بقعه مبارکه در

طاقنمای غربی مقبره ای است که به دیوار یک طرف او ضریح آهنی ساخته اند و می گویند:

قبر حضرت فاطمه زهرا(س) است.

چند محل است که مشهور به قبر صدیقه طاهره÷ است: یکی در بقیع در حجره ای که بیت الاحزان می گویند و به همین ملاحظه اغلب در بیت الاحزان نیز زیارت صدیقه کبری(س) را می خوانند و در جلو همین قبر مبارک، پرده گلابتون دور گنبد آویخته و از گلابتون بیرون آورده اند که سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان ابراهیم،

(سنهْ احدی و ثلثین و مأهْ بعد الالف ۱۱۳۱).

مرحوم فراهانی می افزاید:

در این بقعه مبارکه دیگر زینتی نیست مگر دو چلچراغ کوچک و چند شمعدان برنز و فرش زمین بقعه، حصیر است و چهار پنج نفر متولی و خدام دارد که ابا عن جد هستند و مواظبتی ندارند و مقصودشان اخذ تنخواه (پول) از حجاج است. حجاج اهل تسنن بر سبیل ندرت در این بقعه متبرکه به زیارت می آیند و برای آنها ممانعتی در زیارت نیست و تنخواهی از آنها گرفته نمی شود. اما حجاج شیعه هیچ یک را بی دادن وجه نمی گذارند داخل بقعه شوند مگر که هر دفعه تقریبا از یک قران الی پنج شاهی به خدام بدهند و از این تنخواهی که با این تفصیل از حجاج می گیرند با سهمی به نائب الحرام و سهمی به سید حسن پسر سید مصطفی که مطوف عجم است برسد و بعد از دادن تنخواه هیچ نوع تقید در زیارت و نماز نیست و هر زیارتی سراً یا جهراً می خواهندبکنند آزاد است و ابدا لسانا و یدا صدمه ای به حجاج شیعه نمی رسانند. پشت گنبد ائمه بقیع(ع) بقعه کوچکی است که بیت الاحزان حضرت زهرا(س) می باشد.

ص: ۱۲۲

فراهانی، سپس به تعریف و توصیف قبور بقیع و بنای روی آنها می پردازد.((۱))

از جمله سفرنامه نویسان حاج فرهاد میرزا است که در سال ۱۲۹۲ قمری به سفر حج رفته و در سفرنامه خود به نام «هدیهْ السبیل» می نویسد:

از باب جبرئیل درآمده به زیارت ائمه بقیع(ع) مشرف شدم که صندوق ائمه اربعه(ع) در میان صندوق بزرگ است که عباس عم رسول الله| نیز در آن صندوق است ولی صندوق ائمه که در میان همان صندوق بزرگ است، مفروز است که دو صندوق است.

مرحوم فرهاد میرزا می نویسد:

متولی آنجا درب ضریح را باز کرده به میان ضریح رفتم و طوافی دور ضریح کردم و طرف پائین پا خیلی تنگ است که میان

صندوق و ضریح کمتر از نیم ذرع است که به زحمت می توان حرکت کرد.((۲))

مؤلف کتاب «تحفهْ الحرمین» نائب الصدور شیرازی که در سال ۱۳۰۵ قمری به مسافرت حج تشرف یافته درسفرنامه خود، چنین نوشته است:

وادی بقیع به دست راست است مسجد پوشیده ای است مانند اطاق بر سر او نوشته هذا مسجد ابی بن کعب و صلی فیه النبی| غیر مرهْ» این مسجد ابی بن کعب است که پیغمبر| مکرر در آن نماز گزارد. بقعه ائمه بقیع جناب امام حسن(ع) و امام زین العابدین(ع) و امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) در یک ضریح می باشند. می گویند: عباس بن عبدالمطلب آنجا مدفون است و آثاری در آن بقعه در پیش روی

۱- سفرنامه فراهانی، ص ۲۸۱.

۲- هدیهْ السبیل، ص ۱۲۷.

ائمه به طرف دیوار مانند، شاه نشین ضریح و پرده دارد می گویند جناب صدیقه طاهره(س) مدفون هستند.((۱))

ابراهیم رفعت پاشا که در سال های ۱۳۱۸ و

۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ قمری که در سفر اول به عنوان رئیس نگهبان محل قافله حجاج مصر و سفرهای بعدی به عنوان امیر الحاج مصر بوده برای سفرهای چهارگانه خود سفرنامه مفصلی به نام «مرآة الحرمین» نوشته است. وی در این کتاب ارزشمند وضع قبور اجداد پیامبر| و ام المؤمنین خدیجه÷ در مکه و قبور ائمه مدفون در بقیع را قبل از سال ۱۳۴۴ قمری یعنی قبل از خراب کردن وهابی ها به تفصیل شرح داده و تصاویری روشن از آنها ارائه داده است. وی وضع قبور بقیع و افراد معروفی که در آن مدفونند از صحابه پیامبر| و غیر آنان ذکر کرده و گفته است که قبر اهل بیت^ از بقعه های دیگر بلندتر است.((۲))

خلاصه تا سال ۱۳۴۴ قبل از تسلط وهابی ها بر حجاز، قبور بقیع و پاره ای قبور دیگر در مکه و مدینه دارای گنبد و بارگاه و فرش و شمعدان و چراغ و قندیل بوده است. بسیاری

از کسانی که قبل از این تاریخ آنجا را دیده اند، وضع بنا و دیگر خصوصیات مربوط به مقابر را با ذکر جزئیات و احیانا با ارائه تصاویری در گنبد و بارگاه آنها، در سفرنامه های خود ذکر کرده اند.

۱- تحفة الحرمین، ص ۲۲۷.

۲- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶، چاپ مصر.

فصل هشتم: کنفرانس اسلامی برای تعیین تکلیف مکه و مدینه

اشاره

ابن سعود که در فتح برخی از شهرهای حجاز بیش از حد تندی نشان داده و نفرت همگان را برانگیخته بود، برای پیشبرد مقصود خود و جلب توجه مسلمانان دست به ابتکاری زد و پس از تصرف دو شهر مقدس مکه و مدینه، بهتر دید که تعیین تکلیف و چگونگی حکمروایی در این دو شهر را به نظر مسلمانان واگذار نماید، بدین جهت از کشورهای مستقل اسلامی: ترکیه، ایران، افغانستان، یمن و همچنین از رؤسای سرزمین های دیگر از قبیل مصر، عراق، شرق اردن و نیز امیر عبدالکریم ریفی و حاج امین الحسینی مفتی بزرگ فلسطین و والیان تونس و دمشق و دیگر زعمای اسلامی دعوت کرد تا برای انعقاد یک کنفرانس اسلامی نمایندگان خود را اعزام دارند، این دعوت در تاریخ دهم ربیع الثانی ۱۳۴۴ قمری انجام گرفت.

بیشتر سرزمین های اسلامی به خاطر نفرتی که از ابن سعود داشتند، این دعوت را رد کردند و تنها چند کشور آن را پذیرفتند و در تشکیل کنفرانس شرکت نمودند. از جمله شرکت کنندگان مسلمانان هند بودند.((۱)) آنها پیشنهاد کردند در حجاز یک حکومت جمهوری که تمام مسلمانان در آن شرکت داشته

۱- آن موقع هند و پاکستان از یکدیگر جدا نشده بودند.

باشند، برقرار گردد که قسمت مهمی از هزینه آن را به عهده بگیرند((۱)) و این پیشنهاد به عللی عملی نبود.

در این کنفرانس که در مکه دایر شده بود، تعداد ۶۹ نفر از نمایندگان برخی از کشورهای اسلامی شرکت داشتند و با تأسیس این کنفرانس برای عبدالعزیز دیگر شکی باقی نماند که او زعیم و رهبر سرزمین حجاز است، گرچه برخی از شرکت کنندگان بـا او به مخـالفت برخاسـتند ولی مخالفت آنها فائـده ای نـداشت و نتوانسـتند چیزی را تغییر بدهنـد و به خصوص اینکه مفتی و رئیس گروه مسـلمانان روسـیه «رضا الدین سـحر الدنیوف» از طرف کنفرانس قطعنامه ای را صادر کرد که در آن تصریح شده بود که حامی و نگهبان حرمین شریفین (مکه و مدینه) ابن سعود می باشد.((۲)) بدین

ترتیب ابن سـعود به مقصود خود رسـید و خود را به عنوان سـلطان نجـد و حجـاز در مجامع اسـلامی و سـطح بین المللی مطرح ساخت.

«جواهر لعل نهرو» می نویسد:

کنگره اسـلامی که در مکه تشـکیل شد، تصـمیم مهمی نگرفت و شاید اصولاً به منظور اتخاذ تصـمیمی هم تشکیل نشده بود و فقط وسـیله ای بود که ابن سـعود با آن موقعیت خویش را مخصوصا در مقابل قدرت های خارجی تحکیم و تثبیت کند. هیئت نماینـدگی کمیته خلافت مسـلمانان هنـد که در آن کنگره شـرکت کردنـد و تصور می کنم «مولانا محمد علی» یکی از ایشان بود ناامید و مأیوس و خشمگین از ابن سعود به هند بازگشتند. اما این وضع برای ابن سعود اهمیت زیادی نداشت او در

۱- صلاح الدین مختار، ج ۲، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۲- فصول من تاریخ المملکهْ العربیهْ السعودیه، ۲۹۵ و ۲۹۶.

موقعی که لازم داشت، کمیته خلافت هند را مورد استثمار قرار داده بود و اکنون می توانست بدون هواداری این کمیته هم به خوبی کار خود را ادامه دهد.((۱))

طبق نوشته مرحوم علامه امین، دولت ایران در نظر داشت نماینده خود را برای شرکت در انجمن مذکور به مکه اعزام دارد ولی چون از ویرانی قبور ائمه بقیع^ اطلاع یافت، از فرستادن نماینده خودداری نمود و به عنوان اعتراض بر این امر تصمیم به عدم شرکت گرفت و برای اینکه مبادی خطری متوجه حجاج ایران شود، سفر حج را تا سال ۱۳۴۶ قمری ممنوع ساخت و چون از وجود خطر مطمئن شد اجازه به مردم داد((۲)) بعد از کنفرانس اسلامی، سی تن از اعیان جده به مکه آمدند و در آنجا به اتفاق سی تن از شخصیت های مکه، انجمن تشکیل دادند و در ۲۲ جمادی الثانی سال ۱۳۴۴ به اتفاق آراء مقرر داشتند با سلطان عبدالعزیز آل سعود به عنوان پادشاه حجاز بیعت کنند و خواستند وقتی را برای بیعت معین نماید.

روز جمعه ۲۵ ماه جمادی الثانی بعد از نماز جمعه مردم جلو باب الصنعا گرد آمدند. ابن سعود نیز در آن مراسم حاضر شد، سید عبدالله (ملوجی) یکی از نزدیکان او، صورت بیعت را بر مردم خواند((۳)) و در این موقع یکصد و یک تیر هوائی شلیک شد.

بدین ترتیب ابن سعود عنوان پادشاه نجد و حجاز را پیدا کرد و نخستین

۱- نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ج ۳، ص ۱۴۸۳.

۲- کشف الارتیاب، ص ۶۱ و ۶۲.

۳- ملوک المسلمین المعاصرون، ج ۱، ص ۱۳۶.

دولتی که او را به رسمیت شناخت، دولت شوروی بود، سپس انگلستان و فرانسه و هند و ترکیه و به تدریج دیگر دولتها آن را به رسمیت شناختند.

سلطان عبدالعزیز از این پس کوشش های فراوانی برای تثبیت وضع کشور و حکومت خود بکار برد با بسیاری از دولت ها روابط

برقرار نمود. جمعیت اخوان که در به قدرت رسیدن عبدالعزیز نقش مهمی داشتند، به تدریج از سلطان خود ناراضی شدند، به خصوص انتصاب یکی از رجال محلی به عنوان والی مکه به جای دو تن از رهبران اخوان که حجاز را فتح کرده بودند، آنان را بر آشفته کرد، در واقع متوجه شدند که با سلطان خود اختلاف نظر دارند. ابن سعود تنها برای نیل به هدف های دنیوی حکم جنگ و جهاد داده بود.

نارضایتی «اخوان» موقعی به منتهی درجه رسید که در پی عملیات یک گروه کماندویی که چندین قهوه خانه و مغازه های لوکس محله تجاری مکه را زیر و رو کردند، ابن سعود ورود اخوان را به محله ممنوع کرد.((۱))

جمیّعت اخوان

معیت اخوان در دوره اخیر وهابی ها نقش به سزایی داشته اند، از این رو مناسب است کمی به بررسی وضع آنان بپردازیم:

عبدالعزیز در جریان نبردهایی که علیه آل رشید و قوای ترک انجام داده بود، از اینکه عرب های بادیه نشین او را در بحبوحه پیکار رها می کردند و نمی توانست چنانکه باید از پیروزی های خود بهره بگیرد و یا اینکه حتی موجب شکست وی می شدند، ناراحت بود. نقشه ای کشید و طایفه های بیابانگرد را در اطراف آبادی ها

۱- نظام آل سعود، ص ۵۸.

گرد آورد و بـا اعطای موقوفات و تجهیزات و امتیازاتی آنان را در آن مکان ها به طور ثابت مسـتقر ساخت. به این معنی طایفه های بیابانگرد را در حاشـیه شهرها و آبادیها اسکان داد به این منظور که در آنان ایجاد وفاداری نسبت به خاندان حاکم کند به طوری که بتواند در مواقع لزوم از میان آنان اقدام به بسیج قوای منضبط نماید.

بـدین سـان نخسـتین جمعیت «اخوان» بـا هـدف مبـارزه جهت گسـترش فرقه وهـابی به وجود آمـد. نخسـتین گروه «اخوان» در «عرطاویه» ایجاد شد(۱) و بسیاری دیگر در اردوگاه های نظامی به نام «حجره» مستقر شدند همانگونه که در

عصـر آغـاز فتوحـات اسـلام اعراب بیابـانگرد زنـدگی سـرگردان خود را رهـا کردنـد تا در شـهرهای نظامی فتـح شـده توسـط مسلمانان ساکن شوند.

تعـداد اردوگاه های «حجره» دقیقا معلوم نیست. اما احتمالاً صـدها «حجره» بوجود آمـد که هر کـدام توانست بین ده تا ده هزار رزمنده را بسیج کند.((۲))

صلاح الدین مختار درباره علت تشکیل این فرقه می نویسد:

ملک عبدالعزیز آل سعود، چون دید که قوم او در بیابان پراکنده اند و خیلی زود گرد فتنه و فساد می گردند و

آشوب بپـا می کننـد به این فکر افتـاد بوسـیله ای میـان این قبایـل جاهـل و فتنه گر اتحـاد و هماهنگی ایجاد کنـد و برای عملی سـاختن منظور خود، فکر کرد هیـچ عاملی بهتر و مؤثرتر از تمسک به دین و نشـر احکام دینی و اقامه حـدود میان قبایل بـدوی نیست.

ابن سعود برای اجرای نظر خود، از عالم نجد، شیخ عبدالله بن محمد بن

۱- تاریخ العربیهٔ السعودیه، ص ۲۳۶.

۲- نظام آل سعود، ص ۴۱.

عبـداللطیف خواست که کتاب هایی به زبان ساده به طوری که بـدویها بفهمنـد و بپذیرند، براساس مذهب حنبلی تألیف کند و در بین همه قبایل منتشـر سازد. ابن سـعود، همچنین عـده ای از شاگردان شـیخ عبدالله را به عنوان خطیب و راهنما به میان قبایل فرسـتاد و ایشان تعالیم دینی را ساده و روشن برای بـدویها تشـریح می کردند که از اعماق قلب آنها را حفظ می نمودند به این ترتیب یک عاطفه دینی در بین بدویها بوجود آمد و از مجموع این اقدامات فرقه اخوان پدیدار گشت.

این تدابیر در زمانی به کار رفت که خود بدویان از کثرت خونریزی میان آل سـعود و آل رشید به تنگ آمده و درصدد بودند خود را از آن حال رها سازند و زندگی تازه ای پیدا کنند.

بنابراین آنان تشنه تعالیم دینی بودند، تعالیمی که ایشان را از خونریزی منع می کرد و به عدالت و آرامش دعوت می کرد. این تعالیم در جسم بدوی نیز تأثیر کرد. او که در بدترین حالات توحش و بربریت به سر می برد و هر شش ماه یا یک سال هم تن خود را با آب نمی شست اکنون به امر نظافت و پاکی تن سخت توجه داشت تا به حدیث

«النظافه من الایمان» عمل کرده باشد.

بـدوی که زنـدگی اش بر نهب و غارت اموال بنـدگان خـدا پایه گذرای شده بود، اینک همواره این دعا بر زبان او جاری بود که «اللّهم اغننـا بحلالـك عن حرامـك» در نتیجه تـدبیر مـذکور امنیت کم نظیری بوجود آمـد که اگر کسـی در راه خود یا در صحرا، پول نقد یا هر چیز دیگری را می دید فوری به حاکم اطلاع می داد.((۱))

۱- تاریخ المملکهْ العربیهْ السعودیه، ج ۲، ص ۱۴۶.

حافظ وهبه درباره «اخوان» می نویسد:

هرگاه در حدود عراق یا شرق اردن یا کویت نام اخوان برده شود، ترس بر دل ها مستولی می گردد و همه به قلعه ها و در پشت برج ها و باروها پناه می برند. این قاصدان ترس و ناراحتی در بلاد چه کسانی هستند؟

در سال های اخیر، اخوان به اعراب بادیه نشین گفته شد که خانه بدوشی را ترک کردند و در محل های معینی سکنی گزیدند و برای سکونت خانه های گلین ساختند که به آنها «حجره» گفته می شد یعنی اینکه از زندگی زشت سابق دوری جسته و به زندگی خوب بعدی پرداختند. این خانه های گلی به جای چادر و خیمه، نخستین بار در سال ۱۳۳۰ هجری بنا شد و ساکنان آنها آمیخته ای از چند قبیله بودند، اعراب زندگی قبلی را جاهلیت و زندگی جدید را اسلام نامیدند.((۱)) فیلبی «عبدالله» درباره پیدایش جمعیت اخوان نوشته است:

کوشش های کسانی که از طرف ابن سعود برای ارشاد قبائل به میان آنها رفته بودند در سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۳۳۱ ه-.ق) به ثمر رسید، در این سال گروهی از قبیله های حرب و مطیر در ناحیه حرما (از توابع نجد) گرد آمدند. این جماعت که شماره آنها در بدو امر به پنجاه تن می رسید مقرر داشتند که بنام شناخته شوند و محل اقامت خود را در محلی که در سر راه کویت به قصیم بود، قرار دادند به تدریج بر جمعیت آنان افزوده شد و سپاهی که بر مبنای دین استوار بود بوجود آمد.

ابن سعود که هدفش از تشکیل این جمعیت بوجود آوردن سپاهی متعصب و

۱- جزیرة العرب فی القرن العشرین، ص ۳۱۳.

بی باک و صبور بود، همه تسهیلات لازم را از مال و حبوب و وسایل کشاورزی و سرانجام اسلحه و ذخائر جنگی برای دفاع از دین در اختیارشان گـذاشت. اخوان قتل و غارت میان قبایل و راهزنی و اسـتعمال دود و زندگی مرفه و خوب را حرام کردند و عمده اهتمام آنها ذخیره اندوزی برای آخرت بود. آنان جز خود همه مردم حتی تمام فرقه های دیگر اسـلامی را مشرک و بت پرست می خواندند.

هنوز سال ۱۹۱۲ میلادی به پایان نرسیده بود که ابن سعود خود را در رأس سپاهی محلی و داوطلب دید که از بدوی های شهری تشکیل شده بود، سپاهی که تا پای جان، در راه او می جنگیدند اما سپاهی نامنظم که تابع هیچ نظم و قاعده ای نبود.

هنگام جنگ این سپاه نیز همراه سپاهیان منظم و تعلیم دیده حرکت می کردند، لیکن از آنها جدا بودند و پرچمشان هم پرچم مخصوص خودشان بود.

اخوان تا پانزده سال به همین حال باقی بودند و از آن پس ثروت و آسایش غرور در ایشان کرد به حدی که همه پیروزی های ابن سعود را نتیجه کوشش های خود می دانستند.((۱))

گرچه اصل فکر تأسیس جمعیّت اخوان از ناحیه قاضی ریاض عبدالله بن محمدبن عبداللطیف ازآل الشیخ و قاضی احساء شیخ عیسی و عبدالکریم مغربی بود، ولی علمـای وهابی شور و شوقی در پشتیبانی از این اقدام و اصلاحات به خاطر جنبه متجدد مآبانه ای که داشت، نشان ندادند ولی جلب پشتیبانی آنان برای موفقیت طرح مذکور ضروری بود؛ زیرا نفوذ خود را در میان اهالی منطقه گسترده بودند و در رأس روحانیت عربستان، اعقاب مستقیم محمدبن عبدالوهاب قرار داشتند که طبقه

۱- تاریخ نجد، ص ۳۰۵ به بعد.

ممتاز شیوخ را تشکیل می دادند. عبدالعزیز ناچار شد به علماء ضمانت هایی بدهد ولی تعهد کرد که خود مبلغ افکار وهابی شود و هدف از تأسیس «اخوان» تبلیغ وهابیت باشد. مذهب های وهابی بدین ترتیب به این کار رضایت دادند و دستگاه تبلیغاتی خود را به حرکت انداختند تا در سراسر سرزمین های تابع عبدالعزیز اعلام کنند و تبلیغ نمایند که در قوانین الهی ایجاب می کند که وفاداری به امیر کل منطقه بر وفاداری های طایفه ای و قوم و قبیله ای باشد.

«اخوان» می گفتند که اگر کمک آنان نبود ابن سعود هرگز نمی توانست حجاز را فتح کند و همان امیر ریاض باقی مانده بود.

آنان به خود مغرور بودند و کم کم معتقد شدند به اینکه مبادی و تعالیم دینی همان است که آنها فرا گرفته اند و هرچه جز این است، ضلالت است. از این روی به غیر از خود و از جمله به شهرنشینان نجد، با بد گمانی

نگاه می کردند و حتی به ابن سعود هم بدگمان شده بودند و اعتقاد داشتند که عمامه بر سر گذاشتن سنت است ولی عقال به سر بستن بدعت زشتی است و بعضی از ایشان در این باره آنقدر غلوکردند که گفتند عقال لباس کفار است و کسی که عقال می بندد باید از او دوری جست.

بسیاری از آنان معتقد بودند که هر کس چادر نشینی را ترک نکند هر قدر هم در دین قوی باشد، باز هم مسلمان نیست بدین جهت به بادیه نشینان سلام نمی کردند و جواب سلامشان را نمی دادند و از ذبیحه آنها نمی خوردند و نیز معتقد بودند که شهرنشینان گمراهند و جنگ با آنان واجب است و این که این امر از سوی خدا به ایشان القاء شده و بنابراین سخن هیچ کس را در مورد منع از جنگ نمی پذیرفتند. جمعی از اخوان به سلطان عبدالعزیز ایراد گرفتند که با کفار

دوستی می کند و در دین سهل انگاری می نماید. جامه بلند به تن می کند و شارب خود را کوتاه نمی کند و عقال به سر می بندند. خلاصه اینکه فرقه اخوان هرچه را مطابق میلشان نمی دیدند، حرام می دانستند و با آن مبارزه می کردند.

سید ابراهیم رفاعی می نویسد:

جمعیت اخوان، گروهی از عوام الناسند و آن طور که به من رسیده است، کسی از آنها که قادر به قرائت قرآن نیست، به قاری قرآن می گوید: تو قرآن بخوان و من آنرا برای تو تفسیر می کنم.((۱))

گویند: این روح سرکش و این تعصبات ناپسند، نتیجه تلقینات غلطی بود که شاگردان شیخ عبدالله که برای راهنمایی بدویان رفته بودند؛ به آنان القاء کرده بودند.((۲))

حافظ وهبه در این مورد می نویسد: سال ۱۳۳۵ قمری را باید سخت ترین سال ها در تاریخ نجد، به حساب آورد؛ زیرا در این سال نزدیک بود که یک فتنه داخلی در این سرزمین برپا شود و جنگ سختی میان فرقه اخوان و حکومت سعودی و مردم شهرنشین رخ دهد.

ابن سعود برای جلوگیری از خطری که نجد را تهدید می کرد، جمعی از طلاب علوم دینی را به سوی اخوان فرستاد تا به اصلاح آنچه فرستاده شدگان قبلی فاسد کرده بودند، بکوشند، ضمناً دست مبلغین قبلی که تخم ضالت و گمراهی را کاشته بودند از کاری که به عهده داشتند کوتاه شد و از سکونت در «حجره» (خانه های گلی) منع گردیدند.

۱- رسالة الاوراق البغدادیه، ص ۲.

۲- وهابیان، ص ۳۷۳.

این تـدبیر اگرچه بسـیار سودمند واقع شد، ولی نتوانست آنچه در اذهان اخوان جایگیر شده بود به کلی از میان بردارد و اگر از شمشیر و سلطان عبدالعزیز بیمناک نبودند، هرج و مرج شبه جزیره عربستان را فرا می گرفت.((۱))

حافظ وهبه درباره اوصاف اخوان می نویسد:

اخوان از مرگ نمی ترسـند و برای نیل به شهادت (مطابق عقیده خود) و رفتن به سوی خدا، به مرگ رو می آورند، مادر وقتی با فرزنـد خویش وداع می کنـد و می گویـد: خداوند ما و تو را در بهشت گرد یکدیگر برآرد. هنگام حمله و هجوم شـعارشان «ایاکَ نَعْبُـدْ وَایاکَ نَسْـتَعینْ» بود، من (حافظ وهبه) شاهد بعضـی از جنگ های ایشان بودم و دیدم که چگونه خود را به مرگ می سپارند و دسته دسته به طرف دشمن پیش می روند و هیچ یک جز شکستن و کشتن سپاه دشمن اندیشه ای ندارند.

در دل عموم اخوان ذره ای رحم و شـفقت وجود نـدارد، هیـچ کس از دسـتشان رها نمی شود هر کجا بروند، قاصدان مرگند، قدرت و خطر اخوان در جنگ در حمله های مکرر به عراق و کویت و شـرق اردن معلوم شد. با اینکه امامشان ابن سعود، آنان را از

این جنـگ هـا نهی می کرد و همواره دسـتور می داد که رفق و مـدارا بکار برنـد و مردم را به قتل نرساننـد، علماء نیز به ایشان سفارش می کردند که اسیران و پناهندگان را مقتول نسازند، گوش آنان به سخن هیچ کس بدهکار نبود.

هر گاه یکی از اخوان کسـی را در راه ببیند که شارب او بلند است وی را به سـنت پیغمبر(ص) دعوت می کند، سپس با دست خود قسمت زیادی را

ص: ۱۳۷

۱- جزیرهٔ العرب فی قرن العشرین، ص ۳۱۳.

با مقراض کوتاه می نماید و اگر عابر از میان خانه های محل سکونت ایشان بگذرد، منع کردن او از داشتن شارب بلند با شدت عمل و با زور و جبر است نه از راه نصیحت و با زبان ملایم و همچنین اگر جامه کسی را دراز ببینند، زیادی را با مقراض می برند با همه اینها و با اینکه فرقه اخوان در مقابل حکومت از حد خویش تجاوز کردند، ابن سعود از آزار آنان چشم پوشید و کارهای ایشان را با صبر و بردباری تحمل کرد و می گفت که مرور زمان این شدت و تعصب را تخفیف خواهد داد و از شدت آنان خواهد کاست.((۱))

۱- جزیرة العرب فی قرن العشرین، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

فصل نهم: حرکت وهابی ها به سوی مکه (۱۲۱۷)

سعود با سرعت زیاد رو به سوی حجاز نهاد و با ابن شکبان و یارانش در راه ملاقات نموده آنان را نیز با خود برگردانید. وقتی که به «العینیاء» (قریه ای که در سه منزلی مکه واقع است) رسیدند، مردم مکه و زائران خانه خدا که از رسیدن وهابی ها مطلع شدند، سخت به وحشت افتادند به خصوص اینکه از اوضاع دلخراش مردم طائف مطلع گشتند. در میان حجاج آن سال سلطان بن سعید، امام مسقط، نقیب ملکی و امیر حجاج شامی عبدالله پاشا و سرپرست زائران مصری، عثمان بیک قرجی و به همراه آنان سپاهیان زیادی حضور داشتند.

روز توریه شایع گردید که سعود در صحرای عرفه فرود آمده است، مردم از شنیدن این خبر خیلی ترسیدند ولی طولی نکشید که این خبر تکذیب شد، اتفاقا سعود آن سال در موقع مراسم حج نیامده بود؛ زیرا که آن سال حجاج به قدری زیاد بود که سابقه نداشت.

پس از پایان مراسم حج شخصی از طرف شریف، امیر مکه اعلام کرد که مردم برای جهاد با وهابی ها آماده شوند. شریف پاشا والی جده با سپاهیان حرکت کرد و سعود را به اندازه مسافت دو روز عقب راند.

شریف، امیران حج و سرپرستان زائران خانه خدا را گردآورد و از آنان خواست در جنگ با وهابیان با وی همراهی نمایند. آنان به بهانه اینکه آذوقه و وسائل کافی ندارند، موافقت نکردند. شریف به طور مجانی برای آنها آذوقه و لوازم

تهیه نمود باز نپذیرفتند و گفتند به سعود نامه می نویسیم اگر برگشت که هیچ و گرنه با او می جنگیم. اتفاقا سعود در پاسخ آنها به تهدید متوسل شده در این موقع میان خود آنان اختلاف افتاد. شریف دوباره از آنها درخواست کرد که در جنگ با سعود وی را یاری نمایند و یادآوری شد که جنگ با وی حفظ آبروی دولت است و گفت: من تمام نیازمندی های شما را به عهده می گیرم، باز آنها بهانه آوردند و نپذیرفتند و کسی رانزد سعود فرستادند، این بار سعود ضمن تهدید اخطار کرد که ظرف سه روز همه حجاج مکه را ترک کنند، آنان از مکه حرکت کردند.

اشراف و بزرگان مکه دسته جمعی پیش امیر و سرپرست حجاج شامی رفتند و از وی خواستند ده روز دیگر در مکه توقف کند ولی او از قبول این پیشنهاد خودداری کرد و در پنجم ماه محرم ۱۲۱۸(هجری قمری) از مکه خارج شد و روز بعد نیز امیرالحاج مصری مکه را ترک گفت و شریف پاشا هم به سوی جده عزیمت کرد و چون شریف غالب تنها ماند، او هم از ترس جان خود به جده عازم گردید و برادرش شریف معین را به جای خود گذاشت.((۱))

جبرتی می نویسد:

شریف غالب از حاکم جده و از امیران حجاج شامی و مصری درخواست کرد که چند روز دیگر در مکه بمانند، تا او اموال ودارائی خود را به جده منتقل سازد آنان پس از دریافت مبلغی پذیرفتند و دوازده روز در مکه ماندند و سپس خود وی نیز با همراهی آنان مکه را ترک گفت پس از آن که بدست خود خانه اش را آتش زد.((۲))

۱- تاریخ الجزیرهْ العربیهْ، ج۷، ص ۳۷۶.

۲-) تاریخ جبرتی، به نقل از کشف الارتیاب، ص ۲۵.

شریف عبدالمعین پس از رفتن برادرش نامه ای به سعود نوشت و برای مردم مکه امان خواست و خود وی اظهار طاعت و بندگی کرده و از وی تقاضای حکومت مکه را نمود و این نامه را بعضی از علمای مکه چون شیخ محمد طاهر سنبل، شیخ عبدالحفیظ عجمی، سید محمد بن محسن عساط و سید میر غنی، پیش سعود بردند و با وی در «وادی السبیل» در دو منزلی مکه ملاقات کردند،

سعود در پاسخ آنان گفت: «انما جئتکم لتعبدوا الله» سعود در اینجا آیه ای از قرآن را که درباره اهل کتاب یهود و نصاری است، خطاب به اهل مکه ذکر کرده که مضمون آیه چنین است:

ای اهل کتاب بیایید به سخنی که ما وشما به آن اعتقاد داریم رو آوریم که جز خدا را نپرستیم و برای او شریکی برنگیزینیم و برخی از ما برخی دیگر را ارباب و صاحب خود نداند اگر از این سخن رو بگردانید بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم.

سپس سعود می گوید:

شما در راه خدا و در راه سعود امیر مسلمانان گام بردارید و امیر شما عبدالمعین بن مساعد است سخن او را بشنوید و تا آنجا که او فرمان خدا را می برد فرمانش را ببرید.

این نامه را مفتی مالکی ها در مکه، شیخ حسین در هفتم محرم ۱۲۱۸ پس از نماز جمعه برای مردم خواند. روز هشتم محرم سعود در حالی که لباس احرام پوشیده بود، وارد مکه شد پس از سعی و طواف در باغ شریف فرود آمد. در روز دوم ورود به مکه از طرف سعود بیان شد که فردا ظهر با مردم مکه اجتماع خواهد کرد، مردم هم، ظهر همان روز جمع شدند. سعود روی بلندی صفا قرار گرفت در حالیکه مفتی مکه در سمت راست و قاضی درطرف چپ وی ایستاده

بودنـد، خطـابه ای ایراد کرد و پس از حمـد ثنای خداونـد، همان دعایی را خوانـد که پیامبر اکرم| به هنگام فتـح مکه خوانـده بودند، آنگاه سعود سکوتی کرده و بعد به سخنان خود چنین ادامه داد:

ای مردم مکه، شـما همسایگان خدائیـد به امن او در امان هستیـد، شـما ساکنان حرم او هستیـد شـما بدانیـد که شـهر مکه مورد احـترام است گیـاه و علف آن چیـده نمی شود، شـکار در آن رم داده نمی شود و درخت آن قطع نمی گردد، فقـط سـاعتی از یک روز حرمت آن دریـده شـد، ما از ضـعیف ترین عرب بودیم وقتی که خدا خداست این دین و اسـلام غالب شود ما عرب، مردم را بر این دین دعوت می کردیم ولی مردم ما را مسـخره می کردند و به همین خاطر با ما می جنگیدند، آنها چهارپایان ما را از ما می گرفتنـد و ما دوباره آنها را می خریـدیم و ما مـدام مردم را به اسـلام فرا می خوانیـدم و همه قبایلی که به چشم می بینید و به گوش می شـنوید، فقط با این شمشیر اسلام آوردند آنگاه شمشیرش را به سوی کعبه بلند کرد. من امسال قصد حمله به عراق داشـتم وقتی که جریان طائف را شـنیدم و دانسـتم که مسـلمانان (وهابی ها) با مردم طائف جنگیـده اند، و رو به سوی شما آورده اند، تا با شـما نیز جنگ کنند از عربهای بادیه نشین برای شما ترسیدم خدا را سپاس گویم که شما را به سوی اسلام رهنمون فرمود و از شـرک نجاتتان داد! من شـما را دعوت می کنم که شـما خدا را بپرستید و از شرکی که گرفتار آن بوده اید دست بکشـید، من از شـما می خواهم بـا من بر دین خـدا و رسولش بیعت کنیـد دوست خـدا را دوست و دشـمن او را دشـمن بدارید و در خوشی و ناخوشی مطیع فرمان او باشید.

آنگاه نشـست، عبدالمعین سپس مفتی و قاضی و بقیه مردم با وی بیعت کردند و گفت بعد از نماز عصر بین رکن و مقام منتظر من باشید تا برای شما

دین و شرایط اسلام را توضیح دهم و در اجتماع دیگری به مردم دستور داد قبه هایی که روی قبور بنا شده بود، خراب کنند. ((۱))

صبح روز نهم، وهابیان در حالی که جمع کثیری از مردم بیل بدست همراهشان بودند به خراب کردن قبور و گنبدها پرداختند. نخست گنبدهای قبرستان معلی را با خاک یکسان ساختند تعداد این گنبدها بسیار بود، سپس گنبد محل تولد پیامبر| و جایی را که محل تولد ابوبکر و علی(س) می دانستند و گنبد خدیجه کبری(س) و همچنین قبه روی چاه زمزم و قبه های خانه کعبه و تمام بناهایی که بلندتر از کعبه بود، خراب کردند.

بعد از آن تمام جاهایی که مزار صالحان در آنها قرار داشت پیدا کردند و ویران ساختند. وهابیان به هنگام ویران ساختن قبرها و گنبدها رجز می خواندند و طبل می نواختند و آواز می خواندند و در ناسزا گفتن به ساختمانهای قبور مبالغه می کردند، در عرض دو سه روز تمام آثار را از بین

بردند.((۲))

عمر رضا کحاله می نویسد:

در مکه بسیاری از آثار تاریخی وجود داشت از قبیل محل تولد پیامبر اکرم| و خانه خدیجه کبری(س) و خانه ابوبکر و آثار دیگر که وهابی ها این آثار را نیز ویران کردند.((۳))

ابن بشر می نویسد:

که سعود بیشتر از بیست روز در مکه ماند و یاران او و به تعبیر ابن بشر،

۱- تاریخ مکه، ج ۲، ص ۱۳۱ به بعد، سباعی.

۲- کشف الارتیاب، ص ۲۷.

۳- جغرافیه شبه جزیرة العرب، ص ۱۶۱.

مسلمین متجاوز از ده روز از اول صبح به ویران ساختن بناها و قبه های روی قبور و مشاهد،می پرداختند و با این عمل به خدای واحد تقرب می جستند تا همه آنها را با خاک یکسان کردند.((۱)) زینی دحلان نوشته است:

وهابیان چهارده روز در مکه ماندند و در این مدت مردم را توبه می دادند و به گمان خود، اسلام مردم را تجدید می گردندو از کارهایی که به اعتقاد ایشان شرک بود، از قبیل توسل و زیارت قبور منع می نمودند((۲)) سعود پس از دستور ویرانی مقابر دستور دیگری صادر نمود مبنی بر اینکه به استثناء نماز عشا پیروان مذاهب اربعه حق ندارند در یک زمان با هم در مسجد الحرام نماز جماعت بپا دارند بلکه نماز صبح را شافعی، ظهر را مالکی عصر را حنبلی و مغرب را حنفی بخواند و نماز عشاء را هر که بخواهد و نماز جمعه را مفتی مکه عبدالملك القلعي الحنفي بپا دارد.((۳))

وی همچنین دستور داد کتاب «کشف الشبهات» محمد بن عبدالوهاب در مسجد الحرام تدریس شود و خواص و عوام در حلقه درس حاضر شوند.((۴))

سپس امیر وهابی نامه ای به «سلطان سلیم»

نوشت و از فتح مکه به او خبر داد و از او خواست حکام دمشق و قاهره را وادار نماید که از این پس با محمل

ص: ۱۴۶

۱- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۴.
۲- فتنهْ الوهابیه، ص ۷۲.
۳- قبلاً در هریک از چهار رکن خانه کعبه در یک وقت یکی از مذاهب چهارگانه نماز جماعت برگزار می کردند تاریخ الجزیرهْ العربیه، ص ۳۷۸.
۴- تاریخ الجزیرهْ العربیه، ص ۳۷۸.

و طبل و نی و امثال اینها به مکه نیایند؛ زیرا این قبیل امور شرعی نیست.((۱))

بعد به امیرالحاج یمن نامه ای نوشت و اوراقی مشتمل بر عقاید خود برای او فرستاد. وی در این نامه که جبرتی متن کامل آنرا ذکر کرده به کسانی که به مردگان توجه می کنند و از ایشان حاجت می خواهند و برای قبور ذبح می کنند و به آنها استغاثه می نمایند، سخت حمله کرده است.

و همچنین تعظیم قبور انبیاء و اولیاء و ساختن گنبد بر روی آنها و چراغ برافروختن در کنار قبور و خادم برای قبر قرار دادن و اینگونه امور را به شدت انکار کرده و ویران کردن گنبدهای روی قبور را هم واجب دانسته و گفته است که هر کس دعوت ما رانپذیرد با او جنگ می کنیم.((۲))

سعود برای دستگیری شریف غالب به سوی جده حرکت کرد و نامه ای به مردم جده نوشت و از آنها خواست که از وی اطاعت کنند. مردم جده در پاسخ سعود نوشتند که ما رعیت شریف هستیم. اطاعت او بسته به اطاعت ماست و اگر از تو اطاعت کنیم آیا چیزی هم از ما می خواهی؟ او در پاسخ آنها پیام فرستاد آری دویست هزار ریال و شصت طاقه قماش به قیمت شش هزار ریال و به دنبال آن کس فرستاد تا آنها را تحویل بگیرد. در همان موقع با سپاهیانش به جده رسید و آنجا را به محاصره در آورد ولی به علت اینکه جده دارای حصار استوار و وسائل دفاعی نیرومندی بود، نتوانست به آن دست یابد. شریف آماده دفاع شد و توپ ها و شمشیرها فراهم ساخت و سرانجام وهابی ها شکست خوردند و عده

۱- تاریخ الجزیرة العربیه، ص ۳۷۸.

۲- المختار من تاریخ الجبرتی، ص ۵۳۳.

زیادی از آنها کشته شدند و هشت روز تمام ماندند ولی کاری از پیش نبردند، سعود به شدت ناراحت شده بود وبه عثمان مضایفی دشنام می داد؛ زیرا او بود که سعود را به جنگ با مردم جده وادارش کرد و بالاخره بدون آنکه وارد مکه شوند به سرزمین نجد برگشتند.((۱))

شریف غالب از غیبت سعود استفاده نمود به

مکه بازگشت و بدون هیچ مزاحمتی و مقاومتی از طرف برادرش عبدالمعین، آن شهر را به تصرف درآورد ولی وهابی ها به هیچ قیمت حاضر نبودند مکه را از دست بدهند، شریف غالب نیز مانند سابق خواستار حکمرانی مکه بود. بدین جهت بار دیگر آتش جنگ میان آن دو شعله ور شد و تا سال ۱۲۲۰ (ه-.ق) ادامه یافت، لیکن میان آنها صلحی برقرار شد بدین منظور که وهابیان وارد مکه شوند پس از اداء مناسک حج به بلاد خود برگردند.

در محرم سال ۱۲۱۹ (ه-.ق) وهابی ها با دوازده هزار جنگجو به عزم محاصره جده حرکت کردند.

شریف غالب با روی شهر مکه را محکم کرد؛

زیرا می دانست که آنان جده را نخواهند توانست بگشایند، ممکن است به مکه حمله کنند لذا فرمان داد که همه مردم حرکت نمایند این بود که مردم مکه از تمام طبقات با اسلحه های خود به «زاهد» آمدند و هفت روز در آنجا ماندند.

اما وهابی ها که شهر جده را به محاصره داشتند، سه روز بیشتر نتوانستند بمانند آنها هر روز یکبار به شهر حمله می کردند ولی توپخانه شهر آنها را پراکنده

۱- تاریخ جزیرهْ العربیهْ، ص ۳۷۹.

می ساخت و عده ای کشته می دادند و به چادرهای خود باز می گشتند آنقدر از آنها کشته شد که گودال ها و جوی ها از لاشه مرده آنها پر شد و حتی ده بیست نفر را در یکجا دفن می کردند وقتی این وضع را دیدند از محاصره شهر دست کشیدند و رفتند و در مسیر راه به هر قبیله ای که می رسیدند می کشتند و اموالشان را غارت می کردند.

شریف سپاهی را از راه خشکی و سپاهی دیگر را از

راه دریا به همراه ده کشتی بزرگ پر از آذوقه و سلاح از جمله توپ های بزرگ به دنبال وهابی ها فرستاد، سپاه دریایی که به آنها رسید، آنها همگی بدون جنگ و خونریزی تسلیم شدند و پس از سه روز چهار هزار نفر از وهابیها به آنها هجوم آوردند، جنگی سخت میان آنها درگرفت و با هزیمت وهابیها پایان پذیرفت و بسیاری از آنها کشته و زخمی شدند و در حالی که سرهای مرده های وهابیها روی نیزه ها بود به مکه بازگشتند. در همان موقع طائف در تصرف وهابی ها بود، شریف غالب با سپاهی عظیم به سوی طائف حرکت کرد و وهابی ها را در طائف ده روز تمام به محاصره گرفت ولی کاری از پیش نبرد و به مکه بازگشت. آنگاه یکی از فرماندهان با سپاهی عظیم وارد «لیث» شد. شریف با سپاهیان خود به جنگ او بیرون رفت و جنگی در گرفت که ابتدا پیروزی با شریف بود ولی بعدها وهابی ها پیروز شدند و از طرفین حدود دو هزار نفر کشته شدند ولی بیشتر کشته شدگان از وهابی ها بودند و سواران شریف باقی مانده های آنها را دنبال کردند و بعد به مکه مراجعت نمودند.

ص: ۱۴۹

فصل دهم: محاصره مکه توسط وهابی ها

اشاره

در سال ۱۲۱۹ (ه‍.ق) وهابی ها از هر طرف مکه را در محاصره گرفتند و از هر طرف راه ها را بستند و مانع رسیدن آذوقه شدند، در آن سال گرانی، به علت بسته بودن راه ها شدت گرفت و این وضع از اواخر ماه ذیحجه سال ۱۲۱۹(ه‍.ق) شروع و تا ماه ذی القعده سال ۱۲۲۰ (ه‍.ق) ادامه داشت قیمت اجناس و مواد غذایی به ده ها برابر رسید.

مردم مکه تمام دارایی خود را به نازلترین قیمت فروختند و آنگاه آذوقه در شهر تمام شد و مردم از هر راهی که ممکن بود، سد جوع می کردند، حتی خون، پوست حیوانات، گوشت گربه و سگ و هر حیوان دیگر را می خوردند.

برخی از مردم به فرمانده سپاه وهابی ها «مضایفی» نامه نوشتند و بعضی هم شبانه مخفیانه پیش او رفتند شریف که از این جریان اطلاع یافت عده ای را زندانی کرد و عده ای را اعدام نمود ولی بسیاری از اشراف از شدت ناراحتی به وهابیت گرویدند. و بیشتر عرب های اطراف مکه نیز با وهابی ها از هر طرف راه ها را بسته و مأمورانی گذاشته بودند که نگذارند آذوقه و لوازم به مکه برده شود.

در این موقع عده ای از جنگجویان وهابی به فرماندهی «مضایفی» به سوی جده حرکت کردند و شهر جده را نیز محاصره کردند. آنان با خود نردبان و کلنگ همراه داشتند و نگهبانان برج و باروی شهر وهابی ها را به توپ و گلوله بستند و بسیاری را کشتند و مضایفی را وادار به عقب نشینی کردند. سپس

مضایفی عقب نشینی کرد و راه های جده، یمن، صحرای نعمان و قلعه مدره را به شدت بستند و هر که را هم سد راه می دیدند، اعم از زائر خانه خدا و غیره می کشتند یا اسیر می کردند؛ زیرا آنان مسلمانان را کافر مشرک می دانستند و سپس به چهل تن از قبیله هزیل مأموریت دادند که راه میان مکه و عینیه رابگیرند و راهزنی کنند

و راهها را ناامن سازند آنها مانع از این شدند که مردم از «تنعیم» محرم شوند و برخی را که به عمره می آمدند در راه کشتند.

در اثر ناامن بودن راه ها قیمت مواد غذایی آنقدر بالا رفت که مردم قادر نبودند برای خود آذوقه تهیه نمایند و بالاخره قحطی و گرانی آنقدر شدید شد که بسیاری از مردم از گرسنگی می مردند، جنازه مرده ها کوچه را پر کرده بود و در مکه جز اندکی نماندند و حتی صف اول نماز جماعت در مسجد الحرام پر نمی شد و تمام مغازه ها و دکان ها بسته شده بودند.

در این شرایط یکی از علمای وهابی به نام عبدالرحمن بن نامی نزد شریف آمد و به او پیشنهاد صلح کرد به این شرط که شریف به آنان اجازه زیارت خانه خدا را بدهد. آنها پس از زیارت به سرزمین خود برگردند و همه مردم مکه و اطراف آن تحت حکومت وهابی ها باشند منتها حکومت شهر مکه به دست شریف باشد و تعهد کردند که با مردم مکه به

مهربانی رفتار کنند و بنا را بر این گذاشتند که سعود را از جریان باخبر سازند و به انتظار پاسخ بنشینند.

وهابی ها پس از این قرارداد وارد مکه شدند و در مراسم حج شرکت کردند آنها به هنگام طواف پایکوبی می کردند و به طرف حجر الاسود با چوب و عصا اشاره می کردند. بیشتر مردم شهر که فرار کرده بودند، به شهر بازگشتند و اوضاع آرام شد و قیمت ها پایین آمد و در همین سال زائران شامی به سرپرستی عبدالله

پاشا با نیروی فوق العاده حدود ۱۵۰۰ سوار رسیدندو خود سعود نیز در مراسم حج شرکت کرد.

سعود به عبدالله پاشا و نیز به امیر حاج مصر به خاطر محمل هایی که با خود آورده بودند اعتراض کردند. آنها در پاسخ گفتند:

اینها علامت و نشانه هایی هستند که حجاج قافله های خود را پیدا کنند، سعود آنها را تهدید کرد که اگر باز آنها را بیاورند خواهد شکست و شرط کرد که به هنگام انجام مراسم حج نباید طبل و نی و شیپور بزنند.

وهابی ها تا یازدهم محرم ۱۲۲۱ در مکه ماندند و بعد آنجا را ترک کردند آنها در مدت اقامت خود در مکه به بیماری آبله مبتلا شدند و بسیاری از آنها مردند و آنقدر مرده زیاد شد که چندین جسد را در یک قبر دفن می کردند و عده ای هم که از آنها سالم مانده بودند، به کارهای پست مشغول شده بودند.

در آغاز همان سال بود که شریف غالب مأموران خود را به اطراف فرستاد و خود وارد جده شد و به کارهای خود سر و سامان داد و مشغول مرمّت خرابی های ناشی از جنگ شد آنگاه تعداد بیست نفر از وهابی ها از درعیه وارد جده شدند، آنها حامل نامه ای از سعود بودند و این نامه در رابطه با صلح بود، مردم را به مسجد عکاش فرا خواندند و رساله محمد بن عبدالوهاب را که طی آن همه مسلمانان را کافر خوانده بود، برای مردم جده خوانده شد.

شریف غالب از جنگ با وهابی ها خسته شده بود و از طرفی نیروی مقاومت در خود نمی دید و از طرف دیگر سخت علاقه داشت که بقیه نفوذخود را حفظ کند از این روی چاره ای نداشت جز اینکه به مسلک وهابی تظاهر نماید و طبق تمایلات وهابیها رفتار نماید و با پذیرفتن دین خدا و رسولش با سعود دست

بدهد([(۱)]) و قول داد که همه کارهای ممنوع از طرف وهابیها را ممنوع سازد. برای اینکه خلوص نیت خود را بهتر به ثبوت رساند، دستور داد بقعه هائی را که وهابیها خراب نکرده بودند، ویران سازند و دستور داد مردم با شنیدن اذان نماز، جملگی برای شرکت در نماز جماعت حاضر شوند و رساله های محمد بن عبدالوهاب تدریس شود و نماز جماعت در مسجد الحرام به طور مکرر برگزار نشود و... با همه اینها اعمالی از او سر می زد که سعود را نسبت به خلوص وی بدگمان می ساخت.

از کارهای جالب توجهی که از شریف سر می زد، این بود که از بازرگانان اموالی به عنوان «عشور» دریافت می کرد و چون مورد اعتراض قرار می گرفت، می گفت: این بازرگانان

مشرکند (مقصودش این بود که چون وهابی نیستند، پس مشرک هستند) و بنابراین من این مال را از مشرکین دریافت می کنم نه از مسلمانان موحد.([(۲)])

مورخان نوشته اند:

سرپرست حجاج شامی آن سال باز عبدالله پاشا بود وقتی که قافله وی به نزدیکی مکه رسید، یکی از مأموران وهابی به او اخطار کرد که جز به شرط سال گذشته نباید وارد مکه شوند او هم نپذیرفت و قافله وی بدون انجام مراسم حج از همان جا به شام برگشتند و محمل مصری ها به دستور سعود به آتش کشیده شد و پس از پایان مراسم حج کسی از طرف سعود اعلام کرد که سال دیگر کسی که ریش خود را بتراشد حق

۱- تاریخ المملکهْ العربیهْ السعودیه، ج ۱، ص ۹۱.

۲- المختار من تاریخ الجبرتی، ص ۶۶۷.

شرکت در حج را ندارد و ضمنا آیه شریفه ای را خواند:

{یا اَیُها الْذینَ آمَنْوا اِنَما الْمُشْرکونَ نَجِس فَلا یَقْرَبوا الْمَسْجِدالْحَرام بَعْدِ عامَهم هذا...}.((۱))

ای کسانی که ایمان آورده اید! بدانید که مشرکان پلیدند پس از امسال دیگر به مسجد الحرام نزدیک نشوند. از همین سال کاروان حج شامی ها و مصری ها قطع شد((۲)) و به طور کلی غیر از وهابیان همه مسلمانان از شرکت در مراسم حج و زیارت خانه خدا منع شدند؛ زیرا آنان جز وهابی ها را شرک می دانستند.

تصرف مدینه

جبرتی در ضمن حوادث سال ۱۲۲۰ می نویسد:

وهابی ها نزدیک به یک سال و نیم مدینه را در محاصره داشتند و از ورود آذوقه به شهر ممانعت می کردند، سرانجام مردم مدینه ناگزیر تسلیم شدند و وهابی ها شهر را به تصرف درآوردند. استعمال تنباکو و توتون را منع کردند و گنبدهای روی قبور را به جز گنبد روی قبر پیغمبر| همه را ویران ساختند وتمام اشیای گرانبهایی را که در حرم پیامبر| وجود داشت، به تصرف آوردند و قاضی مکه و مدینه را که از طرف عثمانی ها بودند، از شهر بیرون کردند، آنگاه پُست قضاوت مکه را به شیخ عبدالحفیظ و پست قضاوت مدینه را به برخی از علمای این شهر دادند، آنان مردم را از زیارت قبر پیامبر| منع و باز می داشتند.

۱- توبه / آیه ۲۸.

۲- خلاصهْ الکلام، به نقل کشف الارتیاب، ص ۳۶.

بنابر نوشته صلاح الدین مختار چون سران و بزرگان مدینه دریافتند که شریف غالب قصد بیعت با سعود را دارد، به سعودی ها پیشنهاد کردند بیعت اهل مدینه را مبنی بر پذیرفتن دین خداو رسول| و فرمانبری از سعود قبول کنند، پس از این پیشنهاد اهل مدینه به ویران ساختن قبه ها و بناهای روی قبور اقدام کردند.

به این ترتیب، وهابی ها حکومت حجاز را نیز بدست آوردند و عمال عثمانی را بیرون کردند و نام پادشاه عثمانی را از خطبه ها انداختند و به این هم قانع نشدند به فکر تصرف عراق و سوریه افتادند.

امیر حیدر شهابی در تاریخ می نویسد:

وهابی ها در این سال ۱۲۲۵ (ه-.ق) به سرزمین حوران یورش بردند و تمام اموال مردم را تاراج کردند و غلات را آتش زدند و مردم بی گناه را قتل عام نمودند و خانه هایشان را ویران ساختند و فساد و آشوب بپا کردند و گفته اند: معادل سه میلیون درهم به این منطقه خسارت وارد آوردند.

هجوم وهابی ها به کربلا و نجف

بنا بر نوشته مورخان حملات وهابی ها به کربلا و نجف از سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) زمان حکومت عبدالعزیز آغاز شد و تا بعد از سال ۱۲۲۵ (ه-.ق) - دوران حکومت سعود بن عبدالعزیز- ادامه داشت و در طول مدت دوازده سال چندین بار کربلا و نجف و مناطق مرزی عراق مورد تاخت و تاز وهابی ها قرار گرفت.

ظاهرا نخستین بار در سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) بود که سعود بن عبدالعزیز با لشگر عظیمی به کربلا- حمله کرد. آنچه در زیر می خوانید، عصاره ای است که از نوشته هایی که سه گروه از مورخان سنی و مورخان وهابی و مورخان شیعه و علمای بزرگی که خود شاهد و ناظر بوده اند و مورخان غیر اسلامی، درباره این حملات نوشته اند.

صلاح الدین مختار، از نویسندگان

وهابی در این باره چنین می نویسد:

در سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) امیر سعود (پسر عبدالعزیز) در رأس سپاهی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و نواحی دیگر به قصد عراق حرکت نمود و در ماه ذیقعده به شهر کربلا رسید و آن را محاصره کرد. سپاه مذکور باروی شهر را خراب کردند و به زور وارد شهر شدند، بیشتر مردم را در کوچه و بازار و منازل به قتل رسانیدند و نزدیک ظهر با اموال و غنائم فراوان از شهر خارج شدند و در آبی به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال را خود سعود برداشت و بقیه را به هر پیاده یک سهم و به هر سواره دو سهم قسمت کرد.

مورخ نجدی، در شرح این واقعه نوشت:

در سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) در ماه ذیقعده سعود، با سپاهی مرکب از جمیع شهرنشینان و بادیه نشینان نجد و جنوب

و حجاز و تهامه و نقاط دیگر به قصد حمله به سرزمین کربلای حسینی حرکت کرد و در بیرون شهر فرود آمد. سپاه وی دیوار شهر را خراب کردند و به زور وارد شهر شدند. بیشتر مردم را در بازارها و خانه ها به قتل رسانیدند و گنبد روی قبر را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده شده بود، برگرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآن های نفیس و غیر آنها هرچه یافتند، غارت کردند، نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند در حالی که قریب به دوهزار تن از اهل کربلا را کشته بودند.

صلاح الدین مختار پس از نقل سخن ابن بشر می نویسد:

امیر سعود به شهری حمله برد و غارت کرد که در نظر شیعه، شهری است که رعایت احترام آن لازم است.

ص: ۱۵۹

یکی از مستشرقین درباره جنایات هولناک وهابی ها در کربلا می نویسد:

۱۲ هزار وهابی غافلگیرانه به ضریح امام حسین(ع) هجوم آوردند. بعد از آن که به غنائم عظیمی دست یافتند هرچه می توانستند با خود حمل کردند و هرچه باقی ماند طعمه حریق ساختند. پیرمردها و زنها و کودکان به شمشیر عرب های وحشی قتل عام شدند. قساوتهای آنها هرگز اشباع نمی شد و آن قدر کشتند که خون مثل نهر آب جاری شد و در نتیجه در این جمله سبعانه بیش از چهار هزار نفر به قتل رسیدند و آنچه غارت کردند و با خود بردند چهار هزار بار شتر بود و بعد از غارت و کشت و کشتار ضریح امام(ع) و هرچه در اطراف آن بود، کوبیدند و به صورت تل خاکی درآوردند و همه چیز را ویران ساختند و به خصوص مناره ها و قبرها را به اعتقاد این که از طلا ساخته شده اند.((۱))

مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی مولف «مفتاح الکرامه» که حمله سبعانه وهابیان به کربلا و نجف در حال حیات او اتفاق افتاده و خود شاهد حمله آنها به نجف بوده در خاتمه جلد پنجم «مفتاح الکرامه» می نویسد:

سعود وهابی که در سرزمین نجد سر به شورش برداشته و در منطقه آشوب به پا کرده بود، بدعت های زیادی در دین گذاشت و خون های زیادی ازمسلمانان بریخت و قبور ائمه شیعه(ع) را با خاک یکسان کرد و در سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) به شهر الحسین هجوم برد، مردان و کودکان را کشت، اموال مردم را گرفت و در بی احترامی نسبت به آستان مقدس زیاده روی کرد و آن را ویران ساخت و از ریشه درآورد و آن چنان در

۱- فاسیلیف، تاریخ العربیهْ السعودیهْ، ص ۴۸.

حرم شریف فساد و ویرانی به بار آورد که خدا می داند.((۱))

در ادامه می نویسد:

در نهم ماه صفر سال ۱۲۲۱ قبل از طلوع صبح، سعود وهابی به نجف حمله آورد و ما را غافلگیر کرد حتی برخی از هواداران او از دیوار سور نجف بالاآمدند و نزدیک بود شهر نجف را به تصرف خود درآوردند که از امیرالمؤمنان علی(ع) کرامات آشکار و معجزات روشن ظاهر گشت، از سپاهیان او عده زیادی کشته شدند و او ناکام برگشت.

باز در جلد ششم «مفتاح الکرامه» می نویسد:

در ماه جمادی الاخر سال ۱۲۲۳ (ه-.ق) آشوبگری به نام «سعود» از نجد با بیست هزار پیکارگر بلکه بیشتر به عراق هجوم آورد، به ما اطلاع رسید که او می خواهد غافلگیرانه به نجف اشرف حمله کند، ما خود را آماده ساختیم و همه مردم در داخل سور قرار گرفتیم آنها شبانه به سوی نجف رو آوردند ما آماده پیکار شدیم و همگی داخل سور رفته ایم. و توپ ها و گلوله ها فراهم ساخته ایم آنها کاری از پیش نبردند نجف را به سوی حله ترک کردند، اهل آنجا را هم مجهز یافتند آنگاه به سوی کربلا رو نهادند و این شهر را در روز روشن محاصره کردند، کشته ها دادند و از دشمن نیز بکشتند وسرانجام در آن حمله، سعود ناامید بازگشت. او در عراق فساد و تباهی راه انداخت و بر مکه و مدینه چیره شد و برنامه حج را سه سال به صورت تعطیل درآورد.

۱- مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۵۱۲.

مرحوم علامه عاملی در جلد هفتم «مفتاح الکرامه» می نویسد:

این جزء از کتاب بعد از نیمه شب نهم رمضان المبارک ۱۲۲۵ (ه-.ق) بدست مصنف آن خاتمه یافت در حالی که دل نگرانی و تشویق بود؛ زیرا اعراب «عینیه» که وهابی هستند اطراف نجف اشرف و شهر حسین(ع) را محاصره کرده اند، راهها را بسته و زوار حسین(ع) را که از زیارت نیمه شعبان به وطن خود باز می گشتند غارت نموده اند و جمع کثیری از آنان (بیشتر از زوار ایرانی را) به قتل رسانیده اند، گفته می شود عدد مقتولین (در این بار) یکصد و پنجاه تن بوده است، البته کمتر از این هم گفته اند.

نویسندگان شیعه بیشتر از قتل عام کربلا در روز هیجدهم ذیحجه (عید غدیر) سال ۱۲۱۶(ه-.ق) نوشته اند از جمله مولف «روضات الجنات» در شرح حال مولی الصمد همدانی حائری نوشته است که در روز چهارشنبه هجدهم ذیحجه که عید غدیر بود، پس از آنکه وهابیان این عالم را با حیله و مکر از خانه بیرون و به دست آنها به شهادت رساندند.((۱))و((۲))

دکتر عبدالجواد کلیددار که خود از اهل کربلاست، در تاریخ کربلا و حائر امام حسین(ع) از تاریخ کربلای معلی نقل کرده است.

واقعه را این چنین شرح می دهد:

در سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) امیر سعود وهابی سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا- حمله ور شد. کربلا در این ایام در

۱- روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۸.

۲- البته طبق نقل علماء و مورخین و بیان بارها به قصد غارت و کشتار به سرزمین عراق و خصوصاً کربلا حمله کرده اند. (محقق)

نهایت شهرت و عظمت بود. زوار ایرانی و ترک و عرب بدان روی می آوردند، سعود پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید و کشتار سختی از موافقین و ساکنان آن نمود. سپاه وهابی در این یورش وحشیانه چنان رسوایی در شهر به بار آوردند که به وصف نمی گنجد حتی گفته می شود که در یک شب بیست هزار تن را به قتل رسانیدند.((۱))

همین نویسنده ادامه می دهد:

پس از آنکه امیر سعود از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه های حرم، متوجه شد. این خزائن از اموال فراوان و اشیای نفیس انباشته بود وی هرچه در آنجا یافت برداشت. می گویند که درب مخزنی را باز کرد که سکه های بسیار در آن گردآوری شده بود. از چیزهایی که به چنگ آورد گوهر درخشان بسیار بزرگی بود با بیست قبضه شمشیر که همه با طلا زینت یافته و با سنگ های قیمتی مرصع شده بود، ظرف های زرین و سیمین و فیروزه و الماس از ذخائر گران قیمت همه رابرداشت دیگر چهارهزار شال کشمیری، دو هزار شمشیر طلا، تعداد زیادی تفنگ و اسلحه، همه به غارت رفت.

کربلا پس از این حادثه به وضعی درآمد که شعرا برای آن مرثیه می گفتند:

فشد لایثنی هواه الثانی

و هدم الشباک والرواقا

و قتل النساء و الاطفالا

لانهم زاروا الغدیر قصدا

ومزق الکتاب والمثانی

و استلب الحلی و الاعلاقا

اذ لم یجد فی کربلا رجالا

افارخوه بغدیر عدا((۲))

۱- تاریخ کربلا، و حایر حسین(ع)، ص ۱۷۴.

۲- موسوعه العتاب المقدسه، قسمت کربلا، ج ۸، ص ۳۷۵.

کسانی که جان سالم بدر برده بودند، بتدریج به شهر بازگشتند و به اصلاح پاره ای از خرابی ها برخاستند.

بنابر آنچه «لونکریک» در تاریخ خود نوشته است (چهار قرن از تاریخ عراق) تمام پایتخت های کشورهای اسلامی از این واقعه بشدت لرزید.

همین نویسنده در جای دیگر از کتاب خود به نقل از «لونکریک» این چنین آورده است:

خبر نزدیک شدن وهابی ها به شهر کربلاغروب روز دوم نیسان ۱۸۰۱ میلادی در حالی که بیشتر ساکنان آن شهر به قصد زیارت به نجف رفته بودند، رسید. مردم کربلا با عجله دروازه ها را بستند وهابی ها که تعداد آنها به ششصد پیاده و چهارصد سوار تخمین زده می شود، به کنار شهر فرود آمدند و چادرهای خویش را برافراشتند و آذوقه های خود را به سه قسمت کردند، آنگاه از طرف محله باب المخیم سوراخی در باروی شهر به وجود آوردند و از آن سوراخ وارد خانه ای شدند و از آنجا به نزدیک ترین دروازه ها حمله بردند و به زور آن را گشودند و داخل شهر شدند. مردم وحشت زده و سراسیمه پا به فرار نهادند وهابی ها به طرف ضریح های مقدس سرازیر گشتند، شروع به خرابی آنها نمودند. اشیاء نفیس و نذورات قیمتی و هدایایی که فرمانروایان و پادشاهان ایران تقدیم کرده بودند، همه را غارت کردند. همچنین زینت آلات دیوارها و طلاهای سقف را کندند، شمعدان ها و قالی های گران قیمت و قندیل های پر ارزش را بردند،درهای مرصع و آنچه از این گونه یافته می شد، همه را کندند و قریب پنجاه نفر زائر را نزدیک و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن به قتل رسانیدند و به هر کس می رسیدند بدون رحم با قساوت تمام کشتند، بر پیران و خردسالان هم ترحم نکردند بعضی تعداد

کشتگان را هزار تن و بعضی دیگر نه برابر تخمین زده اند.

آری! وهابی ها در این یورش سبعانه به سالمندان و خردسالان و زنان، کوچکترین ترحمی ننمودند به جنایاتی دست زدند که قلب هر انسان را به درد می آورد، تعجب آور است که به قول «مستر لونکریک» وهابی ها این جنایات هولناک را به نام دین انجام می دادند و نام آن را جهاد فی سبیل الله گذاشته بودند!!

همانطوری که ملاحظه می شود مورخان تعداد لشگریان سعود و همچنین تعداد مقتولین را با اختلاف زیاد نقل کرده اند، بعضی تعداد سپاه سعود را بیست هزار و بعضی یک هزار یا میان این دو گفته اند.

با توجه به نوشته های نویسندگان وهابی که قسمتی از آنها قبلاً نقل گردید و قرائن دیگر، گویا تعداد لشگریان سعود در حمله ۱۲۱۶ (ه-.ق) بیست هزار و تعداد کشته شدگان پنج هزار تن باشد.

انگیزه حمله وهابی ها به دو شهر مقدس کربلا و نجف

عداوت شدید آنها نسبت به شیعیان به خاطر احترام فوق العاده ای که آنها برای قبور ائمه اهل بیت(ع) قائلند. دوم دوختن چشم طمع به ذخائر فراوانی که در خزائن و حرم های این بزرگواران وجود داشت و در یک کلمه «غارتگری» آنها در مرحله اول در حمله خویش به کربلا پیروز شدند ولی در حملات دیگر به نجف و کربلا بر اثر هوشیاری مردم مسلمان ناکام بازگشتند.

صاحب نظران علل غلبه وهابی ها به شهر کربلا را در مرتبه اول در چند مورد زیر خلاصه کرده اند:

۱. از همه مهم تر خیانت عمر آغا حاکم شهر کربلا بود. او از طرف سلیمان

پاشا والی بغداد از طرف سلطان عثمانی برای حفاظت شهر کاری انجام نداد و هیچ اقدامی نکرد، بلکه به سبب تعجب تسنن با وهابی ها همزبان و هم قول بود و به همین جهت مورد مؤاخذه سلیمان پاشا قرار گرفت و سرانجام اعدام گردید.((۱))

۲. علاوه بر نداشتن استحکام برج و باروی شهر کربلا نیروی کافی برای دفاع از آن وجود نداشت.

۳. وقوع وبا در مدت کوتاهی قبل از آن بطوری که گروه عظیمی از مردم تلف و عده ای از شهر فرار کرده بودند و به این ترتیب شهر آمادگی کافی برای دفاع نداشت.

۴. هنگام هجوم وهابی ها به شهر کربلا طبق نوشته مولف «مفتاح الکرامه» قبائل شیعی مذهب اطراف از قبیل قبیله خزاعل و آل بعیج و آل جشعم، با یکدیگر اختلاف داشتند و سرگرم زد و خورد بودند و مجال جلوگیری از وهابی ها را نداشتند.

۵. از همه مهم تر اینکه مردان و جوانان به طور عموم به مناسب عید غدیر رهسپار نجف اشرف شده بودند و کسی نبود که از شهر دفاع کند و در برابر مهاجمان بایستد در شهر فقط زنان و سالخوردگان و کودکان باقی مانده بودند که از ایشان کاری ساخته نبود.((۲))

ولی این حادثه اثر عمیقی در شیعیان عراق گذاشت، حاکم شهر را برکنار کردند و او را به عنوان قصاص کشتند و یکی از عراقیان به نجد رفت و با

۱- مسیر طالبی، ص ۴۰۸ ، تاریخ العربیهْ السعودیهْ، ص ۴۹.

۲- وهابیان، علی اصغر فقیهی، ص ۳۶۲.

وهابیان خو گرفت و در یک فرصت مناسب، عبـدالعزیز را به قتل رساند. برج و باروی کربلا و نجف را محکم کردند و آذوقه و اسلحه بقدر کافی فراهم نمودند و در حملات دیگر در مقابل وهابیان با رشادت تمام مقاومت کردند.

از علمای بزرگی که برای دفاع از شهر نجف و مقابله با وهابیان کوشش و تلاش فراوان نمود مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء بود که طلاب نجف و مردم آن شـهر را برای مقابله باوهابیان بسـیج کرد و این بسـیج همگانی اثر قابل ملاحظه ای در دفع آنها داشت.

عبدالله فیلبی می گوید عمل سـعود در حمله به کربلا گذشـته از شـیعه، همه جهان را به هیجان آورد و نقطه استواری بود برای قیام هایی که در برابر وهابیت انجام یافت و عواقب وخیمی برای دولت سعودی به بار آورد.((۱))

حمله وهابی ها به نجف اشرف

سعود بن عبـدالعزیز در سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) که کربلا-را قتل عام کرد و به جنایات بی سابقه ای دست زد، متوجه نجف اشـرف گردید. این حادثه را مؤلف کتاب «ماضی النجف و حاضرها» از قول کسی که خود شاهد بوده چنین نقل می کند:

سعود به نجف هجوم آورد و آن را محاصـره کرد؛ دو طرف شروع به تیراندازی نمودند از مردم نجف پنج تن که یکی از آنان عموی من سـید علی حسـینی مشـهور به «براقی» بود، به شـهادت رسـیدند. اهل نجف چون از اعمال و رفتار وهابیان درکربلا و مکه و مدینه آگاه بودند، سخت در اضطراب و نگرانی به سر می بردند، زنان چه پیر و چه جوان از خانه ها

۱- تاریخ نجد، ص ۹۹.

بیرون آمدند و در حالی که در شهر می گشتند به هر دسته از مدافعان که می رسیدند، جمله های تهیج آمیزی مربوط به دفاع از شهر و حفظ نوامیس بر زبان آوردند و حمیت و غیرت ایشان را به جوش آوردند تمام مردم شهر با گریه و فریاد به خداوند متعال استغاثه می کردند و از امیرمؤمنان× مدد می خواستند. خداوند به فریادشان رسید دشمن گریخت و جمعش پراکنده گشت.((۱))

مردم نجف احساس کردند که وهابی ها دست بردار نیستند و به هر حال به نجف حمله خواهند کرد. نخستین اقدامی که کردند این بود که خزانه حرم امیرمؤمنان علی(ع) را به بغداد منتقل ساختند تا مانند خزانه حرم نبوی به غارت نرود پس از آن آماده دفاع از وطن و جان خویش شدند.

پیشوا و رهبر مردم در دفاع از شهر نجف عالم بزرگ شیعه علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء بود که علمای دیگر نیز او را یاری می کردند. مردم شروع به جمع آوری اسلحه نمودند و چند روز بعد سپاه وهابی در اطراف شهر فرود آمدند و شب را در بیرون حصار ماندند.

گویند: عده تمام کسانی که در آن موقع از نجف دفاع می کردند بیش از دویست تن نبودند؛ زیرا مردم نجف پس از اطلاع از هجوم وهابی ها، گریخته و به عشایر عراق پناه برده بودند. تنها جمعی از مشاهیر علما از قبیل شیخ حسین نجفی و شیخ خضر شلال و سید جواد صاحب مفتاح الکرامه و شیخ مهدی ملا کتاب و گروهی دیگر از علما باقی مانده بودند که کاشف الغطاء را یاری

۱- ماضی النجف و حاضرها، ص ۳۲۵.

می کردنـد آنان همه تن به مرگ داده بودند؛ زیرا شـماره دشـمنان و مهاجمان بسـیار و ایشان اندک بودند. اما با کمال تعجب مشاهده شد که سپاه وهابیان در حالی که شب را در بیرون دروازه های شهر به روز می رساندند هنوز

سپیـده دم نزده بود که همه آنها از اطراف شـهر پراکنده شده بودند و از کسانی که خود شاهد و ناظر جریان بوده است، تعداد وهابیان مهاجم به نجف را ۱۵۰۰۰ تن ذکر کرده که ۷۰۰۰ نفر از ایشان به هلاکت رسیدند.

ابن بشر مورخ نجدی در تاریخ نجد درباره حمله وهابیها به نجف می نویسد:

در سال ۱۲۲۰(ه-.ق) سعود با سپاهی انبوه از نجد و نواحی آن بیرون شـهر معروف در عراق (نجف) فرود آمد و مسلمانان را (وهابیان) در اطراف شـهر پراکنـده ساخت و دسـتور داد باروی شـهر را خراب کننـد؛ چون یاران او به شـهر نزدیک شدنـد، به خندقی عریض و عمیق برخورد کردند و هرچه خواسـتند نتوانستند از آن عبور کنند و در جنگی که در میان دو طرف رخ داد، در اثر تیراندازی از بارو و برج های شـهر جمعی از وهابی ها و به تعبیر ابن بشـر از مسـلمانان کشـته شدند و آنها ناچار از شـهر عقب نشستند و به غارت نواحی و اطراف پرداختند.

این چه خنـدقی بـود که دور نجف کنـده شـده بود و وهابیـان از آن نتوانسـتند عبور کننـد؟ مورخـان دیگر هیچکـدام از چنین خندقی سخن نگفته اند و کیفیت و جریان ما وقع را شرح نداده اند.

تنها مرحوم «سـید جواد عاملی» که خود شاهد و از مدافعان نجف بوده، گفته است که حتی بعضـی از آنان به بالای دیوار شهر نیز راه یافتنـد و نزدیک بود که شـهر را به تصـرف درآورند اما از امیرمؤمنان(ع) معجزات و کراماتی به وقوع پیوست که باعث نابودی بسیاری از دشمنان و عقب نشینی آنها گردید.

خلاصه اینکه سعود بن عبدالعزیز (لعنهْ الله علیه) گاه بگاه به نجف هجوم می آورد و چند تنی را در بیرون شهر می یافت و به قتل می رساند، اما وارد شدن به شهر برای او امکان پذیر نبود، اهل نجف در دفع وهابیها به خداوند متعال پناه می بردند و به امیرمؤمنان(ع) استغاثه می نمودند و مورد حمایت قرار می گرفتند.

می گویند: علت اینکه وهابی ها مکرر به نجف

حمله می کردند این بود که محلی به نام «رحبه» را در نزدیکی نجف پایگاه خود قرار داده بودند، هنگامی که سعود از رحبه به قصد حمله به نجف حرکت می کرد، مردم شهر با خبر می شدند و دروازه ها را می بستند. وهابی ها در اطراف حصار شهر حرکت می کردند و اگر کسی را می یافتند به قتل می رساندند و سرش را به داخل حصار می انداختند و عقب نشینی می کردند و کاری از پیش نمی بردند.

انعکاس حمله وهابی ها به عتبات در منابع ایرانی

نویسندگان ایرانی که همزمان با حمله وهابیها به کربلا یا نزدیک به آن زمان بودند، این حمله وحشیانه را دقیق تر در کتابهای خویش آورده اند. میرزا ابوطالب اصفهانی که به فاصله یازده ماه از قتل عام کربلا وارد آن شهر شده، و خرابی های شهر را با چشم خود دیده و اخبار آن را از مردم کربلا با گوش خود شنیده است، در این باره نوشته است:

مجملی از حادثه مذکور اینکه هیجدهم ذیحجه روز عید غدیر خم که اکثر مردم کربلا به زیارت مخصوصه نجف رفته بودند، چون بعضی از آنها در لباس زوار قبل از این داخل شهر شده بودند و عمر آغا حاکم به سبب تعصب تسنن به آنها زبان داشت (یعنی با آنها همزبان بود و تبانی داشت) به حمله اول اندرون شهر درآمده صدای «اقتلوا لمشرکین» و

آوازه «اذبحوا الکافرین» سر دادند، عمر آغا به دیهی گریخته آخر کار به فرمان سلیمان پاشا به قتل رسید. بعد از قتل می خواستند که خشتهای گنبد را کنده ببرند از غایت استحکام میسر نیامد، لهذا قبر اندرون گنبد را با کلنگ و تبر خراب کرده و قریب به شام (یعنی شب) بی خوف و سببی ظاهر به وطن خود برگشتند، زیاده از پنج هزار نفر کشته شدند و زخمی ها خود حساب نیست از آن جمله میرزا حسن نام شاهزاده ایرانی و میرزا محمد طبیب لکنهوی و علی نقی لاهوری با برادرش میرزا قنبر علی و کنیز و غلام و آنچه اسباب کار آمدنی بود، خصوص طلا و نقره از سر کار حضرت وسایه سکنه شهر به تمام به جاروب غارت پاک رفتند در صحن مقدس خون مذبوحان روان گنبد و حجره های صحن از لاش مقتولین پر بود به جز محله حضرت عباس و گنبد آن جناب، کسی از آن بلیه رهایی نیافت و شدت آن حادثه به جایی رسید که من بعد از یازده ماه از آن وارد شهر شدم هنوز آن قدر تازگی داشت که به جز نقل آن حدیثی دیگر در شهر نبوده و روات در اثنای حکایت می گریستند و از استماع آن موها بر اندام راست می شد. اما مقتولین این حادثه اکثرا به نامردی کشته شدند، بلکه چون گوسفندان دست و پا بسته خود را به قصاب بی رحم سپردند.

بعد بیرون رفتن وهابی، اعراب اطراف خود فوج فوج داخل شهر گشتند مس و برنج و اموال ثقیله و آنچه از وهابیان مانده بود به غارت بردند، تمام آن شب و روز دیگر تاراج آنها امتداد داشت هر کس در آن وقت به شهر رفت، کشته شد، از اصول و فروع ملت وهابی و حسب و نسب مخترع آن هر چند تفحص کردم از کسی مفصل معلوم نشد؛ زیرا که مردم این ملک به اغوای امرای عثمانی و از غایت سبک عقلی، حسابی از

او برنداشته امر او را قابل ضبط و حفظ نمی دانند.((۱))

مؤلف «ناسخ التواریخ» مرحوم میرزا محمد تقی سپهر نوشته است:

عبدالعزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبله مبارك راست کند (یعنی خراب کند) و موقوفات بقعه مبارك را برگیرد و زائران آن حضرت را که به گمان خود بت پرست می باشند، را مقتول سازد، پس لشگری به سعود داده او را بدین مهم مأمور ساخت و سعود با مردم خود به طرف نجف اشرف سرعت نمود قلعه نجف را به محاصره انداخت و چند کرت یورش به قلعه برد و مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا، مفافضه به کربلا درآمد و این هنگام،بامداد روز عید غدیر بود.

پس نخستین تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساخته و ضریح مبارك را در هم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سال های فراوان از همه کشوری و کشور ستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آوردند و خشت های زر أحمر را از ایوان طلا ـ باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را به شتران خویش نهاده به جانب درعیه کوچ کردند.((۲))

این نقل مرحوم سپهر با نوشته اغلب نویسندگان تفاوت دارد، زیرا طبق نقل

۱- مسیر طالبی، ص ۴۰۸ و ۴۰۹.

۲- ناسخ التواریخ، جلد قاجار، ج ۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

مورخان دیگر وهابی ها نخست به کربلا حمله کردند و سپس به نجف هجوم بردند.

سید عبداللطیف شوشتری نیز در کتاب

«تفحةً العـالم» به حمله وهـابی هـا به کربلاـ اشاره کرده و مختصری از عقایـد آنان را نوشـته است. وی درباره هجوم وحشـیانه وهابی ها به کربلا می نویسد:

بالجمله در آنجا (بمبئی یکی از جزائر هنـد بودم که خبر کـدورت اثر عبـدالعزیز وهابی رسـید که در هیجدهم ذی الحجةً سـنه ۱۲۱۶ (ه-.ق) با جیشـی از اعراب در أرض اقـدس کربلا معلی تاخت آورد و به قـدر چهار پنـج هزار کس از مؤمنین را به قتل رسانید و سوء آدابی که از ایشان به آن روضه منوره رسید که در خور نگارش نیست. شهر را غارت نموده اموال به یغما ببرد و باز به مقر ریاست خود که درعیه است، باز گردد.((۱))

رضا قلی خان هدایت نیز درباره هجوم دردمنشانه وهابی ها به کربلا می نویسد:

در اواخر سال ۱۲۱۶ (ه-.ق) صـباح روز هیجدهم ذی الحجهْ عید غدیر، سـعود و همراهانش بناگاه به قلعه کربلای معلی مشهد امـام همام حسـین بن علی(ع) تاختن کردنـد، شـهر را بی خبر به تصـرف درآوردنـد چه بسـیاری از اعزه آن شـهر، طاعت را به نجف اشـرف غروی رفته بودند و جمعی مردمان ضـعیف الحال و شکسـته بال، زاهد، عابد، رُکع ساجد، بر جای مانده در حرم مطهر به نمـاز و ذکر اوراد و دعوات اشـتغال داشـتند، چنـدین هزار تومـان اموال تجـاوز و غیره و کروی چنـد از نقود و اجناس سکنه حرم محترم به غـارت بردنـد و کمـال خلاـف ادبی و الحـاد به ظهور آوردنـد که قریب به شـش سـاعت هفت هزار عالم فاضل و مرشد کامل از

ص: ۱۷۳

۱- ذیل التحفه، ص ۴۷۷.

علمای محققین و فضلای صاحب یقین به قتل درآوردند و آنچه در سر و بر مردان و زنان بود برکشیدند خون پیروان و جوانان خداشناس صاحب بینش و دانش، چون سیلاب جریان گرفت و تنهای چاک چاک متقیان حق پرست چون پشته پشته بر فراز یکدیگر برآمد و گروهی بزرگوار که در زمان امتحان و گاه حیات این جهان معاصر و معاون سیدالشهداء حسین بن علی(ع) نبودند و در این عهد در آن مرقدمبارکه آرزوی شهادت رکاب آن حضرت همی کردند به حکم سعادت در این روزگار در حوالی مرقد آن امام مطهر(ع) بلکه در حضور پاک آن امام معصوم قتل و در سلک شهدای گذشته مسطور و مذکور شدند. ((۱))

طبق نوشته میرزا ابوطالب حمله ویرانگرانه وهابیها به کربلا به اطلاع سلطان روم و پادشاه عثمانی و پادشاه عجم (فتحعلی شاه قاجار) مکرر می رسید ولی کس از ایشان اقدامی نمی کرد و لذا عبدالعزیز وهابی دلیر گشته به تقلید پیامبر خاتم| به دعوت سلاطین عالم نامه ها ارسال ساخت چنانچه ترجمه نامه ای که به پادشاه ایران نوشته در این مقام ثبت است:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالعزیز امیر المسلمین الی فتحعلی شاه ملک عجم

آنکه چون بعد از رسول خدا محمد بن عبدالله(ص) شرک و بت پرستی در امت شیوع یافته بود، چنانچه مردم بقعات کربلا و نجف پیش قبور که از سنگ و گل ساخته ایشان است به خاک می افتند و سجده کرده عرض حاجات می دارند. این اضعف عباد الله چون می دانستیم که سیدنا علی و

ص: ۱۷۴

۱- روضهْ الصفا، ناصری، ج ۹، ص ۳۸۱.

حسین(ع) به این افعال راضی نیستند کمر همت به تصفیه دین مبین بسته به توفیق حق تعالی نواحی نجد و اکثر بلاد عرب را از آلایش ها پاک ساخته، خدمه و سکنه کربلا و نجف که بنا بر اغراض نفسانی، منع پذیر نبودند، صلاح منحصر در فنا و اعدام ایشان دانستم، لهذا فوجی از غزات به کربلا فرستاده چنانچه معلوم شده باشد سزای لایق بدیشان داده شد. اگر ملت عجم هم بدین عقیده بوده باشد، باید از آن توبه کند، زیرا که هر کس بر شک و کفر اصرار ورزد بدو آن خواهد رسید که به سکنه کربلا رسید و السلام علی من اتبع الهدی.((۱))

میرزا ابوطالب در کتاب خود پاسخ فتحعلی شاه را در جواب سعود بن عبدالعزیز ذکر نکرده ولی مؤلف «گنجینه نشاط» متن عربی نامه فتحعلی شاه را در پاسخ سعود بن عبدالعزیز ذکر کرده که در اینجا خلاصه ترجمه این نامه که در ضمن آن چندین آیه از قرآن به مناسبت آورده شده چنین است:

... نامه ای از جانب توبه ما رسید، شگفتا و شگفتا که تو ما را به توحید و نفی شرک دعوت کرده ای در حالی که فطرت ما بر توحید است و دیر زمانی است که زبان ما به آن گویا بوده و پیوسته این راه مستقیم ماست و شما در نامه خود یادآور شده اید که یکی از علمای خود را نزد ما می فرستید تا از آن چه شما می گویید ما آگاه گردیم و از آنچه ما می گوییم شما آگاه گردید، او را هرچه زودتر بفرستید که به موجب آنچه از مذهب شما به عرض ما رسانیده اند، غیر از چیزی است که نوشته اید، پس در این باره عجله کنید تا پرده از کار شما برداشته شود و شرک و ریب برطرف

۱- مسیر طالبی، ص ۴۱۲.

گردد. و ما به حسینعلی میرزا، شیر بچه خلافت و صاحب قدرت در سواحل عمان فرمان می دهیم که به درخواست کمک شما از مـا چه در خشـکی و چه در دریا در نهان و آشـکار را پاسـخ دهـد که خداونـد شـهرها را برای ما تسـخیر کرده و تـدابیر امر دریاها را به عهده ما قرار داده است.

چنانکه می بینیم لحن نامه فتحعلی شاه در این نامه بسیار ملایم است و هیچ تناسبی با لحن نامه سعود بن عبدالعزیز ندارد که در آن نامه شاه و مردم ایران را مشـرک خوانـده و تهدیـد کرده است که اگر توبه نکننـد به سـرشان همان خواهـد آمد که به سـر مردم کربلا ـ آمـد، در حـال حاضـر کسـی نمی دانـد چرا فتحعلی شـاه به سـعود وهـابی پس از آن همه جنایات هولناک که در حرمین شـریفین و کربلای معلی و نجف اشـرف مرتکب شـده بود این چنین ملا ـیم جواب داده است و همین سـهل انگاری و عدم احساس مسـئولیت سـران کشورهای اسـلامی سـبب شد وهابی های نجد جدی تر شوند و گستاخی را به آنجا برسانند که امیر آنهـا پس از آن همه جنایات و هتک حرمت از اماکن مقـدسه و کشـتن مردم بی گناه به زمامـداران کشورهای اسـلامی با این لحن زننده نامه بنویسد و خود را به جای پیامبر اکرم(ص) بگذارد و آنها را به مسلک خود فراخواند.

بعضـی گفته اند، عبدالعزیز به کربلا حمله کرد و این شهر مقدس را تصاحب نمود و حرم مطهر امام حسین(ع) را ویران کرد و مدت شش ساعت به قتل عام مردم پرداخت. فتحعلی شاه خواست به جنگ وهابیها بشتابد، اما جنگ روسیه تزاری و ایران مانع انجام این لشگرکشی شد.((۱))

ص: ۱۷۶

۱- نظام آل سعود، نوشته روزنامه نگار فرانسوی «کلود فوییه»، ص ۲۲.

با این که در ظاهر به نظر می رسد فتحعلی شاه در برخورد با مسأله وهابیت شدت عمل به خرج نداده است ولی مورخین نوشته اند که او با حرکت سنجیده ای باعث شد که که سلطان عثمانی عکس العمل مناسبی در این باره از خود نشان داد.

میرزا عبدالرزاق می نویسد:

بعد از سنوح این سانحه خدیو بهرام انتقام (یعنی فتحعلی شاه) اسماعیل بیک غلام را روانه بغداد و شرحی به سلیمان پاشا (والی بغداد از طرف عثمانی ها) مرقوم داشتند که اگر از رهگذر تداخل سپاه ایران به مملکت عثمانیه اولیای آن دولت علیه بعضی اندیشه های دور از راه به خاطر نرسد اظهاری شود تا به یاری جناب دفع ماده فساد طائفه وهابی شده تا کار آنها هنوز استوار نشده است به سهولت چاره آنها شود.

سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که قرار حکم دولت عثمانیه اسباب قلع مواد فساد آن طایفه بد نهاد از هر طرف فراهم آمده و عما قریب اثری از آنها در صفحه روزگار نخواهد ماند و حاجتی به زحمت سپاه ایران برای این کار خیر وی نخواهد بود، تعمیر روضه طاهره و سرانجام عوض اسباب تلف شده آن بقعه هم بر عهده این دولت است.

اتفاقا در همان اول سلیمان پاشا به عالم باقی شتافت.((۱))

در کتاب «منتظم ناصری» آمده است:

چون خبر قتل عام و تخریب کربلا به سمع فتحعلی شاه پادشاه ایران (که در آن وقت، چند سالی بود که به سلطنت رسیده بود) رسید، اسماعیل بیک بیات را نزد سلیمان پاشا والی بغداد (از طرف سلطان عثمانی

۱- مآثر سلطانیه، ص ۸۶.

فرستاد) و از او خواست که به رفع وهابیان بپردازد، سلیمان پاشا قبول کرد ولی چیزی نگذشت که درگذشت. مؤلف کتاب «روضهٔ الصفای ناصر» این موضوع را مفصل تر نوشته آنجا که می خوانیم:

چون فتحعلی شاه از این خبر آگاه شد، نخست اسماعیل بیک بیات را نزد سلیمان پاشا فرستاد سپس حاج حیدر علیخان برادر زاده حاج ابراهیم خان شیرازی را که نایب الوزراء عباس میرزا بود؛ به سفارت مصر منصوب داشت و نامه ای ملاطفت آمیز به ضمیمه یک قبضه شمشیر خراسانی گوهر نشان، در نزد محمد علی پاشا که در آن وقت فرمانروای مصر بود فرستاده و از او خواست که در دفع وهابی ها بکوشد و گرنه اطلاع دهد تاپادشاه ایران از راه خشکی و دریا سپاهی به نجد گسیل دارد وهابی ها را قلع و قمع کند.

چون سفیر ایران به مصر رسید و محمد علی پاشا از حقیقت حال اطلاع یافت، ربیب خود ابراهیم پاشا را به دفع آن طایفه مأمور کرد تا شهر درعیه را خراب و عبدالله بن سعود امیر وهابی را مقید و مغلول روانه اسلامبول (پایتخت عثمانی) نمود و به دستور پادشاه عثمانی به قتل رسید و سفیر ایران مقضی المرام از راه به شام به تبریز وارد شد و به حضور عباس میرزا نائب السلطنه رسید.((۱))

اقدامات فتحعلی شاه در منابع غیر ایرانی درج نشده است ولی بعضی از مستشرقین به این موضوع اشاره کرده اند. مسلماً اقدامات فتحعلی شاه در این زمینه بی تأثیر نبوده است.

۱- روضهٔ الصفای ناصری، ج ۹، ص ۵۸۵ و ۵۸۶.

خاتمه

آنچه در این فصول بیان شد، سعی شده

اطلاعاتی به صورت مختصر در زمینه این فرقه ضاله به اطلاع شما عزیزان و مشتاقان حقیقت برسد.

آنچه از همه مهم تر می باشد این است که این خطر بزرگ در این زمان در کمین مسلمانان است که عقاید آنها و شعائر اسلامی در دست شیاطین استکبار جهانی بیفتد و اثری از اسلام نائب محمدی باقی نماد.

انگلیس این استعمارگر پیر با تأسیس وهابیت و روسیه نیز با تأسیس بهائیت سعی در ایجاد انحراف در اسلام دارد و بعد با به رسمیت شناختن حکومت های آنها از آنان حمایت نمودند و در تحکیم آنها تلاش نمودند و در این زمینه موفقیت نسبی هم بدست آوردند.

محمد بن عبدالوهاب آتشی که به جان اسلام افتاد، در دامان انگلیس و تحت ولایت مستر همفر و معشوقه اش صفیه (جاسوس مسیحی انگلیسی) تربیت شد جریان تخریب حرم امامان بقیع و اماکن مقدسه مکه و مدینه در کتاب خاطرات مستر همفر انگلیسی مفصلاً بیان شده که چگونه انگلیس این فرقه ضاله را اختراع کرده است. هدف اصلی آنان ریشه کن کردن اسلام است و هر آنچه باید نابود شود ابتدا آثار و تاریخ آن باید از بین برود.

امروز وقت آن رسیده که ما با حفظ شعائر و عقاید خود هرچه بیشتر در نابودی این توطئه بزرگ اقدام کنیم و نگذاریم نسل جوان ما دچار این انحرافات گردند. با برپا کردن مجالس مناقب و مصائب اهل بیت(ع) و بیان دیدگاه ائمه معصومین^ در خصوص اسلام نقش تأثیرگذار آنها پدیدار خواهد شد.

امید است روزی شاهد باشیم که اثری از این فرقه ضاله باقی نماند و مرکز

توحید مکه مکرمه و مدینه منوره بدست امام زمان مهدی موعود از این شیاطین پاک شود و خداوند انشاءالله ما را در راه دفاع از اسلام و مسلمین و مذهب بزرگ و اسلامی شیعه توفیق عنایت فرماید.

ص: ۱۸۰

فهرست منابع

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

۱. ابجد العلوم، قنوجی

۲. اخبار النساء، ابن قیم

۳. ارشاد الفحول

۴. ارشاد، یاقوت

۵. ازالهْ الشبهات

۶. الاسلام فی القرن العشرون، عباس محمد عقاد

۷. الاعلام، زرکلی

۸. امروز جهان اسلام

۹. ایضاح المکنون، فضل بن شاذان

۱۰. آراء علماء السنهْ فی الوهابیه، سید مرتضی رضوی

۱۱. البدایهْ والنهایهْ، ابن کثیر

۱۲. تاریخ اصفهان، صابری انصاری

۱۳.تاریخ المملکهْ العربیهْ السعودیه،صلاح الدین مختار

۱۴. تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی

۱۵. تاریخ جبرتی

ص: ۱۸۱

۱۶. تاریخ عرب، فیلیپ حتی

۱۷. تاریخ کربلا و حایر حسین(ع)، دکتر عبد الجواد کلیددار

۱۸. تاریخ نجد، ابن غنام

۱۹. تاریخ نجد، آلوسی

۲۰. تاریخ نجد، عبدالله فیلیپی

۲۱. تحفهْ الحرمین

۲۲. تذکرهْ الحفاظ، ذهبی

۲۳. تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد، صنعانی

۲۴. توضیح المقاصد و تصحیح القواعد فی شرح قصیده الامام ابن القیم، احمد بن ابراهیم بن عیسی، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۶.

۲۵. جزیرهْ العرب فی قرن العشرون، حافظ وهبه

۲۶. جغرافیا ملبطرون، ترجمه رفاعه بک

۲۷. جغرافیهْ شبه جزیرهْ العرب، عمر رضا کحاله

۲۸. دائرهْ المعارف اسلامی

۲۹. دائرهْ المعارف، فرید وجدی.

۳۰. الدرر السنیهْ، زینی دحلان.

۳۱. الدرر الکاملهْ

۳۲. ذیل التحفه

۳۳. رسالهْ الاوراق البغدادیه، سید ابراهیم رفاعی

۳۴. روضهْ الصفا، ناصری

۳۵. روضهٔ المحبین ونزههٔ المشتاقین، ابن قیم

۳۶. زعماء الاصلاح

۳۷. سفرنامه فراهانی

۳۸. صحیح مسلم

۳۹. الصواعق الالهیهْ، سلیمان بن عبد الوهاب

۴۰. العقیدهْ الواسطیهْ، ابن تیمیه.

۴۱. العقیده والتشریعهْ، گلذریهر

۴۲. عنوان المجد، ابن بشر

۴۳. فتنهْ الوهابیهْ

۴۴. فلسفه التشریع، صبحی محمد صافی

۴۵. الکامل، ابن اثیر

۴۶. کتاب الرد علی الاخنایی، ابن تیمیه

۴۷. کشف الارتیاب

۴۸. لمع الشهاب فی سیرهْ محمد بن عبد الوهاب

۴۹. محاضرات فی تاریخ الدولهْ السعودیهْ، ابو علیه عبد الفتاح

۵۰. مرآهْ الحرمین

۵۱. مسند احمد بن حنبل

۵۲. مسیر طالبی

۵۳. مفتاح الکرامه، علامه سید محمد جواد عاملی

۵۴. ملوک المسلمین المعاصرون

۵۵. المنتظم، ابن جوزی

۵۶. ناسخ التواریخ

۵۷. نشوار المحاظرة، قنوحی

۵۸. نظام آل سعود

ص: ۱۸۳

۵۹. نظام آل سعود، روزنامه نگار فرانسوی اکلود فوییه

۶۰. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو

۶۱. نیل الاوطار

۶۲. وهابیان، علی اصغر فقیهی

۶۳. هدیهْ الاحباب

۶۴.هدیهْ السبیل

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ ۹

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲.ارتباط با مراکز هم سو
۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹